



مطالعات اہل

تاریخ و فرہنگ

نیشنل ریسرچ فاؤنڈیشن اور معارف اہل

دہلی، پاکستان

بہار و تابستان ۱۳۸۹

۸۴

ISSN: 2258-706X



مطالعات اسلامی

تاریخ و فرهنگ

نشریه دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد

فصلنامه علمی - پژوهشی

شماره ۸۴ - بهار و تابستان ۱۳۸۹ خورشیدی

صاحب امتیاز: دانشگاه فردوسی مشهد

سرمدبیر: دکتر اصغر منتظرالقائم

مدیر داخلی: دکتر عبدالرحیم قنوات

مترجم چکیده ها به انگلیسی: احمد رضوانی

پروانه انتشار: ۱۳۷۹۵/۱۲۴

هیأت تحریریه

دکتر هادی عالم زاده

استاد گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی،

واحد علوم و تحقیقات

دکتر مهدی جلیلی

استاد گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

دکتر حسین قره چانلو

استاد گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران

دکتر عباسعلی تفضلی

دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی

واحد مشهد

دکتر اصغر منتظرالقائم

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

دکتر عبدالله همتی گلیان

استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه فردوسی

مشهد

این نشریه بر اساس نامه مدیر کل امور پژوهشی وزارت علوم تحقیقات و فناوری شماره ۳/۱۱/۱۷۵۸ مورخ ۱۳۸۸/۱۰/۲۲، واجد اعتبار علمی پژوهشی شناخته شد.

یادآوری

۱ - نسخه حرفچینی شده بر روی نرم افزار Word از طریق سیستم مدیریت مجلات دانشگاه فردوسی ارسال شود.

۲ - مقاله ارسالی نباید در جای دیگر چاپ شده باشد.

۳ - چکیده مقاله به دو زبان فارسی و انگلیسی حداکثر هر یک تا ۱۰ سطر ضمیمه باشد.

۴ - این نشریه در ویرایش و احیاناً مختصر کردن مطالب آزاد است.

۵ - مقالات مندرج در این نشریه، بیانگر آرا و نظرهای نویسندگان آنها است.

۶ - زبان غالب نشریه فارسی است، ولی در مواردی بنا به تشخیص هیأت تحریریه مقالات ارزنده عربی و انگلیسی نیز قابل چاپ است.

۷ - مقالات ارسالی بازگردانده نمی شود.

چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ و انتشار دانشگاه فردوسی مشهد

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

بهای این شماره: ۸۰۰۰ ریال

نشانی: مشهد، میدان آزادی، پردیس دانشگاه فردوسی، دانشکده الهیات شهید مطهری (ره)، کدپستی

۹۱۷۷۹۴۸۹۵۵

تلفن: ۰۵۱۱ ۸۸۳۴۹۰۹، نمابر: ۰۵۱۱ ۸۸۳۴۹۰۹

نشانی اینترنتی:

<http://jm.um.ac.ir/index.php/culture>

این نشریه در مرکز منطقه‌ای اطلاع‌رسانی علوم و فناوری و پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی نمایه می شود.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

راهنمای تدوین مقالات

کلیه موضوعات مرتبط به تاریخ، فرهنگ و تمدن اسلامی در حوزه فعالیت نشریه تاریخ و فرهنگ قرار دارد. این نشریه فقط مقاله‌هایی را منتشر خواهد کرد که حاوی یافته‌های نو و اصیل در زمینه‌های پیشگفته باشد. هیأت تحریریه همواره از دریافت نتایج تحقیقات استادان، پژوهندگان و صاحب‌نظران استقبال می‌کند. پژوهشگرانی که مایلند مقاله‌هایشان در نشریه تاریخ و فرهنگ انتشار یابد، شایسته است به نکات مشروحه زیر توجه فرمایند:

۱. هیأت تحریریه فقط مقاله‌هایی را بررسی خواهد کرد که قبلاً در جای دیگر چاپ نشده و همزمان برای نشریه‌ای دیگر نیز فرستاده نشده باشد. بدیهی است پس از تصویب، حق چاپ مقاله برای مجله محفوظ است.
۲. زبان غالب نشریه فارسی است، ولی در مواردی بنا به تشخیص هیأت تحریریه مقاله‌های ارزنده عربی و انگلیسی نیز قابل چاپ است.
۳. حجم مقاله‌ها نباید از ۲۵ صفحه مجله بیشتر باشد.
۴. چکیده مقاله (شامل اهداف، روشها و نتایج) به دو زبان فارسی و انگلیسی حداکثر در ۱۰ سطر ضمیمه باشد و کلیدواژه‌های مقاله (حداقل ۳ و حداکثر ۷ واژه) به دنبال هر چکیده بیاید.

۵. رعایت دستور خط فارسی مصوّب فرهنگستان زبان و ادب فارسی الزامی است.
۶. هیأت تحریریه در اصلاح و ویرایش علمی و ادبی مقاله‌ها آزاد است.
۷. شکل لاتینی نامهای خاص و واژه‌های تخصصی و ترکیبات خارجی با ذکر شماره در پاورقی درج شود.
۸. نام کامل نویسنده، رتبه دانشگاهی یا عنوان علمی و نام مؤسسه متبوع وی به دو زبان فارسی و انگلیسی قید و همراه با نشانی پستی، شماره تلفن و نشانی الکترونیکی ارسال گردد. در مقالات مشترک، نام نویسنده مسؤل قید شود.
۹. ارجاع به منابع، حاوی حداقل اطلاعات وافی به مقصود، بلافاصله پس از نقل مطلب یا اشاره به آن در درون متن و میان دو کمان () بیاید.
- ۹ - ۱. منظور از حداقل اطلاعات، نام صاحب اثر و شماره جلد و صفحه منبع یا کد متداول آن است. در صورت لزوم می‌توان اطلاعات دیگری از مأخذ بدان افزود.
- ۹ - ۲. در مورد منابع لاتین لازم است نام صاحب اثر و سایر اطلاعات در داخل دو کمان به فارسی بیاید و صورت لاتین آن در پایین همان صفحه درج شود.
- ۹ - ۳. یادداشتهای توضیحی شامل توضیحات بیشتری که به نظر مؤلف ضروری به نظر رسد، با ذکر شماره در پاورقی همان صفحه درج شود. در یادداشتهای چنانچه به مأخذی ارجاع یا استناد شود، ذکر نام نویسنده و شماره جلد و صفحه کافی است و مشخصات تفصیلی مأخذ باید در فهرست پایان مقاله بیاید.
۱۰. ضروری است فهرست منابع به ترتیب الفبایی نام خانوادگی یا نام اشهر نویسندگان در انتهای مقاله بیاید. عناصر کتابشناختی در مورد مقاله‌ها، کتابها و گزارشها و سایر مراجع به شرح زیر است:
- ۱۰ - ۱. مقاله‌ها: نام نویسنده، عنوان کامل مقاله (داخل گیومه)، نام مجله یا مجموعه مقالات (با حروف ایرانیک یا ایتالیک)، جلد یا دوره، شماره، سال انتشار، شماره صفحات آغاز و انجام مقاله.

۱۰ - ۲ . کتابها: نام نویسنده، عنوان کتاب (با حروف ایرانیک یا ایتالیک)، نام

مترجم یا مصحح، نوبت چاپ، نام ناشر، محل انتشار، سال انتشار.

۱۰ - ۳ . گزارشها و سایر مراجع: اطلاعات کافی و کامل داده شود.

۱۱ . مقاله‌های رسیده بازگردانده نمی‌شود.

مراحل بررسی و انتشار مقاله‌ها

- ۱- دریافت مقاله (فقط به روش الکترونیکی از طریق سیستم مدیریت مجلات وب سایت دانشگاه فردوسی).
- ۲ - اعلام وصول پس از دریافت مقاله.
- ۳ - بررسی شکلی و صوری مقاله (در صورتی که موارد ذکر شده در «راهنمای تدوین مقالات» رعایت نشده باشد، مقاله به نویسنده برگشت داده می‌شود).
- ۴ - در صورتی که مقاله با معیارها و ضوابط نشریه مطابقت داشته باشد، برای داوران فرستاده می‌شود تا درباره ارزش علمی و شایستگی چاپ آن در نشریه قضاوت کنند.
- ۵ - نتایج داوریه‌ها در جلسات هیأت تحریریه مطرح و تصمیم نهایی اتخاذ می‌شود.
- ۶ - نظر نهایی هیأت تحریریه به اطلاع نویسندگان مقاله‌ها می‌رسد.
- ۷ - پس از چاپ، ده نسخه از مقاله و یک نسخه از مجله به نویسندگان اهدا خواهد شد. چنانچه نویسندگان به نسخه‌های بیشتری نیاز داشته باشند، می‌توانند به شیوه‌ای که در «برگ درخواست اشتراک» توضیح داده شده است نسبت به خرید مجله اقدام کنند.

مشاوران علمی این شماره

۱. دکتر مهدی جلیلی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)
۲. دکتر منصور داداش‌نژاد (عضو هیأت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه)
۳. دکتر حسین صابری (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)
۴. دکتر هادی عالم‌زاده (استاد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات)
۵. دکتر عبدالرحیم قنوات (استادیار دانشگاه فردوسی مشهد)
۶. دکتر محمدعلی کاظم بیگی (دانشیار دانشگاه تهران)
۷. مصطفی گوهری (دانشجوی دوره دکتری دانشگاه تهران)
۸. محمد محمودپور (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)
۹. دکتر سیدجمال موسوی (استادیار دانشگاه تهران)
۱۰. دکتر اصغر منتظرالقائم (دانشیار دانشگاه اصفهان)
۱۱. دکتر حسین میرجعفری (استاد دانشگاه اصفهان)
۱۲. زهرا نوروزی (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۳. دکتر عبدالله همتی گلیان (استادیار دانشگاه فردوسی مشهد)

با عنایت به طراحی سیستم مدیریت نرم‌افزاری مجلات علمی دانشگاه فردوسی و راه‌اندازی آن در پایگاه اینترنتی دانشگاه، به آگاهی می‌رساند کلیه محققان محترمی که در صدد ارسال مقالات خود به این نشریه هستند، لازم است از طریق آدرس درج شده ذیل به این امر اقدام کنند.

<http://jm.um.ac.ir/index.php/culture>

فهرست مندرجات

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۹	آغاز تاریخ‌نگاری محلی ایران دکتر عبدالرحیم قنوت - دکتر محمد علی چلونگر - دکتر مرتضی نورایی
۳۹	سامانیان و نقبای حسینی نیشابور دکتر محمدعلی کاظم‌بیگی
۶۷	تأثیر اوضاع سرزمین دیلم و علویان طبرستان بر ظهور آل بویه با تأکید بر پیش زمینه‌های اقتصادی دکتر علی یحیائی - دکتر علی اکبر کجیاف - دکتر فریدون اللهیاری
۱۰۳	طراز در تمدن اسلامی (از تأسیس تا عصر ممالیک) دکتر عبدالله همتی گلیان
۱۲۳	بررسی کتاب مفقود معالم العترة النبویه جُنابذی (د ۶۱۱) دکتر منصور داداش‌نژاد
۱۴۱	جایگاه خوشنویسی و خوشنویسان در جامعه عصر تیموری وحید عابدین پور جوشقانی - دکتر فریدون اللهیاری - معصومه سمائی دستجردی
۱۷۱	نقش زیاد بن عبید در تکمیل تشکیلات اداری امویان هانیه بیک - دکتر عباسعلی تفضلی - دکتر مهدی جلیلی
۱۹۳	چکیده مقالات به زبان انگلیسی (Abstracts)

مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ، سال چهل و دوم، شماره پیاپی ۸۴،
بهار و تابستان ۱۳۸۹، ص ۳۸-۹

آغاز تاریخ‌نگاری محلی ایران*

دکتر عبدالرحیم قنوات

استادیار دانشگاه فردوسی مشهد

Email: abdolrahimghanavat@yahoo.com

دکتر محمد علی چلونگر

استادیار دانشگاه اصفهان

Email: m.ghelongar@yahoo.com

دکتر مرتضی نورایی

دانشیار دانشگاه اصفهان

Email: noura4051@yahoo.com

چکیده

چنین گفته شده که تاریخ‌نگاری محلی ایران- به عنوان جزئی از تاریخ‌نگاری محلی در تمدن اسلامی- از سده سوم هجری و به دنبال تغییرات گسترده سیاسی، اجتماعی، علمی و فرهنگی در نواحی مختلف ایران و با پیشگامی خراسان آغاز شد. اما عموم نویسندگانی که در این زمینه به‌اظه‌ار نظر پرداخته‌اند، تک‌نگاری‌هایی را که اخباریان مکتب تاریخ‌نگاری عراق از نیمه سده دوم هجری به بعد راجع به فتح شهرهای ایران نوشته‌اند، در کنار چند اثر نوشته شده در خراسان (که آنها نیز از چشم این نویسندگان دور مانده) و در حقیقت اولین تاریخ‌های محلی شهرها و نواحی ایران به شمار می‌آیند، نادیده گرفته‌اند. این مقاله به بررسی نقش اخباریان عراق در آغاز تاریخ‌نگاری محلی ایران می‌پردازد.

کلید واژه‌ها: ایران، تاریخ‌نگاری محلی، اخباریان عراق، کتاب‌های فتوح.

* . تاریخ وصول: ۱۳۸۷/۰۸/۱۰؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۸۷/۱۲/۱۰.

از دوران پیش از اسلام، کتابی در باره تاریخ شهر یا ناحیه‌ای خاص به دست ما نرسیده، حتی نامی نیز از چنین اثری در منابع و مآخذ تاریخی ثبت نشده است. بنابراین باید آغاز تاریخ‌نگاری محلی ایران را در دوره اسلامی دانست. اما تعیین این‌که نگارش این‌گونه کتاب‌ها در این دوران، دقیقاً از چه زمانی آغاز شده و ناشی از چه انگیزه‌هایی بوده، محل بحث و نظر است.

در میان نویسندگانی که در باب آغاز تاریخ‌نگاری محلی در عصر اسلامی، اظهار نظر کرده‌اند، سخن مشهور این است که این‌گونه کتاب‌ها از سده سوم هجری به بعد نوشته شده‌اند. آنان چند زمینه و انگیزه را برای نگارش این تاریخ‌ها برشمرده‌اند:

۱. رشد شهرها و نواحی در خلال سده‌های زرین تمدن اسلامی و دست یافتن بعضی از این شهرها به موقعیت و اعتبار فرهنگی، تمدنی و سیاسی خاص (مصطفی، ۳۶۱).

۲. به وجود آمدن احساس شهر وطنی و تفاخرهای بومی در میان مردم شهرها و نواحی (آژند، ۲۸۳).

۳. تشویق حکمرانان سلسله‌های محلی (همانجا).

۴. ایجاد تمایل به تجزیه و جدا شدن از حکومت مرکزی و تحقق این موضوع و شکل‌گیری دولت‌هایی کوچک با قلمرو محدود (مصطفی، ۳۵۵، ۳۵۹).

۵. دشواری نگارش تاریخ‌های عمومی به دلیل گستردگی قلمرو ممالک اسلامی (قرشی، ۳۱۶/۳).

بر این اساس، این علل و زمینه‌ها باعث شکل‌گیری گرایش تازه در میان تاریخ‌نگاران مسلمان به نگارش تاریخ‌هایی محدودتر بود. این‌چنین، زمینه آغاز تاریخ‌نگاری محلی ایران به عنوان جزئی از تاریخ‌نگاری محلی در تمدن اسلامی، از سده سوم هجری و به دنبال پهناور شدن قلمرو اسلام از یک سو و بروز تمایلات استقلال طلبانه و تشکیل دولت‌های مستقل و نیمه مستقل در گوشه و کنار سرزمین ما،

از سوی دیگر رشد و شکوفایی فرهنگی و تمدنی شهرهای ایرانی فراهم آمد. نویسندگانی که در این مقوله اظهار نظر کرده‌اند، معتقدند تاریخ‌های محلی شناخته شده‌ای که به شهرها و نواحی مختلف ایران اختصاص دارند، از سده سوم هجری و عمدتاً در شرق ایران یعنی مرکز اولین نهضت‌ها و دولت‌های استقلال طلب ایرانی، نوشته شده‌اند.

اما به باور نگارنده این نظر دقیق نیست و حداقل در موضوع شروع تاریخ‌نگاری محلی در شهرها و نواحی ایران صدق نمی‌کند. در توضیح این نکته باید اشاره کرد که این نویسندگان حتی چند کتابی را که در اواخر سده دوم هجری در خراسان نوشته شده^۱، نادیده گرفته‌اند. واقعیت آن است که نگارش آثار تاریخ‌نگاری محلی ایران - صرف نظر از انگیزه‌ها، زبان و محتوای آنها - از نیمه سده دوم هجری و در عراق - جزئی از قلمرو سابق ایران در دوره ساسانی - آغاز شد^۲. آنجا که مکتب تاریخ‌نگاری عراق توسط اخباریان شکل گرفت و رونق یافت. آثار مورخان عراق - با تفاوت‌هایی در نوع نگرش آنان و توجه ایشان به عنصر زمان - (رک. روزنتال، ۳۲/۱-۳۳؛ سجادی و

۱. خراج خراسان از حفص بن منصور مروزی (زنده در اواخر سده ۲ ق)؛ کتاب فتوح خراسان، کتاب فی الدولة العباسیه و امراء خراسان، نیز [اخبار مرو] هر سه از سلمویه لثی (د ۲۰۰ ق) (رک. سمعانی، ۱۷۷/۶؛ ۱۸۶/۷؛ گردیزی، ۲۹۰؛ مسعودی، ۵).

۲. عراق در دوره ساسانی ایالتی ایرانی بود؛ دولت مسقر در این ناحیه یعنی دولت ملوک حیره، دست نشانده ایرانیان بود و آخرین امیر آن پیش از حمله اعراب مسلمان، قبیسه بن ایاس طایی، توسط خسرو پرویز منصوب شده بود (طبری، ۳/۳۴۴). جز این باید اشاره کرد که تیسفون پایتخت ساسانیان، در این منطقه قرار داشت و توابع آن که به دست سعد بن ابی وقاص تصرف شدند، نامهایی ایرانی داشتند (آسیاتر و گردبنداد. رک. بلاذری، فتوح البلدان، ۲۷۴)، نام ایرانی آنجا که اعراب آن را ساباط مدائن می‌نامیدند، بلاش آباد بود (یاقوت، معجم البلدان، ۱۶۶/۳) که امیری ایرانی به نام شیرزاد داشت (طبری، ۳/۳۷۴)، حیره مرزبانی به نام آزادیه داشت (همو، ۳/۳۵۹) نام دیگر بهرسیر ده اردشیر یا به اردشیر بود و ساکنان آن نیز فارسیان بودند (همو، ۶/۴)، انبار شهر ایرانی دیگر این منطقه بود، عین‌التمر نیز که در نزدیکی آن واقع شده بود، به رغم نام عربی‌اش و سکونت جمعی از مردم قبایل نمر و تغلب و آباد، توسط امیری ایرانی به نام مهران پسر بهرام چوبین اداره می‌شد و گروهی بسیار از ایرانیان در آن سکونت داشتند (همو، ۳/۳۷۶)، کوره مهم و وسیع گسنگر که نامش نیز فارسی بود (یاقوت، ۴/۶۱۱) به دست نرسی اداره می‌شد که خود از خاندان ساسانی بود (طبری، ۳/۴۵۰)، در منطقه بغداد مامورینی ایرانی به نامهای زرمهر و روزبه، حضور داشتند (همو، ۳/۳۷۹)، مأمور مرزهای ایران در کنار دجله، هرمز بود که در ابله مستقر بود (همو، ۳/۴۴۷، ۵۸۹)، روستاهای سواد در دست دهقانان ایرانی بود (همو، ۳/۴۴۸) و هم ایشان بودند که بعد از فتح حیره به دست خالدبن ولید با او مصالحه کردند (همو، ۳/۳۶۸). بهمن جادویه بر فسیانا حکومت می‌کرد (همو، ۳/۳۵۵) و بعدها کوفه در زمینی بنا نهاده شد که پیشتر سورستان (برگرفته از واژه فارسی شورستان) نامیده می‌شد (ماسینیون، ۹).

عالم زاده، ۶۵)، در حقیقت استمرار اخبار ایام العرب بود که سکونت همزمان قبایل مختلف عرب جنوبی و شمالی و شمار چشمگیری از ایرانیان در عراق، زمینه مناسبی برای استمرار آن، با محتوایی جدید فراهم آورده بود (راجع به شکل و محتوای کار آنان رک. الدوری، ۱۴۲). این نکته نیز مهم است که گرچه آثار نویسندگان این مکتب تحت تأثیر قابل توجه احساسات دینی، عشیره‌ای و حزبی قرار داشت، ولی تأثیر چندانی از نفوذ و تفکرات دولتی نپذیرفت.

اگر بخواهیم دوران حیات مکتب اخباریون عراق را به تقریب معین کنیم، باید دهه‌های آغازین سده اول تا نیمه سده سوم هجری را دوره رواج این مکتب به حساب آوریم. دوره‌ای که با تأسیس شهرهای مهمی چون بصره و کوفه آغاز شد و با مرگ بزرگترین اخباری مکتب عراق، ابوالحسن مدائنی (د ۲۲۵ق)، پایان پذیرفت. از مهمترین مورخان این مکتب‌ها می‌توان به عوانه بن حکم کلبی (د ۱۴۷ق)، ابومخنف (د ۱۵۷ق)، هشام بن محمد کلبی (د ۲۰۶ق)، هیشم بن عدی (د ۲۰۷ یا ۲۰۹ق)، و ابوالحسن مدائنی (د ۲۲۵ق) اشاره کرد.

اما آنچه در مکتب تاریخ‌نگاری عراق به کار ما مربوط است، تکنگرایی‌هایی است که نویسندگان این مکتب در موضوع فتح شهرهای ایران نگاشته‌اند. این دسته آثار را با توجهی بیشتر و اندکی تسامح، می‌توان اولین تاریخ‌های محلی شهرها و نواحی ایران به‌شمار آورد. از آن جمله‌اند آثاری مانند کتاب خراسان ابومخنف، کتاب فتوح خراسان ابوعبیده معمر بن مثنی، کتاب فتوح العراق واقدی و خبرالاهواز مدائنی. عموم نویسندگانی که در تاریخ‌نگاری اسلامی به بحث و بررسی پرداخته‌اند، جایگاه این آثار را در تاریخ‌نگاری محلی ایران مغفول نهاده‌اند.^۱ از آن میان تنها فرانتس روزنتال^۲ به این موضوع اشاره‌ای کرده است. وی در حالی که کاربرد این دسته آثار را فراهم آوردن

۱. به عنوان نمونه نویسنده کتاب *التواریخ المحليه لاقليم خراسان* در حالی که موضوع کار خود را تاریخ‌های خراسان قرار داده است، هیچ اشاره‌ای به چند تاریخی که از نیمه سده دوم تا دهه‌های آغازین سده سوم هجری به قلم تاریخ‌نگاران مکتب عراق در این باره نوشته شده، نکرده است (رک. الحدیثی).

2. Franz Rosenthal

سابقه‌ای برای فقها به منظور تسهیل صدور فتوا راجع به اوضاع اداری و مالی شهرهای فتح شده دانسته، به اطلاعات محدود تاریخی و جغرافیایی موجود در این دسته آثار اشاره کرده، ولی نقش آنها را در تاریخ‌نگاری محلی، محدود ارزیابی نموده (روزنتال، ۱۸۷/۱) و این گونه آثار را عملاً از جرگه تاریخ‌های محلی خارج کرده است. اما احمد کسروی هنگام بررسی تاریخ‌های طبرستان، به این موضوع که می‌توان این دسته آثار را جزء تاریخ‌های محلی شهرها و مناطق ایران به شمار آورد، توجه نشان داده، کتاب فتوح جبال طبرستان مدائنی را به عنوان اولین تاریخ طبرستان معرفی کرده است (کسروی، ۶). سخن ما نیز این است که می‌توان به این کتاب‌ها و آثار به چشم اولین تاریخ‌های محلی ایران نگریست و نویسندگان آنها را نخستین مورخان دانست که به شهرها و نواحی ایران به صورت خاص پرداخته‌اند. اثبات این مدعا البته محتاج بررسی بیشتر و دادن پاسخ به برخی پرسش‌ها است:

اولین پرسش و شبهه‌ای که ممکن است در این موضوع مطرح شود این است که هدف نویسندگان این آثار، تألیف تاریخ شهر و یا ناحیه‌ای خاص نبوده، بلکه آنان عمدتاً به دنبال ثبت جزئیات پیروزی‌های مسلمانان در این مناطق بوده‌اند، بنابراین، چنین کتاب‌هایی را باید جزء کتب فتوح به شمار آورد نه تاریخ‌های محلی.

این سخن درست است، ولی ناشی از توجه به نیت و هدف نویسندگان و غفلت از نتیجه و محصول کار ایشان است. فرض کنیم انگیزه اصلی مؤلفان این آثار واقعاً همان باشد که گذشت (و البته این در همه موارد صادق نیست)، ولی جدای از انگیزه، مهم آن چیزی است که اکنون پیش روی ما قرار دارد و آن محصول کار این تاریخ‌نگاران است. وقتی محصول کار را بتوان ذیل عنوان تاریخ‌نگاری محلی قرار داد، چه اهمیتی دارد که نیت مؤلف آن، خلق یک تاریخ محلی بوده است یا مطلبی دیگر؟ جالب توجه این‌که روزنتال خود به مناسبتی دیگر به همین موضوع اشاره کرده است که «نیت چندان تأثیری در نتیجه کار ندارد» (روزنتال، ۷۸/۱).

اما دومین اشکالی که می‌توان وارد کرد، این است که فرم و محتوای این تک‌نگاری‌های فتوح با تاریخ‌های محلی دیگری که می‌شناسیم، چندان هماهنگ نیست. این نیز سخنی درست است، ولی نمی‌تواند موجب چشم‌پوشی از قرار دادن این دسته آثار در ذیل عنوان تاریخ‌نگاری محلی شود. در این باره باید گفت: اولاً تاریخ‌های محلی شناخته شده، شکل یکسانی ندارند؛ بعضی تاریخ‌زندگانی رجال و شخصیت‌های علمی و فرهنگی شهر یا ناحیه‌ای هستند. مانند *تاریخ نیشابور، طبقات المحدثین باصبهان*، ذکر *اخبار اصبهان و فضائل بلخ*، بعضی بیشتر به مسائل اقتصادی شهر یا ناحیه‌ای پرداخته‌اند، مانند بخش‌های باقی مانده از *تاریخ قم*، بعضی عمدتاً به تاریخ سیاسی شهر یا ناحیه‌ای اختصاص دارند، مانند *سمط العلی للحضرة العلیا و فارس نامه*، و بعضی حالت عمومی‌تری دارند و ابعاد گوناگونی از حیات یک شهر و ناحیه را شامل می‌شوند، مانند *تاریخ بخارا، تاریخ طبرستان، محاسن اصفهان* و... بنابراین جای بحث نیست اگر تاریخ‌هایی محلی داشته باشیم که مهم‌ترین موضوع مربوط به شهر یا ناحیه‌ای در دوره‌ای، یعنی فتح آنها را مورد توجه قرار داده باشند. اگر کتابی که به ارائه شرح حال رجال دینی، سیاسی یا علمی یک شهر پرداخته، مصداق یک تاریخ محلی است، چرا اثری که از فتح شهری، تاریخ این حادثه، جزئیات آن، فاتح آن، مقاومت ساکنانش در برابر مهاجمان، قراردادهای صلحی که میان ساکنان و مهاجمان بسته شده، میزان خراج و مالیات مقرر بر مردم، امیران و فرمانداران شهر و... سخن به میان آورده است، مصداق تاریخ‌نگاری محلی نباشد؟

دو اشکال دیگر که ممکن است مطرح شوند، یکی ایرانی نبودن نویسندگان این آثار و دیگری فارسی نبودن زبان این کتاب‌ها است.

نادرستی این اشکال‌ها نیز روشن است، زیرا برای این که اثری، تاریخ محلی قلمداد گردد، شرط نیست که مؤلف آن، اهل همان شهر یا ناحیه‌ای باشد که در باره آن کتاب

نوشته است.^۱ از طرف دیگر، زبان اثر تأثیری در کلیت محتوای آن ندارد. علاوه بر این که حتی در سده‌های بعد نیز بسیاری از تاریخ‌های محلی ایران به زبان عربی نوشته شده‌اند. بر این اساس، نگارنده را در قلمداد کردن تکننگاری‌هایی که تاریخ‌نگاران مکتب عراق در باره فتح شهرهای ایران به دست اعراب مسلمان نوشته‌اند، به عنوان تاریخ‌هایی محلی، تردیدی نیست. در این باره باید به دو نکته دیگر نیز اشاره کرد:

اول این که شماری از این آثار، از جمله کتاب‌های فتوح نیستند و به ابعاد دیگری از حیات شهر یا ناحیه‌ای پرداخته‌اند. در این باره می‌توان به دو کتاب هشام بن محمد کلبی (۱. کتاب الحیره ۲. کتاب الحیره و تسمیه البیع و الدیارات و نسب العبادیین) اشاره کرد که در آنها از تاریخ حیره و نیز نام و مکان کلیساها و دیرهای این منطقه و نیز نسب ساکنان شهر حیره سخن به میان آمده است.

اما نکته دوم این است که در بسیاری از کتاب‌های فتوح نیز نویسندگان تنها به بیان حوادث مربوط به فتح شهر یا ناحیه مورد نظر بسنده نکرده، در بسیاری موارد، به تاریخ این شهر قبل و بعد از فتح نیز توجه کرده‌اند. از آن جمله می‌توان به کتاب فتوح خراسان مدائنی اشاره کرد که تاریخ خراسان را از سال ۳۰ق تا حدود نیمه سده دوم گزارش کرده است.

انگیزه‌های اخباریان عراق از نوشتن این آثار

پاسخ به این پرسش که مورخان مکتب عراق در نوشتن این دسته از آثار خود، چه انگیزه‌ای داشته‌اند، به‌راستی دشوار است. با وجود این، با توجه به شخصیت علمی و فرهنگی نویسندگان این کتاب‌ها و محیط و موقعیتی که آنان آثار خود را در آن نوشته‌اند، می‌توان با اطمینانی نسبی در این باره سخن گفت و انگیزه‌های این مورخان را چنین برشمرد:

۱. جالب توجه این که از میان پنج تاریخ‌نگار مورد نظر ما در این مقاله یعنی ابومخنف، هشام کلبی، ابوعبیده معمر بن مُثَنَّى، واقدی و مدائنی، سه تن یعنی واقدی، ابوعبیده و مدائنی از جمله موالی بوده‌اند.

۱. انگیزه‌های علمی و فرهنگی

با توجه به شأن و جایگاه شایسته مورخانی مانند ابومخنف، کلبی، ابو عبیده، واقدی و مدائنی در تاریخ‌نگاری اسلامی و شهرت علمی فراگیر آنان، می‌توان چنین گفت که اولین انگیزه‌های چنین افرادی در نوشتن این آثار، دل‌بستگی‌های علمی و تاریخی ایشان و میل به ثبت اخبار مهمی بوده که آنان به عنوان مورخ، درخور ثبت و ضبط می‌دانسته‌اند.

۲. انگیزه‌های قومی و قبیله‌ای

عراق یعنی محیطی که این مورخان آثار خود را در آنجا نوشته‌اند، در دو سده اول و دوم هجری محل منازعات مذهبی، نژادی، علمی و سیاسی گسترده‌ای بود. در این میان نزاع موالی و اعراب و نیز منازعه اعراب قیسی و یمانی و رقابت کوفیان و بصریان از همه چشمگیرتر بود. در چنین فضایی کوشش راویان برای گردآوری اخبار افتخارات قوم و قبیله و شهر و مذهب خویش طبیعی می‌نمود. حتی نمی‌توان تردید کرد که در این جریان، محتوای روایات نیز دستخوش دگرگونی‌هایی جانبدارانه شده باشد. تاریخ‌نگاران مورد نظر ما از نظر نژادی یک دست نبودند: ابومخنف و کلبی عرب، و واقدی و مدائنی و ابو عبیده از موالی به شمار می‌آمدند. ضمن اینکه ابومخنف و کلبی از اعراب یمانی و واقدی قیسی بود. ابومخنف و کلبی کوفی و ابو عبیده و مدائنی بصری به شمار می‌آمدند. واقدی نیز اصلاً از اهالی مدینه بود که در بغداد اقامت گزیده بود. شاید نتوان اثبات کرد که منشأ و محل سکونت این نویسندگان و یا وابستگی قبیله‌ای ایشان، محرک اصلی آنان در نوشتن چنین آثاری بوده است، بخصوص برخورداران نقدانه برخی از آنان با روایت‌های قبیله‌ای خلاف چنین پنداری است،^۱ ولی انکار یکسره دخالت رقابت‌های نژادی و شهری و... در تألیف چنین آثاری نیز دور از احتیاط است. شاهد این ادعا آن‌که ابومخنف - حداقل در شماری از آثار خود - متکی به راویان از دی

۱. به عنوان نمونه برای مقایسه‌ای که مدائنی میان اخبار باهلون و غیر ایشان در باره قتیبه بن مسلم صورت داده است، رک. طبری، ۶/ ۴۲۵، ۴۳۶-۴۳۷، ۴۴۵، ۴۵۸، ۴۶۳، ۴۷۵، ۴۷۸.

یمنی بوده (سجادی و عالم‌زاده، ۶۰؛ بهرامیان، ۲۱۶/۶) و ابو عبیده مَعْمَر بن مُثَنّی تمایلات شدید شعوبیگری داشته و در مثالب اعراب و فضایل ایرانیان دارای آثاری بوده است (ابن ندیم، ۵۹؛ فاتحی‌نژاد، ۷۱۳/۵). بنابراین چگونگی می‌توان تصور کرد که چنین تمایلاتی در کار آنان تأثیری برجای نهاده است. به‌عنوان مثال باید توجه داد؛ اولین کسی که شعر مشهوری را که خراسانیان در سال ۱۰۸ق در هجو فرمانده عرب، اسد بن عبدالله قسری، سروده بودند، ثبت کرد، ابو عبیده بود (طبری، ۴۳/۷). بنابراین به نظر می‌رسد در وهله اول انگیزه‌های علمی و تاریخی و در مرحله بعد، برخی رقابت‌های رایج در عراق را بتوان به‌عنوان انگیزه‌های تاریخ‌نگاران این مکتب در نوشتن کتاب‌هایی در باره فتح شهرها و نواحی مختلف ایران قلمداد کرد.

پراکندگی جغرافیایی این آثار

در مورد پراکندگی جغرافیای آثار باید گفت: از حدود سی اثر نوشته شده توسط اخباریان عراق در باره شهرها و نواحی مختلف ایران، خراسان و عراق هریک با هفت کتاب در رتبه اول قرار دارند که آمار آنها تفاوت معنی‌داری را با آمار سایر شهرها و مناطق به نمایش می‌گذارد. در توضیح این نکته باید گفت که در میان دیگر شهرها و نقاط ایران، حیره نیز با سه عنوان کتاب، آماری قابل توجه دارد. فارس، طبرستان و اهواز هریک با دو عنوان در رتبه بعد قرار می‌گیرند و کابل و زابلستان، سجستان، مکران، کرمان، ری و جرجان هرکدام تنها یک عنوان را به خود اختصاص می‌دهند. در تحلیل این وضعیت و تفاوت معنی‌دار می‌توان گفت این دو ایالت در سده‌های اول و دوم هجری، مهم‌ترین مناطق شرقی خلافت اسلامی به شمار می‌آمدند: عراق دروازه ممالک مفتوحه مشرق بود و مهم‌ترین امیران دولت اسلامی در آن مستقر می‌شدند و از آنجا تمامی سرزمینهای مابین حیره تا مرز چین و هند را کنترل می‌کردند. به علاوه رقابت‌های نژادی، شهری، مذهبی و حتی علمی به تمام خود را در آنجا نشان می‌دادند.

خراسان نیز، هم به دلیل پهناوری، هم به دلایل سیاسی، هم نظر به موقعیت اقتصادی و هم به دلیل بروز اختلافات نژادی اعراب در آن، ایالتی مهم و قابل توجه به شمار می‌آمد که گاه حتی امیر آن را شخص خلیفه تعیین می‌کرد. لذا عجیب نیست که مورخان مکتب عراق بیشترین کتاب‌ها را در باره حوادث این دو منطقه نوشته‌اند.

محتوای این آثار

محتوای این کتاب‌ها را می‌توان از این منظر به سه دسته تقسیم کرد:

۱. دسته‌ای از آنها رساله‌هایی مختصر بوده‌اند درباره فتح شهرها و نواحی ایران و معمولاً دامنه سخن در آنها چندان گسترده نبوده است. به عنوان مثال می‌توان به کتاب *فتوح الاهواز ابو عبیده معمر بن مثنیٰ* اشاره کرد. نیز کتاب *فتوح جرجان و طبرستان و کتاب فتوح سجستان*، هر دو نوشته مدائنی.

۲. گروهی دیگر آثاری بوده‌اند که علاوه بر فتوح، سلسله حوادث را تا دوره‌های بعد ادامه و گزارش‌هایی از دیگر حوادث شهر یا منطقه مورد نظر به دست می‌داده‌اند. از آن جمله می‌توان به کتاب *فتوح خراسان* مدائنی اشاره کرد.

۳. شمار دیگر آنهایی هستند که وضعیت تاریخی، فرهنگی و دینی شهر و منطقه‌ای مورد توجه آنها بوده است. در این زمینه به طور مشخص می‌توان به دو اثر هشام بن محمد کلبی اشاره کرد: *کتاب الحیره و کتاب الحیره و تسمیه البیع و الدیارات و نسب العبادین*. کلبی در کتاب اول به تاریخ قدیم حیره از آغاز تا ظهور اسلام پرداخته و در کتاب دوم، تاریخ دینی و مراکز مذهبی منطقه حیره و نسب ساکنان شهر آن را به دست داده است. از این‌رو دو اثر بالا را می‌توان استثنای مهمی در میان آثاری دانست که ما آنها را تاریخ‌های محلی ایران در دوره مورد نظر به شمار آورده‌ایم.

کاربرد این آثار

در باره کاربرد این آثار، باید به این نکته اشاره کرد که این گونه کتاب‌ها به طور گسترده‌ای مورد استفاده نویسندگان و مورخان بعدی قرار گرفته‌اند: گروهی از استفاده

کنندگان از این آثار، مورخانی بوده‌اند که قصد داشته‌اند آثاری مشابه این کتاب‌ها بنویسند. به عنوان مثال کلبی از آثار ابومخنف سود برده است. گروه دوم نویسندگان تاریخ‌های عمومی و به خصوص نویسندگان کتاب‌های فتوح در سده‌های بعد بوده‌اند. به عنوان نمونه می‌توان به استفاده گسترده طبری و بلاذری از این آثار استفاده کرد. بلاذری از آثار ابومخنف، کلبی و مدائنی به فراوانی بهره برده و میزان استفاده طبری نیز در بیان حوادث خراسان از آثار مدائنی بسیار چشمگیر است. یاقوت نیز در معجم البلدان ذیل «حیره» چند صفحه از کتاب الحیره کلبی را نقل کرده است. اما آنچه بیشتر به بحث ما مربوط است، استفاده نویسندگان تاریخ‌های محلی ایران در سده‌های بعد، از این آثار است. بدون شک این نویسندگان از برخی راویان محلی سود برده و به این صورت گاه روایت‌هایی ارزشمند را ثبت کرده و باقی گذاشته‌اند، ولی بعید است که برای نوشتن تاریخ شهر یا ناحیه‌ای، از کتاب‌هایی که اختصاصاً در باره فتح این شهرها و نواحی نوشته شده بوده و در حقیقت نسل اول کتاب‌های ایشان به شمار می‌آمده‌اند، غفلت کرده باشند. به همین دلیل می‌توان گفت این کتب یکی از منابع نویسندگانی بوده است که در سده‌های بعد به نوشتن تاریخ‌های محلی شهرها و مناطق ایران پرداخته‌اند. به عنوان نمونه اشاره می‌کنیم که گرچه در متن تاریخ بخارا اثر ابوبکر نرشخی تنها یک بار به صورت آشکار از مدائنی نقل قولی صورت گرفته است (نرشخی، ۸۲) ولی مصحح این کتاب بر این عقیده است که نرشخی بیشتر اخبار فتوح خراسان و ماوراءالنهر را از آثار مدائنی اقتباس کرده است (مدرس رضوی، ۱۹-۲۰). نویسندۀ تاریخ قم نیز بخشی مهم از کتاب فتوح الاهواز ابو عبیده معمر بن مثنی را در اثر خود گنج‌نیده است (قمی، ۲۹۵-۳۰۵). بی‌شک اگر در آن روزگاران نیز رسم ارجاع دادن به منابع مورد استفاده و نام بردن از نویسندگان آنها همانند امروز رایج بود، در تاریخ‌های محلی ایرانی به جا مانده، نام و نشان بیشتری از این گونه آثار ثبت، و چگونگی استفاده

نویسندگان تاریخ‌های محلی ایران از آثار مورخان مکتب عراق بیشتر و بهتر آشکار می‌گردید.

در این باره باید به نکته‌ای دیگر نیز اشاره کرد و آن استفاده نویسندگان کتاب‌های اموال و خراج از این دسته آثار است. این آثار اطلاعاتی در باره نحوه ورود مسلمانان به شهرها و نواحی مختلف در اختیار فقها قرار می‌داد تا آنان بر این اساس راجع به چگونگی تصرف در اموال و عایدات شهرها و نواحی، حکم و فتوا صادر کنند. آنچه می‌تواند به عنوان شاهی بر این مدعا قلمداد گردد، این است که بعضی نویسندگان کتاب‌های خراج و اموال، در آثار خود، اخبار قابل توجهی در باره فتوح آورده‌اند. به عنوان مثال قاضی ابویوسف (د۱۸۲ق) در اثر مشهور خود، کتاب الخراج، روایت‌هایی مفصل در باره نحوه ورود مسلمانان به شهرها و مناطق مختلف گنجانیده است. از آن جمله می‌توان به «فصل فی الکنائس و البیع و الصلبن» اشاره کرد که عمدتاً به فتح حیره اختصاص دارد. او - به گفته خود - این اخبار را از «اهل العلم بالفتوح و السیر» نقل کرده است (ابویوسف، ۹-۱۴۱). وی همچنین در فصل «ما عمل به فی السواد»، اخبار مفصلی از فتوح مسلمین در همان منطقه حیره آورده است (همو، ۲۸ - ۳۹). بنابراین گرچه در سراسر این کتاب، مؤلف حتی یک بار نیز به استفاده خود از چنین کتاب‌هایی اشاره نکرده است، ولی می‌توان گمان برد که وی هنگام نوشتن اثر خویش، آثار برخی مورخان مورد نظر را پیش رو داشته است. در کتاب الخراج یحیی بن آدم قرشی (د ۲۰۳ق) نیز روایت‌های فتوح فراوان است (به عنوان نمونه برای فتوح حیره و اَلْیَس و بانقیاء. رک. یحیی بن آدم، ۵۲).^۱

بر این اساس باید نتیجه گرفت که به ظاهر، فقها و نویسندگان کتاب‌های اموال و خراج، به رغم استفاده از این‌گونه آثار، تمایلی به ثبت نام تاریخ‌نگاران ما و

۱. در باب‌هایی از کتاب، مانند «الذین تضرب علیه الجزیه» و «شراه ارض الذمیین» و «الغنیمه و الفیء» نیز چنین اخباری کم نیستند و حتی نام راویان به فراوانی ثبت شده است، گرچه باز هم اشاره‌ای به نام مورخان مورد نظر ما یا کتاب‌هایشان نشده است.

کتاب‌هایشان در آثار خویش نداشته‌اند. دلیل آن نیز می‌تواند شهرت عموم اخباریان به ضعف روایت‌هاشان و برخی از این تاریخ‌نگاران به مواردی خاص بوده باشد. در توضیح این نکته باید گفت که عموم اخباریان، معمولاً از طرف فقها و محدثان به بی‌توجهی در ثبت دقیق اسناد خبر و نیز عدم توجه لازم به اعتبار راویان متهم می‌شدند. علاوه بر این، از میان مورخان مورد نظر ما، ابو مخنف و کلبی به تشیع شهرت داشتند و ابو عبیده مَعْمَر بن مُثَنَّى به خارجی‌گری و شعوبی‌گری شناخته شده بود. بنابراین طبیعی است که فقیهان پیرو مذهب حاکم، در کتاب‌های فقهی خود به نام و کتاب‌های این نویسندگان اشاره‌ای نکنند. در هر صورت پذیرفتنی است که چنین کتاب‌هایی مورد استفاده نویسندگان کتاب‌های اموال و خراج قرار گرفته باشد.

کتاب‌شناسی این آثار

در میان تاریخ‌نگاران مکتب عراق، چند تن دارای آثاری درباره شهرها و نواحی مختلف ایران هستند که ما به ترتیب زمانی از آنها و آثارشان سخن می‌گوییم. با یادآوری این نکته که متأسفانه هیچ‌یک از این آثار به طور مستقل به دست ما نرسیده و هر آنچه از آنها در دست است، نقل‌های کوتاه یا بلندی است که نویسندگان دوره‌های بعد، در کتاب‌های خود از آنها آورده‌اند و برای آگاهی از آنها، تنها وسیله ممکن بررسی همین نقل قول‌هاست.^۱

ابو مخنف

لوط بن سعید بن مخنف ازدی. مشهور به ابو مخنف (د ۱۵۷ ق)، اخباری بزرگ

۱. در این باره البته ذکر نکته‌ای ضروری است و آن اینکه نویسندگانی مانند بلاذری و طبری که بیش از همه از این آثار نقل قول کرده‌اند، معمولاً به نام این کتابها اشاره‌ای نکرده و تنها به ذکر نام نویسندگان آنها اکتفا کرده‌اند. این موضوع ممکن است منجر به طرح این سؤال شود که آیا می‌توان این نقل قولها را برگرفته از کتب مورد نظر دانست؟ نگارنده بر این عقیده است که وقتی می‌دانیم نویسنده‌ای که از او نقل قول شده، کتابی در موضوعی خاص داشته و آن‌که نقل قول کرده نیز از او نام برده و به نقل سخنان وی در باره همان موضوع پرداخته است، می‌توان نسبت به صحت انتساب این مطالب به کتاب مورد نظر به اطمینانی نسبی دست یافت. بخصوص آن‌که در آثاری همانند تاریخ طبری، گاه این نقل قول‌ها به اندازه‌ای طولانی است که می‌توان آن را نشانه برگرفتن آنها از منبعی مکتوب قلمداد کرد.

سده دوم هجری و یکی از بزرگ‌ترین مورخان مکتب عراق است. دو عنوان از آثار ابومخنف را می‌توان تاریخ محلی شهرها و نواحی ایران به شمار آورد:

۱. *کتاب فتوح العراق* (ابن ندیم، ۱۰۵؛ نجاشی، ۳۲۰).

می‌دانیم که عراق در دوره ساسانی ایالتی ایرانی بود. بنابراین کتابی که به فتح آن اختصاص داشته، تاریخ فتح یکی از ایالت‌های ایران به دست عرب‌های مسلمان بوده و به همین دلیل می‌توان آن را کهن‌ترین کتاب در تاریخ محلی ایران قلمداد کرد و این در صورتی است که چنین تصور کنیم؛ ابومخنف تاریخ فتح عراق را به دلیل تقدم زمانی فتح آن، پیش از کتاب فتوح خراسان خود نوشته باشد. از کتاب فتوح العراق نسخه‌ای در دست نیست و تنها بخش‌هایی از آن در آثار مورخان بعدی به خصوص طبری و بلاذری آمده: در آنچه بلاذری (فتوح البلدان، ۲۴۴-۲۵۳، ۲۴۵) و طبری (۳۰۹/۳-۳۱۰، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹) از ابومخنف درباره فتوح عراق نقل کرده‌اند، اطلاعاتی در باره بعضی مراحل حملات اعراب به عراق، شیوه‌های جنگی مهاجمان، فرماندهان فتوح، اعراب ساکن در منطقه، فرود آمدن اعراب در منطقه بصره، بعضی روحانیون مسیحی منطقه حیره، قرارداد صلح مردم حیره و مهاجمان، میزان مالیات مقرر بر مردم حیره، پایگاه‌ها، مأموران و فرماندهان نظامی ایرانی در منطقه عراق مقارن حمله اعراب، سخن به میان آمده است. توضیحات ابومخنف درباره نام پیشین بصره، جغرافیای این شهر، پوشش گیاهی آن و اشاره مختصر او به موقعیت دریایی و رفت و آمد کشتی‌های چینی به آن قابل توجه است.

بر این اساس مشاهده می‌شود که کتاب *فتوح العراق* ابومخنف علاوه بر گزارش حمله مسلمانان به این منطقه، اطلاعاتی را از ابعاد دیگر حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، اداری، نظامی، و دینی منطقه عراق مقارن حمله اعراب به دست می‌داده است. روشن است که قدمت این گزارش‌ها - به رغم اختصارشان - تا چه حد به آنان اهمیت می‌بخشد.

۲. کتاب فتوح خراسان (درباره این کتاب مراجعه کنید: قنوت، منتظرالقائم، ۱۸۳-

۱۸۵).

هشام بن محمد بن سائب کلبی

کلبی (د ۲۰۴ یا ۲۰۶ق) نسابه‌ای بزرگ و آگاه به اخبار و ایام العرب و از خاندانی شیعه مذهب بود که تمایلات ضد اموی در میان آنان ریشه داشت (جلالی نائینی، ۳۳-۳۴). در میان آثار او کتاب‌هایی به چشم می‌خورد که می‌توان آنها را نوعی تاریخ محلی به شمار آورد. به عنوان مثال می‌توان به آثاری مانند کتاب بیوتات الیمن و کتاب ملوک الیمن من التابعه اشاره کرد. جالب توجه است که ابن ندیم از این دسته آثار او با عنوان «کتابه فی اخبار البلدان» یاد کرده است (ابن ندیم، ۱۰۹). از جمله این آثار، دو کتاب او در باره حیره است که در کنار سه کتابی که در باره فتوح اعراب در عراق و فارس و خراسان نوشته است، می‌توان آنها را از جمله تاریخ‌های محلی ایران به‌شمار آورد. این کتاب‌ها عبارتند از:

۱. کتاب الحیره

ابن ندیم از این کتاب نام برده است (همانجا). از آن نسخه‌ای در دست نیست ولی به نظر می‌رسد بر اساس اخباری که یاقوت حموی ذیل عنوان حیره از قول کلبی آورده است (یاقوت، ۲/۳۲۹-۳۳۱)، بتوان به‌چهارچوب کلی این کتاب و مهم‌ترین مطالب آن دست یافت.

بر اساس نقل قول نسبتاً طولانی یاقوت، کلبی در کتاب الحیره، از تاریخ تأسیس این شهر به دست بخت‌النصر، پادشاه بابل، و سکونت اولیه اعراب در این منطقه سخن گفته و به وجه تسمیه آن اشاره کرده است. سپس به دوره‌های مختلف حیات حیره، سکونت تدریجی اعراب در آنجا و بعدها متروک شدن آن و احیای دوباره‌اش پرداخته است. اقوام مهاجر به آن را معرفی کرده، به روابط و پیمان‌های آنان اشاره کرده است. به دنبال آن از روابط این قبایل با شاهان ایران (دارا و اردشیر) سخن گفته، به حمله یمنی‌ها به حیره و نیز سکونتشان در آن شهر اشاره کرده، نحوه اسکان قبایل را به اجمال

بیان نموده، قلمرو امیر مقتدر حیره، جذیمه الابرش، را تعیین کرده و سرانجام به تأسیس دولت آل نصر پرداخته است. به سیاست‌های اردشیر ساسانی و تأثیرات آن در حیره توجه نموده و سرانجام به معرفی سه گروه اصلی ساکنان منطقه حیره (تنوخ، عباد و اَحلاف) پرداخته و تاریخ این شهر را تا دوران اسلامی و تأسیس کوفه در کنار آن پی گرفته است. آنچه کلبی در باره تاریخ قدیم حیره آورده، گاه قصصی است که چه بسا نتوان برای همه آنها شواهدی تاریخی فراهم آورد. سمعانی نیز گزارشی نسبتاً مفصل را با همین مضامین در باره تأسیس و وجه تسمیه حیره از قول کلبی نقل کرده (سمعانی، ۱/۳۳۰-۳۳۱) که ظاهراً در این که بخشی از کتاب الحیره بوده است، تردیدی نیست.

کتاب الحیره هشام کلبی، اثری ارزشمند راجع به شهری تاریخی است که در دوره ساسانیان جزئی از قلمرو ایران در منطقه عراق به شمار می‌آمد. نکته جالب توجه این است که چنان که گفتیم، این کتاب اصولاً جزء کتاب‌های فتوح نیست و حتی اگر قرارداد آثار اخباریان عراق در باره فتح شهرها و مناطق ایران در ذیل تاریخ‌های محلی، محتاج ارائه دلیل باشد، محلی قلمداد کردن چنین کتابی محتاج به دست‌دادن هیچ شاهد و دلیلی نیست و عجیب آن است که نویسندگانی که تاریخ‌نگاری اسلامی و ایرانی را موضوع کار خود قرار داده‌اند، به این کتاب و کتاب‌های مشابه آن توجهی نکرده‌اند.

۲. کتاب الحیره و تسمیه البیع و الدیارات و نسب العباد (العبادیین)

این کتاب، نوعی فرهنگ بوده است مشتمل بر نامهای کلیساها (بیع)^۱ و دیرها (دیارات) دیرها (دیارات) نصارای منطقه حیره و نسب عباد که ساکنان شهر حیره بوده‌اند. این ندیم از جمله آثار متعدد هشام، به این کتاب اشاره کرده است (ابن ندیم، ۱۰۹). متأسفانه از این کتاب نیز نسخه‌ای در دست نیست، ولی از طریق آنچه بلاذری و یاقوت

۱. مفرد آن بیعه. لغتی است عبری به معنی جماعت، یا سریانی به معنی محل اجتماع. در زبان عربی این کلمه به معنی کلیسای نصاراست و به همین دلیل است که نصارا را اهل البیعه نیز گفته‌اند. این واژه یک بار در قرآن مجید در همین معنی به کار رفته است: (سوره حج، آیه ۴۰).

از آن نقل کرده‌اند، می‌توان به آگاهی‌هایی از این کتاب مهم دست یافت. یاقوت در معجم‌البلدان، آنجا که از دیرها سخن گفته، در مواردی از هشام کلبی نقل قول کرده است (یاقوت، ۵۴۱/۲، ۵۰۴-۵۴۳). اما نقل قول‌های بلاذری در فتوح‌البلدان از کلبی بسیار بیش از این است (بلاذری، فتوح‌البلدان، ۲۸۱-۲۸۴). گزارش وی شامل نام و وجه تسمیه شماری از دیرها، بیع و قصرهای منطقه حیره است. در پیرامون مکان بعضی از دیرها توضیحاتی داده، به شماری از صحراها و چاه‌های منطقه اشاره کرده و به دلیل نزدیکی کوفه و حیره شماری از محلات، مساجد، بعضی گورستان‌ها و نیز آسیاب‌های این شهر را برشمرده و معمولاً وجه تسمیه آنها را به دست داده است. به ظاهر کلبی در نوشتن دو کتاب خود در باره حیره و بخصوص کتاب اخیر، از مدارک و عهدنامه‌های موجود در دیرهای منطقه حیره و کتاب‌های سریانی و یونانی که در این دیرها بوده، استفاده کرده است (الدوری، ۱۴۴؛ مصطفی، ۱۹۳).

۳. کتاب فتوح العراق

نجاشی از این کتاب نام برده (نجاشی، ۴۳۵) و بخش‌هایی از آن در تاریخ‌الامم و الملوک طبری (۲۴۶/۳-۲۴۷، ۳۴۴؛ ۴۱۱/۷)، تاریخ خلیفه بن خیاط (۷۸، ۸۰، ۸۴، ۲۱۰، ۱۱۶، ۲۳۹، ۲۶۲، ۲۷۶، ۲۹۳، ۳۰۵)، فتوح‌البلدان بلاذری (۲۶۰، ۲۶۲-۲۶۴، ۳۱۳-۳۱۴، ۳۳۸) و معجم‌البلدان یاقوت حموی (۱/ ۱۲۹ ذیل آذربایجان؛ ۲۹۲/۴-۲۹۳ ذیل قادسیه) نقل شده است. کتاب فتوح‌العراق کلبی ظاهراً حوادث عراق را تا نیمه سده دوم هجری پی گرفته بوده است، زیرا بر اساس منقولات خلیفه بن خیاط از هشام کلبی، می‌توان سلسله امیران این منطقه را تا اواخر دوره اموی تا حدودی تکمیل کرد.

۴. کتاب فتوح فارس

نجاشی به نام این کتاب هشام کلبی اشاره کرده (نجاشی، ۴۳۵) و خلیفه بن خیاط بخش‌هایی از آن را - بیشتر به واسطه ولید فرزند هشام - نقل کرده است (۹۸-۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹). نکته مهم این است که کلبی خوزستان را نیز

جزئی از فارس به شمار آورده و به همین دلیل کتاب فتوح فارس در حقیقت کتاب فتح شهرهای فارس و خوزستان است. در نقل قول‌های خلیفه بن خیاط از هشام کلبی، به نام تعداد زیادی از شهرها و نواحی فارس و خوزستان، برخی قلعه‌های این مناطق، تاریخ و ترتیب فتح این شهرها، فاتحان آنها، مقاومت‌ها، طاعت و تمرد بومیان در برابر اعراب، قراردادهای صلح میان طرفین و گاه مقدار وجه المصالحة مهاجمان و مردم شهرها اشاره شده است.

۵. کتاب فتوح خراسان (در باره این کتاب رک. قنوت، منتظرالقائم، ۱۸۵-۱۸۶).

واقدی

ابوعبدالله محمد بن عمر واقدی (د ۲۰۷ق)، مغازی نویسنده برجسته تاریخ اسلام و به تشیع مشهور بود. از میان آثار متعدد او طبق فهرست ابن ندیم (ابن ندیم، ۱۱۱)، کتاب فتوح العراق او را می‌توان جزء کتاب‌های تاریخ محلی ایران قلمداد کرد. از این کتاب نسخه‌ای مستقل در دست نیست، ولی نقل قول‌هایی از آن در آثار نویسندگانی مانند بلاذری (فتوح البلدان، ۲۵۶، ۲۴۶، ۲۴۳، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۵-۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۸، ۳۳۶، ۳۵۲، ۳۷۶)، طبری (۳/ ۳۴۳، ۵۹۰؛ ۴/ ۴۲-۴۳، ۱۰۳) و یاقوت حموی (۴۳۱/۱؛ ۵/ ۲۸۶) صورت گرفته است. بر مبنای این نقل قول‌ها، کتاب فتوح العراق حاوی مطالبی در باره مراحل پیروزی‌های اعراب در سواد و شهرهای ایرانی عراق و تاریخ دقیق فتح این شهرها بوده، در آن جزئیاتی از حرکت سپاهیان عرب و جنگ‌ها ذکر گردیده، از برخی فرماندهان فتوح نام برده شده و اطلاعاتی از اوضاع مالیاتی عراق به دست داده است.

ابوعبیده معمر بن مثنیٰ تیمی

ابوعبیده (۱۱۴-ح ۲۱۰ق) خارجی مذهب، از جمله موالی و دارای تمایلات شعوبیگری بود (ابن ندیم، ۵۹). او دارای دانشی وسیع - به خصوص در اخبار و نحو و لغت - بود، به گونه‌ای که او را علّامه لقب داده بودند و دانشمند بزرگ عرب، جاحظ، دانش دائرةالمعارفی او را در روزگار خود بی‌مانند دانسته است (ابن خلکان، ۱۱۹/۳-۱۲۱).

نوشته‌های ابو عبیده به حدود ۲۰۰ اثر می‌رسد که سه عنوان از آنها را می‌توان تاریخ‌های محلی شهرها و نواحی ایران قلمداد کرد:

۱. کتاب السّواد و فتحه

هم ابن ندیم (۱۶۰) و هم ابن خلکان (۳/ ۱۲۱) از این کتاب نام برده‌اند. این اثر عمدتاً به عملیات جنگی مسلمانان در منطقه سواد عراق اختصاص داشته است. از آن نسخه‌ای در دست نیست، ولی ظاهراً نقل قول‌هایی از آن در *تاریخ خلیفه بن خیاط* (۷۸، ۱۲۳، ۱۵۸) و *فتوح البلدان* بلاذری (۲۹۷، ۲۶۳) موجود است. بر اساس این نقل قول‌ها، کتاب *السّواد* ابو عبیده شامل اخباری بوده است در باره وجه تسمیه سواد، نام برخی مناطق سواد، فرماندهان فتوح در منطقه، جزئیات برخی درگیری‌ها و صلح‌نامه بعضی نواحی.

۲. کتاب فتوح الاهواز

به این کتاب نیز در فهرستی که ابن ندیم از آثار ابو عبیده ارائه داده، اشاره شده است (ابن ندیم، ۵۹)، ولی از آن نسخه‌ای در دست نیست. با وجود این، نقل قولی نسبتاً طولانی از آن، در آخرین صفحات کتاب *تاریخ قم* ضبط شده، هرچند نام کتاب به اشتباه *فتوح اهل الاسلام* ثبت شده است (قمی، ۲۹۵ - ۳۰۵). در این گزارش نسبتاً مفصل، به جزئیات فتح شهرهای سوق الاهواز، نهر تیّری، مناذر، سُوس، تُسْتَر و سُرَق پرداخته شده است. جالب توجه‌ترین بخش این گزارش، فتح قلعه ماه دانیال در شوش و کشف جنازه دانیال نبی است. این گزارش، اطلاعاتی در خور توجه از وضعیت مسیحیت در منطقه اهواز و آداب و رسوم نصارای سُوس (شوش) به دست می‌دهد و حاوی تاریخچه‌ای از مرقد دانیال نبی است. گزارش فتح تستر (شوشتر) نیز مفصل و با ذکر جزئیات بسیار صورت گرفته است و بر اساس آن می‌توان به اطلاعاتی مهم پیرامون اوضاع جغرافیایی، سیاسی و اجتماعی این شهر دست یافت.

۳. کتاب خراسان (در باره این کتاب رک. قنوت، منتظرالقائم، ۱۸۶-۱۹۰).

مدائنی

ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالله مدائنی (۱۳۵ - ۲۲۵ق) از جمله موالی بود (ابن ندیم، ۱۱۳). او را می‌توان بزرگترین اخباری مکتب عراق دانست که تاریخ‌نگاری روزگار خود را ارتقا بخشید. کار مدائنی را مرحله کمال مکتب تاریخ‌نگاری عراق دانسته و او را «شیخ الاخباریین» لقب داده‌اند (رک. فهد). بخشی مهم از آثار مدائنی را کتاب‌های فتوح مناطق شرق دنیای اسلام تشکیل می‌دهد، که از آن میان شمار قابل توجهی را می‌توان تاریخ‌های محلی ایران به شمار آورد.^۱

۱. کتاب فتوح الحیره

به نظر می‌رسد به سبب جدایی قلمرو حیره از عراق (یاقوت، ۹۴ / ۴)، مدائنی لازم دیده است جداگانه به فتوح حیره بپردازد و به همین دلیل کتاب فتوح الحیره را ترتیب داده است. از این کتاب مدائنی همانند بیشتر آثار او نسخه‌ای در دست نیست، ولی در بعضی منابع، نقل قول‌هایی مختصر از آن صورت گرفته است. خلیفه بن خیاط (۷۷-۷۹) در گزارش اولین پیروزی‌های مسلمانان به رهبری خالد بن ولید در منطقه حیره و حوادث جانبی آن، متکی به مدائنی است که به نظر می‌رسد منبع او همین کتاب فتوح الحیره بوده است.

۲. کتاب فتوح العراق

مدائنی نیز همانند اخباریون پیش از خود، به فتوح عراق و اخبار این منطقه اهمیت داده است. حوادث روزگار از این کتاب مدائنی نسخه‌ای باقی نگذاشته و ما طبق معمول بر اساس منقولات نویسندگان بعد از مدائنی، در باره آن به داوری می‌نشینیم:

ابن ندیم از این کتاب نام برده و به اجزائی از آن اشاره کرده است. از این کتاب منقولاتی نیز باقی است: خلیفه بن خیاط (۹۰-۹۲)؛ بلاذری (فتوح البلدان، ۲۷۹، ۳۲۲، ۳۶۷-۳۶۸)، ابن عبدالبر (۱ / ۳۵۸)، ابن اثیر (اسد الغابه، ۷۶/۵)، ابن حجر (۷ / ۷۸) و یاقوت

۱. نام این آثار از فهرستی که ابن ندیم ارائه کرده استخراج شده است (ابن ندیم، ص ۱۱۵-۱۱۶).

حموی (۲۵-۲۴/۴، ۹۵-۹۴، ۲۹۱؛ ۲۵-۲۴/۵) در باره فتوح عراق از قول مدائنی اخباری نقل کرده‌اند. بر اساس این منقولات، مدائنی در کتاب خود اطلاعاتی از محدوده سیاسی عراق به دست داده و میان آن و محدوده جغرافیایی این منطقه تفکیک کرده، به نام فرماندهان ایرانی شهرها و نواحی مختلف عراق اشاره نموده، فتوح مهم این منطقه را جداگانه بررسی کرده و تاریخ فتح هر شهر یا منطقه را ثبت کرده است، فرماندهان فتوح را نام برده و در مواردی جزئیاتی از جنگها و تلفات انسانی به دست داده است، از صلح نامه‌ها سخن گفته و گاه به مناسبت، به وجه تسمیه شهر یا ناحیه‌ای اشاره کرده است و به اوضاع مالی و بخصوص زمین‌های عراق پرداخته است.

۳. کتاب خبر البصرة و فتوحها

ابن ندیم به دنبال نام این کتاب آورده است: «ویحتوی علی دَسْتَمِیْسَان، ولایة المغیرة بن شعبه، ولایة ابی موسی» و به این وسیله به معرفی حداقل بخشی از محتوای آن پرداخته است. بر اساس آنچه در عنوان کتاب آمده است، مدائنی حوادث مربوط به بصره را تا پایان دوره امارت ابوموسی اشعری (۲۹ ق) پی گرفته بوده است.

از این کتاب می‌توان نقل قول‌هایی در تاریخ خلیفه بن خیاط (۸۵ - ۸۶)، تاریخ الامم و الملوک طبری (۳/۵۹۰، ۵۹۳، ۵۹۷)، فتوح البلدان بلاذری (۳۳۹، ۳۵۲-۳۵۳، ۳۵۸-۳۵۹، ۳۶۰-۳۶۱، ۳۶۶-۳۶۷)، انساب الاشراف او (۲۰۴/۵) و معجم البلدان یاقوت (۵/۳۱۶، ۳۲۴، ۴۰۴) یافت. بر اساس این منقولات، مدائنی در کتاب خبر البصرة از نام پیشین منطقه بصره، تقسیمات جغرافیایی و اداری منطقه و منازعات اهالی در این خصوص، ساکنان پیشین آن (أساوره، سیابجه، زطها)، حمله اعراب به این منطقه و دلایل استراتژیک آن، جزئیات فتح منطقه بصره، فرماندهان فتوح بصره، نام برخی اسرایی که بعدها فرزندان آنها در جامعه اسلامی به شهرتی رسیدند (مشاهیر و رجال بصری) و نیز والیان این شهر سخن گفته است. نیز به ترکیب قبایل عرب منطقه و درآمیختن آنان با ایرانیان ساکن در این نواحی پرداخته است. بخشی مهم از اخبار مدائنی حاوی

گزارش‌هایی از شبکه نهرها و آبیاری منطقه در دوران پیش از اسلام و اوایل ورود مسلمانان است. مدائنی از وجه تسمیه نام‌های عربی و فارسی نهرها، اراضی و مزارع و نیز برخی اماکن بصره گزارش داده است.

۴. کتاب فتح اُبُلّه

اُبُلّه نام شهری باستانی بود در کنار رود دجله و در شمال نهر اُبُلّه. این شهر را به فارسی هوئلت می‌گفتند و عرب‌ها آن را اُبُلّه تلفظ می‌کردند (یاقوت، ۷۷/۱). بنای این شهر را به اردشیر بابکان نسبت داده و آن را بهمن اردشیر (بهمن شیر) خوانده‌اند (ابن اثیر، *الکامل*، ۲۴۸/۱). به گزارش یاقوت، اُبُلّه یکی از پایگاه‌های نظامی ایران در دوره ساسانی بود که فرماندهی ایرانی بر آن حکومت می‌کرد (یاقوت، ۷۷/۱). مدائنی را در باب فتح این شهر که اتفاقاً در برابر سپاه عرب، مقاومتی قابل توجه نشان داد، کتابی مستقل بوده است که نه تنها نسخه‌ای از آن در دست نیست، بلکه نقل قولی قابل توجه نیز از آن در آثار دیگران باقی نمانده است. در میان کسانی که بعد از مدائنی در باره اُبُلّه چیزی نوشته‌اند، تنها بلاذری - آن هم دو بار به اختصار - از مدائنی در این باره نقل قول کرده است. یک بار در *فتوح البلدان* (۲۳۷) و بار دیگر در *انساب الاشراف* (۲۰۹/۵).

۵. کتاب فارس

از این کتاب نیز نسخه‌ای در دست نیست، ولی در آثار نویسندگانی مانند خلیفه بن خیاط (۱۱۴-۱۱۵، ۱۱۹)، ابن عبدالبر (۱۴۸۵-۱۴۸۶)، ابن اثیر (*اسد الغابه*، ۴/ ۴۸۹) و ابن حجر عسقلانی (۱/ ۶۶۷؛ ۵/ ۴۵) از اخبار مدائنی در باره فارس استفاده شده است. در این منقولات، به فتح برخی شهرهای فارس مانند سابور، کازرون، إرمان، دارابجرد و اصطخر اشاره و تاریخ تصرف این شهرها به دست اعراب و نیز برخی جزئیات در این باره ارائه شده است. معمولاً از فرماندهانی که این شهرها را گشودند، نام برده شده و برخی کارگزاران عرب در این مناطق معرفی گردیده‌اند. یکی از جالب توجه‌ترین این

گزارش‌ها، خبر کشتار گسترده اهالی اصطخر به دست عبدالله بن عامر است که در نوع خود شگفت‌انگیز است (ابن حجر، ۴۵/۵).

۶. کتاب فتوح الاهواز

فهد، نویسنده کتاب *شیخ الاخباریین*، آن دسته از آثار مدائنی را که به فتح اهواز و نواحی مختلف آن اختصاص داشته، جزء کتاب *خبر البصرة و فتوحها* آورده است (فهد، ۴۲ - ۴۳)، ولی دقت در عناوین و منقولات این کتاب‌ها نشان می‌دهد که کتاب *فتوح الاهواز* اثری مستقل بوده است. از روایت‌های مدائنی راجع به فتح اهواز و نواحی آن می‌توان در آثاری مانند *تاریخ خلیفه بن خیاط* (۹۴، ۱۰۳)، *فتوح البلدان* بلاذری (۳۷۵-۳۷۸)، *انساب الاشراف* او (۲۱۰/۵)، *تاریخ طبری* (۴/ ۸۹-۹۱) *الاستیعاب* ابن عبدالبر (۳/ ۹۹۷) و *الاصابه* ابن حجر (۱/ ۴۶۴) سراغ گرفت. بر اساس آنچه ابن ندیم آورده است، می‌توان عناوین بخش‌های مختلف این کتاب را شناخت. در منقولاتی که از مدائنی در باره فتح اهواز در دست است، وی به نحوه فتح مناطق اهواز، بنای شهر عسکر مکرم، جزئیاتی از فتح شوشتر و قلعه دستمولی، برخی محصولات شوش و جزئیات تسلیم دسته‌ای از سپاهیان ایرانی به رهبری فرماندهی به نام «سیاه» اشاره کرده است.

۷. کتاب کرمان

از این کتاب مدائنی نقل قول‌هایی مختصر در *تاریخ خلیفه بن خیاط* (۱۲۰) و *تاریخ الامم و الملوک طبری* (۴/ ۱۸۰) موجود است. در این نقل قول‌ها به تاریخ فتح کرمان و سیرجان و برخی فرماندهان فتوح در این منطقه اشاره شده است.

۸. کتاب فتح مکران

مکران ناحیه‌ای است که تقریباً با بلوچستان کنونی مطابقت می‌کرده است و آنچنان که از عنوان این اثر مدائنی برمی‌آید، وی فتح آن به دست مسلمانان را موضوع این کتاب قرار داده بوده است. از این کتاب نه نسخه‌ای در دست است و نه - تا حدی که نگارنده جستجو کرده - نقل قولی.

۹. کتاب فتوح جبال طبرستان

از این کتاب مدائنی هیچ اثری در دست نیست. احمد کسروی هنگام برشمردن تاریخ‌های طبرستان، این کتاب را به عنوان نخستین تاریخ این منطقه معرفی کرده است (کسروی، ۶).

۱۰. کتاب طبرستان ایام الرشید

آن‌گونه که از این عنوان برمی‌آید، مدائنی این کتاب خود را به حوادث طبرستان در ایام خلافت هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ق) اختصاص داده بوده است. از آنجا که مهم‌ترین واقعه این سالها در این منطقه، قیام یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن مشهور به فرمانروای دیلم (۱۷۶ق به بعد) بوده است، به نظر می‌رسد کتاب مدائنی به این قیام توجهی ویژه داشته است.

۱۱. کتاب فتوح الری

از این کتاب مدائنی نیز نسخه‌ای در دست نیست و نقل قول‌های باقی‌مانده از آن نیز بسیار اندک و کم اهمیت است. آنچه در جستجوی ما به دست آمد، گزارش خلیفه بن خیاط است از قول مدائنی در باب تصرف ری به دست مسلمانان که «افتتح بعضها ابوموسی و بعضها قرظة بن کعب» (خلیفة بن خیاط، ۱۱۳). این سخن عیناً در الاستیعاب ابن عبدالبر (۱۵۷/۱) و اسد الغابه ابن اثیر (۲۰۵/۱) تکرار شده است. بر این اساس از محتوای این کتاب مدائنی نمی‌توان با اطمینان سخن گفت.

۱۲. کتاب فتوح سجستان

از این کتاب مدائنی نقل قول‌هایی در آثاری مانند: تاریخ خلیفة بن خیاط (۱۲۰)، فتوح البلدان بلاذری (۳۸۵)، انساب الاشراف او (۴۹۸/۱؛ ۱۵۰/۲) و معجم البلدان یاقوت حموی (۱۲۷/۲) موجود است. بر اساس این گزارش‌ها، مدائنی در کتاب فتوح سجستان، از تاریخ فتح این منطقه، فرماندهان فتوح، نحوه فتح شهرهایی مانند زالق، ناشب، باشروذ و زرئج سخن گفته، به وجه المصالحة اعراب و ساکنان برخی از این

شهرها اشاره و گاه تعداد اسرای شهری را ذکر کرده است، به معرفی امیران و والیان عرب در این منطقه پرداخته و گاه اطلاعاتی جغرافیایی درباره مسافت‌های برخی مناطق به دست داده است. یکی از جالب توجه‌ترین گزارش‌های مدائنی، بیان عملکرد والیان عرب در سجستان است، آن هم به نقل از مردی گمنام از مردم این منطقه «شیخ من اهل سجستان» (بلاذری، انساب الاشراف، ۱۵۰/۲).

۱۳. کتاب فتح کابل و زابلستان

نویسنده کتاب شیخ الاخباریین نام این کتاب را زابل و زابلستان ثبت کرده است (فهد، ۴۴)، ولی به نظر می‌رسد همان نام اول که در فهرست ابن ندیم آمده درست‌تر باشد. از این کتاب مدائنی نه نسخه‌ای در دست است و نه حتی - تاحدی که نگارنده جستجو کرده - نقل قولی.

۱۴. کتاب فتوح جرجان و طبرستان

به رغم اینکه از این کتاب مدائنی نیز نسخه‌ای در دست نیست، ولی خوشبختانه بخش‌هایی قابل توجه از آن در آثار برخی نویسندگان پس از او، از جمله خلیفه بن خیاط (۱۲۲، ۲۴۴-۲۴۵)، بلاذری (فتوح البلدان، ۲۳۱-۲۳۳، ۳۳۱-۳۳۳)، ذهبی (۶/ ۲۶۵) و بخصوص طبری (۴/ ۱۵۳، ۲۶۹-۲۷۱؛ ۶/ ۵۳۵-۵۴۵) به جا مانده است، که از طریق آنها می‌توان با اطمینانی نسبی از این کتاب سخن گفت.

بر اساس این گزارش‌ها، مطالب مدائنی راجع به طبرستان چندان مفصل نبوده و اخبار فتح جرجان و حوادث آن، حجم بیشتری از کتاب را به خود اختصاص می‌دهد. مدائنی به تاریخ جرجان در دوره‌ای تقریباً ۶۵ ساله، از فتح نخست (۳۰ق) تا فتح دوباره آن (۹۷ق) توجه کرده است. ظاهراً اخبار فتح جرجان در سال ۳۰ق در کتاب مدائنی مفصل نبوده. با وجود این روایت او در این خصوص حاوی اشاره‌هایی به موقعیت طبیعی جرجان، نام بعضی نواحی طبرستان و جزئیات نبرد اهالی با سپاهی به فرماندهی سعید بن عاص است. اما بخش دیگر و مفصل‌تر کتاب مدائنی به فتح مجدد

جرجان و بخش‌هایی از طبرستان در سال ۹۷ق به دست یزید بن مهلب اختصاص یافته است. ضمن این گزارش مفصل، حکومت‌های کوچک ترک و ایرانی منطقه را معرفی و نقش اختلافات آنان را در تقویت کار اعراب بیان کرده است، تاریخ بنای شهر جرجان و بانی آن را ذکر کرده، از برخی نواحی منطقه جرجان و طبرستان نام برده، موقعیت جغرافیایی بعضی را معین کرده است. ترکیب سپاه عرب، جزئیات نبردها، طاعت‌ها و تمردهای مردم در برابر مهاجمان، کشتار مسرفانه یزید بن مهلب در جرجان پس از پیروزی بر دولت ترکان و غنایم بسیاری که به دست اعراب افتاد نیز در گزارش مدائنی بازتابی شایسته یافته‌اند. شرح ناکامی اعراب در نفوذ به طبرستان به دلیل مقاومت اسپهبدان این منطقه و بخصوص سهم موقعیت طبیعی و اقلیمی آن در این ناکامی از بخش‌های جالب توجه گزارش مدائنی هستند.

۱۵. کتاب فتوح خراسان (رک. قنوت، منتظرالقائم، ۱۹۰-۱۹۶).

نتیجه‌گیری

قلمداد کردن شماری از آثار تاریخ‌نگاران مکتب عراق به عنوان تاریخ‌های محلی ایران، دو نتیجه در پی دارد:

۱. آغاز تاریخ‌نگاری محلی ایران را به چند دهه پیش‌تر برمی‌گردانند. در توضیح این نکته باید گفت: قدیم‌ترین کتاب تاریخ محلی شهرها و نواحی ایران (بدون در نظر گرفتن آثار اخباریان عراق) کتاب خراج خراسان حفص بن منصور مروزی (نوشته شده در اواخر سده دوم)، کتاب فتوح خراسان، کتاب فی الدولة العباسیه و امراء خراسان و [اخبار مرو] از سلمویه لیشی (دح ۲۰۰ق) هستند، ولی دو اثر ابومخنف (د ۱۵۷ ق): کتاب فتوح العراق و کتاب فتوح خراسان حداکثر در نیمه سده دوم هجری نگاشته شده‌اند.
۲. با قراردادن این آثار ذیل عنوان تاریخ‌های محلی ایران، حدود سی عنوان کتاب بر این نوع کتاب‌های تاریخی افزوده می‌شود.

اما واپسین سخن در بارهٔ این دسته از تاریخ‌های محلی ایران، ضرورت کوشش برای بازسازی آنهاست. همان‌گونه که گذشت از هیچ یک از این آثار نسخه‌ای در دست نیست. از شماری از آنها تنها نامی به‌جا مانده و نشانی از آنها در آثار دیگران به چشم نمی‌خورد (کتاب *فتوح جبال طبرستان مدائنی*)، اما از بعضی دیگر، در آثار نویسندگان دوره‌های بعد، نقل قول‌هایی به‌جا مانده است. این نقل قول‌ها البته یکسان نیستند؛ برخی کوتاه و مختصرند (کتاب *فتوح الاهواز ابو عبیده مَعْمَر بن مُثَنَّى*، کتاب *الحيـره کلبی*، کتاب *فتوح خراسان ابو عبیده*) اما از بعضی دیگر از این آثار بخش‌هایی قابل توجه در سایر منابع محفوظ مانده است (به عنوان نمونه کتاب *فتوح خراسان مدائنی*). آنچه برای بازسازی چنین آثاری ضروری است، در مرحلهٔ اول گسترش دامنهٔ جستجو به منظور یافتن مقوله‌هایی هرچه بیشتر از این آثار در منابع متعدد تاریخی، ادبی، فقهی و... است، در مرحلهٔ بعد باید این نقل قول‌ها استخراج و دوباره تدوین و بازسازی گردند. نتیجهٔ این کار احیای ده‌ها اثر از میراث مکتوب تاریخ اسلام و ایران خواهد بود.

کتابشناسی

- قرآن کریم، ترجمهٔ بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، انتشارات دوستان، ۱۳۷۸.
- آزند، یعقوب، «تاریخ‌نگاری محلی ایران»، *تاریخ‌نگاری در ایران*، تهران، نشر گستره، ۱۳۸۰.
- ابن اثیر، ابوالحسن علی بن محمد، *اسدالغابة فی معرفة الصحابه*، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۹.
- _____ *الکامل فی التاریخ*، به کوشش علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۹م.
- ابن حجر، احمد بن علی، *الاصابة فی تمییز الصحابه*، به کوشش عادل احمد عبدال موجود و علی بن معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۵م.

- ابن خلکان، *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، به کوشش محمد عبدالرحمن المرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۹۵م.
- ابن عبدالبر، ابو عمر یوسف، *الاستیعاب فی معرفة الاصحاب*، به کوشش علی البجاوی، بیروت، دارالجمیل، ۱۹۹۲.
- ابن ندیم، *الفهرست*، به کوشش رضا تجدد، تهران، ۱۹۷۳م.
- ابویوسف، یعقوب بن ابراهیم، *کتاب الخراج*، بیروت، دارالمعرفة للطباعة و النشر، بی تا.
- بلاذری، ابوالحسن، *فتوح البلدان*، به کوشش رضوان محمد رضوان، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۷۸م.
- *انساب الاشراف*، به کوشش محمد حمیدالله، مصر، دارالمعارف، ۱۹۵۹م.
- *جمل من انساب الاشراف*، به کوشش سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۶م.
- بهرامیان، علی، «ابومخنف»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۶، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۳.
- جلالی نائینی، سید محمدرضا، مقدمه بر *الاصنام کلبی*، تهران، نشر نو، ۱۳۶۴.
- الحدیثی، قحطان عبدالستار، *التواریخ المحلیة لاقليم خراسان*، بصره، مطبعة دارالحکمه، ۱۹۹۰م.
- خليفة بن خياط، *تاریخ*، به کوشش سهیل زکار، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۳.
- الدوری، عبدالعزیز، *بحث فی نشأة علم التاریخ عند العرب*، الرياض، مكتبة العبيکان، ۲۰۰۰م.
- روزنتال، فرانتس، *تاریخ نگاری در اسلام*، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.
- سجادی، صادق و عالم زاده، هادی، *تاریخ نگاری در اسلام*، تهران، سمت، ۱۳۷۵.

- سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد، *الانساب*، به کوشش عبدالرحمن بن یحیی المعلی الیمانی، حیدرآباد، مجلس دائرة المعارف العثمانیه، ۱۹۶۲م.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، *تاریخ الطبری*، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث، بی تا.
- فاتحی نژاد، عنایت الله، «ابوعبیده»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۵، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۲.
- فهد، بدری محمد، *شیخ الاخباریین ابوالحسن المدائنی*، نجف، مطبعة القضاء، ۱۹۷۵.
- قرشی، ه، «تاریخ نگاری»، *تاریخ فلسفه در اسلام*، م.م شریف، ترجمه حسن انوشه، تهران، بی نا، ۱۳۶۷.
- قمی، حسن بن محمد بن حسن، *تاریخ قم*، ترجمه تاج الدین حسن بن بهاءالدین قمی، به کوشش سید جلال الدین تهرانی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۱.
- قنوت، عبدالرحیم و منتظرالقائم، اصغر، «نخستین تاریخ های خراسان در دوره اسلامی»، *فصلنامه مطالعات اسلامی*، شماره ۷۸، زمستان ۱۳۸۶.
- کسروی، احمد، «تواریخ طبرستان و یادداشتهای ما»، *کاروند*، به کوشش یحیی ذکاء، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۲۵۳۶.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک، *زین الاخبار*، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- ماسینیون، لویی، *خطط الکوفه و شرح خریطتها*، ترجمه ت. المصعبی، صیدا، مطبعة العرفان، ۱۹۳۹م.
- مدرس رضوی، مقدمه بر *تاریخ بخارا*، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۲.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، *التنبیه و الاشراف*، به کوشش عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره، دارالصاوی، بی تا.

- مصطفی، شاکر، *التاریخ العربی و المورخون*، بیروت، دارالعلم للملایین، ١٩٨٣م.
نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی، *رجال*، به کوشش، موسی الشیبیری الزنجانی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤٢٤.
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، *تاریخ بخارا*، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القبای، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، به کوشش مدرس رضوی، تهران، انتشارات توس، تهران ١٣٦٢.
- یاقوت حموی، *معجم البلدان*، بیروت، دارصادر، ١٩٩٥م.
یحیی بن آدم، *کتاب الخراج*، به کوشش احمد محمد شاکر، بیروت، دارالمعرفة للطباعة و النشر، ١٣٤٧ق.

مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ، سال چهل و دوم، شماره پیاپی ۸۴،
بهار و تابستان ۱۳۸۹، ص ۳۹-۶۶

سامانیان و نقبای حسینی نیشابور*

دکتر محمدعلی کاظم بیگی

دانشیار دانشگاه تهران

Email: mabegki@ut.ac.ir

چکیده

در عصر عباسیان، نقابت نهادی سیاسی - دینی با کارکردهای اجتماعی بود. نقابت علویان در نیشابور، کرسی خراسان، از اوایل عصر سامانی به علویان حسینی بنو زبارة محول شده بود، اما امیر نوح بن منصور سامانی (حک. ۳۶۶-۳۸۷ ق) این منصب را به یک علوی حسینی انتقال داد که اخلافش نقبای موروئی شهر شدند. پژوهش حاضر با روشن کردن شرایط اقتصادی - اجتماعی نیشابور، به بررسی علل انتخاب اولیه بنو زبارة از سوی امرای متقدم سامانی و تجدید نظر امیر نوح در سیاست اسلافش اختصاص دارد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که ناهمخوانی بین تعهدات اجتماعی - مذهبی نقیب و تعهدات سیاسی اش به امرای سامانی که لزوماً با وظایف نظری نقیب همسویی نداشت، موجب آن گردید که انجام وظیفه نقبا بیش از هر چیز تابعی از سیاست سامانیان شود. از این روی هنگامی که ابومحمد یحیی بن محمد الزباری، نقیب اثنی عشری نیشابور، برخلاف سلف زباری اش، اجرای تعهدات اجتماعی - مذهبی و وظایف نقابتی خود را بر پیروی از امیر نوح مقدم داشت، امیر سامانی، ابوجعفر داود بن الحسین الحسنی را به جای او گمارد. ابوجعفر داود و اخلافش پیرو مذهب عامه بودند.

کلید واژه‌ها: نیشابور، نقابت، علویان، سامانیان، فرقه‌های اسلامی

* . تاریخ وصول: ۱۳۸۷/۱۲/۱۱؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۸۸/۰۳/۱۱.

مقدمه

هنگامی که عباسیان برای توجیه مشروعیت خلافت خویش مفهوم «اهل البیت» را وسعت بخشیدند تا مشمول آن شوند، راه برای شناسایی و تثبیت «شرافت» خونی گروهی اجتماعی موسوم به «اشراف» در جامعه اسلامی هموار گردید. بنا بر تعریف رسمی عباسیان، این گروه اجتماعی تنها اخلاف و احفاد اعمام پیامبر اسلام (ص)، یعنی عباس بن عبدالمطلب (نیای عباسیان) و ابوطالب بن عبدالمطلب (نیای طالبیان- علویان)، را برمی گرفت که در طول زمان در سراسر جهان اسلام منتشر می شدند (Arendonk, 329).

سرپرستی امور این گروه که به سبب خویشاوندی با پیامبر (ص) از احترام اجتماعی برخوردار بودند، و نیز نظارت بر رفتار دینی، اجتماعی و سیاسی ایشان پیدایش منصب نقابت (نقابۀ الاشراف) را با کارکردهای اجتماعی و سیاسی - دینی در پی داشت. از قرن سوم هجری نقیب‌ها در شهرهای بزرگ و سپس سایر شهرها مستقر بودند. در اهمیت سیاسی و دینی منصب نقابت به این مختصر بسنده می شود که نظارت بر رفتار رقبای داخلی بنی عباس به ویژه مدعیان علوی خلافت که فرق مختلف شیعی خود را به آنها منتسب می کردند، در حوزه وظایف نقیب (جمع: نقبیا) قرار داشت (Arendonk, 333; Havemann, 926; cf).

در مورد نیشابور پیشتر آر. دابلیو. بولیت نشان داده است که در دهه‌های پایانی نیمه دوم قرن چهارم هجری نقابت علویان آن شهر از سوی امرای سامانی در خاندان یکی از احفاد امام حسن بی علی (ع)، موسوم به ابوجعفر داود بن محمد الحسنی موروثی شد (Bulliet, 234 ff.) این در حالی بود که در عصر متقدم سامانیان نقابت موروثی نیشابور را یک خاندان از علویان حسینی به نام آل زُباره^۱ برعهده داشتند (نک).

۱. سمعانی (۱۲۷/۳) در مورد تلفظ شهرت این خاندان تصریح کرده است «الزبیری بضم الزای و فتح البای المنقوطة بواحدة و فی آخرها الراء»؛ قس. ابن الاثیر، اللباب فی تهذیب الأنساب، ۲ / ۵۹.

همین مقاله). پژوهش حاضر به بررسی مناسبات علویان زباری با سامانیان در پرتو تحولات محلی نیشابور و علل انتقال نقابت از ایشان به علویان حسنی اختصاص دارد.

توسعه نیشابور (قرن ۳ ق)

برای شهر تاریخی نیشابور، دوران حکومت عبدالله بن طاهر (۲۱۳-۲۳۰ ق) که کرسی خراسان را از مرو به آنجا انتقال داد (۲۱۵ ق)، سرآغاز تحولاتی فراگیر بود که در عصر سامانیان مراحل تکاملی آن ادامه یافت. در ۳۶۷ ق ابن حوقل (۴۳۲/۲) بر نقش مهم طاهریان در تحولاتی که به گسترش و آبادانی شهر، افزایش ثروت و ارتقای فرهنگی آن منجر شده بود، تصریح و تاکید کرده است. این توسعه، افزون بر عزم سیاسی طاهریان، از استعداد طبیعی منطقه و موقعیت جغرافیایی خود شهر نیشابور نیز ناشی می‌شد. وجود منابع کافی آب و خاک حاصلخیز، رشد کشاورزی در نیشابور را ممکن کرده بود به ویژه آن که عبدالله بن طاهر افزون بر قانونمند کردن بهره برداری از کاریزها، بر لزوم توجه به معیشت کشاورزان و عدم اجحاف به ایشان تأکید می‌کرد (گردیزی، ۳۱۰) این شرایط توسعه کشاورزی در نیشابور را به گونه‌ای در پی آورد که بازتاب آن را در منابع جغرافیایی قرون سوم و چهارم هجری به خوبی می‌توان یافت. این منابع بر آبادانی نواحی روستایی و توابع نیشابور تصریح کرده‌اند. به گفته ابن الفقیه (۳۱۸-۳۱۹) نیشابور تا ۲۹۰ ق دارای دوازده رستاق بود که هر یک ۱۶۰ روستا داشتند (هم چنین نک. حدود العالم، ۸۹-۹۰).

توسعه نیشابور ابعاد دیگری نیز داشت. وجود منابع غنی زیرزمینی همانند فیروزه، مس، سرب، آهن و غیره در حومه آن (حدود العالم، ۹۰؛ ابودلف، ۸۶؛ ابن حوقل ۴۳۴/۲؛ مقدسی، ۳۲۶)، استخراج معادن را یکی از مدارهای معیشت کرده بود، چنان که تا ۳۲۷ ق واگذاری معادن نیشابور به پیمانکارها سالانه ۷۵۸۷۲۰ درهم برای خزانه سامانیان درآمد داشت (مقدسی، ۳۴۰؛ خ.ل.د) این معادن بخشی از مواد اولیه لازم را

برای صنعت گران و هنرمندان شهر را فراهم می‌آورد، به ویژه آن که صنایع دستی خود بخش مهمی از فعالیت‌های اقتصادی و معیشت اهالی شهر و توابع آن را تشکیل می‌داد. در قرون سوم و چهارم هجری تولیدات کارگاه‌های پارچه بافی نیشابور به سبب کیفیت خوب آنها شهره بودند و در مناطق مختلف جهان اسلام و غیر آن خواهان داشتند (ابن الفقیه، ۲۳۵، ۲۵۴؛ قس. ابن حوقل، ۲/ ۴۳۲؛ اصطخری، ۲۵۵-۲۵۶؛ حدود العالم، ۸۹-۹۱).^۱

چرخه اقتصاد نیشابور را بازرگانی کامل می‌کرد. واقع شدن در محل تلاقی دو شاهراه شرق به غرب (بغداد - ماوراءالنهر) و جنوب به شمال شرق (شیراز - ماوراءالنهر) این فرصت را برای آن شهر فراهم آورده بود که به عنوان تولید کننده و واسطه، نقش و بهره خود را در تجارت داخلی و خارجی سرزمین‌های خلافت شرقی حفظ کند (برای آگاهی از این راه‌ها و مسافت‌های آن‌ها، رک. ابن خردادبه، ۲۳، ۵۰-۵۲؛ ابن فقیه، ۲۰۸، ۳۱۸). تخمین موجود در باره وسعت شهر در قرن چهارم هجری - حدود یک فرسنگ مربع - و ویژگی‌های بازار بزرگ آن که محل استقرار بازرگانان بود، بر رشد سریع شهر و رونق تجارت آن دلالت دارد. (همان جا).^۲

توسعه فیزیکی و اقتصادی نیشابور با ارتقای فرهنگی همراه بود که آن نیز به عصر و سیاست‌های عبدالله بن طاهر در زمینه‌های دین (بکچری، ۱۲/ ۳۷۷-۳۸۵) و همگانی کردن علم بازمی‌گشت. او باور داشت که «علم به ارزانی و ناززانی بیاید داد» (گردیزی، ۳۰۲). ابو عبدالله حاکم نیشابوری در *تاریخ النیشابوریین* (تألیف ۳۸۸ ق) ۱۸۶ تن از اصحاب، محدثان و اهل علم را که تا آغاز قرن چهارم هجری در آن شهر بودند، معرفی کرده است (*تاریخ نیشابور*، ۶۷-۷۸). وجود این شمار چشمگیر، با دلالت بر رواج حلقه‌های دروس دینی در نیشابور، روشنگر بُعد علمی و توسعه آن در عصر

۱. راجع به تولید انواع پارچه در نیشابور، رک. مقدسی، ۳۲۳-۳۲۴.

۲. برای مشروح‌ترین گزارش از تجارت و مال التجاره نیشابور به نیمه دوم قرن چهارم هجری ر. ک. مقدسی، ۳۲۳-۳۲۶.

طاهریان و بعد از آن است که تعدادی از تجار نیز در آن نقش داشتند (همان جا، فهرست اعلام، ۳۵۵-۳۵۶، ذیل التاجر).

بدین ترتیب از عصر طاهریان، نیشابور نه تنها مرکز سیاسی ایالت ثروتمند خراسان^۱ بلکه محلی پُر جاذبه برای طالبان مقام، ثروت، و علم گشت که از فواصل دور و نزدیک به آن جا می‌شتافتند تا با دستیابی به مقام حکومتی، اراضی کشاورزی، تجارت و علوم دینی جایگاه و نقش اجتماعی مطلوب خود را به دست آوردند.^۲ این جایگاه با نشانه‌های ظاهری نیز همراه بود، چنان که اهل علم و تجار پوشش خاص خود را داشتند (مقدسی، ۳۲۸ و همان جا، خ. ل. ف.). افزون بر آن که فضای حاکم بر نیشابور به نوبه خود زمینه فعالیت و تحرکات فوق و نفوذ گرایش‌های عقیدتی گوناگون را در شهر و حومه آن فراهم می‌آورد (نک. دنباله مقاله).

جایگاه اجتماعی علویان حسینی (بنو زبارة)

ساختار قومی نیشابور در قرن سوم هجری آمیزه‌ای از بومیان و اعراب بود که بر رونق مهاجرت به نیشابور دلالت دارد (یعقوبی، ۲۷۸). از جمله این مهاجران می‌توان به تعدادی از علویان اشاره کرد که از دوران طاهریان داوطلبانه یا به اجبار در نیشابور ساکن شده بودند.^۳ در میان علویانی که داوطلبانه به نیشابور مهاجرت کرده بودند، باید از ابوجعفر احمد بن محمد الزبارة بن عبدالله بن حسن المکفوف بن حسن الافطس بن علی الاطهر بن الزین العابدین علی بن الحسین بن علی (ع) و ابوعبدالله الحسین بن داود

۱. خراج نقدی خراسان در دوران عبدالله بن طاهر در ۲۱۱-۲۱۲ ق، ۴۴۸۶۴۰۰۰ در هم ثبت شده است که ۴۱۰۸۹۰۰ درهم آن سهم نیشابور بود (ابن خردادبه، ۳۵؛ برای آگاهی بیشتر، ر.ک. ابن فقیه، ویراسته‌ی الهادی، ۶۲۸-۶۳۲؛ قدامة بن جعفر، ۲۴۳)

۲. برای مهاجرت طالبان علم، ر.ک. حاکم نیشابوری، فهرست اعلام که براساس نسبت تنظیم شده است؛ برای سفر به نیشابور با هدف تجارت و علم در قرن چهارم هجری، نک. مقدسی، ۳۱۵؛ برای استملاک، نک. به اقدام عمرو بن لیث به خرید زمین، همو، ۳۱۷.

۳. برای علویانی که به سبب تحرکات سیاسی دستگیر و در نیشابور زندانی شده بودند، ر.ک. اصفهانی، ۴۹۰، ۵۳۶، ۵۴۰؛ بیهقی، لباب، ۵۱۰/۲.

بن علی بن عیسی بن محمد بن القاسم بن الحسن بن زید الحسن بن علی (ع) نام برد که ظاهراً هر دو شیعه زیدی مذهب بودند. ابوجعفر احمد بن محمد زبارة در دوران مؤسس حکومت زیدی علویان در طبرستان، حسن بن زید حسنی ملقب به داعی کبیر (حک. ۲۵۰-۲۷۰ق)، مدتی را در آن ولایت به سربرده بود. اما به دنبال رقابت و منازعه با داعی، به نیشابور کوچید که تحت حاکمیت خصم او امیر عبدالله بن طاهر بن عبدالله (حک. ۲۴۸-۲۵۹ق)، قرار داشت (بیهقی، *لباب*، ۲/ ۴۹۲؛ همو، *تاریخ*، ۲۵۴؛ قس. ابن طباطبا، ۳۳۸). در مورد حسین بن داود حسنی گفتنی است که پدر او نیز ابتدا از سران سپاه داعی بود و پس از چندی رابطه اش با او تیره شد. از فرزندان داود، حسین از طبرستان به نیشابور مهاجرت کرد (بیهقی، *لباب*، ج ۲/ ۶۰۲-۶۰۳).

ویژگی‌های پیش گفته نیشابور تبعات خود را با سکنه آن داشت. از منظر اجتماعی، رشد تولیدات کشاورزی، صنایع دستی و نیز بازرگانی، در کنار افزایش ثروت، زمینه ساز برآمدن تدریجی طبقات با نفوذ شهری شامل اهل حرفه، تجار، مأموران حکومتی، عالمان و چهره‌های دینی شد که به عنوان نیروهای اجتماعی در رویدادهای محلی نیمه دوم قرن سوم هجری شروع به نقش آفرینی کردند (نک. دنباله مقاله). در این ساختار، علویان از همان دوران طاهریان، جایگاه و احترام شایسته‌ای داشتند، چنان که عبدالله بن طاهر بن عبدالله دختر برادر خود علی بن طاهر را به همسری ابوالحسین محمد بن احمد الزبارة درآورد (بیهقی، *لباب*، ۲/ ۶۰۳؛ ابن عنبه، ۳۴۷). برای ایشان مقبره‌ای در کنار مدفن امرای طاهری اختصاص داده شده بود که درباره آن آمده است:

بسیاری از سادات علویان در بالای این مقبره (طاهریان) در حظیره‌هایی که منسوب است به اهل بیت، آسوده‌اند. در این حظیره است روضه مقدسه سید شهید الامام ابی جعفر الصوفی و هو محمد بن جعفر ابن الحسین بن علی بن عمر بن الحسین بن امیرالمومنین و یعسوب المسلمین کرم الله وجههم، و قبر سید بزرگوار امام (ابو) جعفر بن زبارة و دو پسر و احفاد ایشان، رضوان الله علیهم اجمعین (حاکم نیشابوری، ۲۲۰).

شهرت این مقبره در قرن چهارم هجری به «مقابر الحسینین»، به جایگاه برتر علویان حسینی به ویژه بنو زبارة بر سایر علویان به خصوص بر حسنی‌ها دلالت دارد (اصطخری، ۲۵۵؛ ابن حوقل، ۲/ ۴۳۲).

چهره‌های دینی نیشابور و خلأ قدرت سیاسی

از دیدگاه سیاست، گسترش نیشابور پیامدهای خود را داشت. مرکزیت و ثروت بزودی آن را به هدفی وسوسه کننده برای حکمرانان ولایات همجوار، سران نظامی جاه طلب، ماجراجویان و نیز فرق مختلف، اعم از تسنن و تشیع، تبدیل کرد که با بهره‌گیری از ضعف دستگاه خلافت عباسیان و حکومت طاهریان شانس خود را برای نفوذ در این شهر و حکومت بر آن می‌آزمودند. از زمان استیلای یعقوب بن لیث بر نیشابور که به حکمروایی طاهریان در خراسان خاتمه داد (۲۵۹ق) این شهر سه دهه عرصه رقابت‌های نظامی بنو شریک، احمد بن عبدالله خجستانی، رافع بن هرثمه و عمرو بن لیث شد تا آن که امیر اسماعیل سامانی با شکست دادن عمرو (۲۸۷ق) و انضمام خراسان به قلمرو خود، نظم و آرامش را به نیشابور بازگرداند (نک. زرین کوب، ۲/ ۱۰۸ به بعد).

سال‌های متوالی نابسامانی سیاسی و ناامنی سبب نارضایتی اهالی به ویژه چهره‌های دینی نیشابور را شده بود که اکثر آنان پیرو مذهب تسنن بودند. زیرا این فاتحان - جز عمرو بن لیث و میراسماعیل - نه تنها فاقد «عهد و منشور امیرالمومنین» خلیفه عباسی برای حکومت بودند (در باب اهمیت فرمان خلیفه برای نیشابوری‌ها، نک. تاریخ سیستان، ۲۲۲-۲۲۳)، بلکه از میان ایشان یعقوب بن لیث و رافع بن هرثمه که در نیشابور خطبه به نام محمد بن زید علوی حکمران زیدی طبرستان کرد (۲۸۲ ق)، عملاً برای براندازی دستگاه خلافت، یعنی نماد مذهب تسنن، می‌کوشیدند (طبری، ۳/ ۲۱۵۱؛ تاریخ سیستان، ۲۵۲). افزون آن که دست به دست شدن مکرر نیشابور ضمن تحمیل خسارت بر شهر (حاکم نیشابوری، ۲۱۰؛ ابن اثیر، *الکامل*، ۳۶۲/۷)، نمی‌توانست بدون

پیامدهای منفی اقتصادی باشد (برای فقر مردم، نک. طبری، ۱۹۹۳/۳ و ۲۰۳۹). به عنوان نمونه، محاصره نیشابور توسط رافع بن هرثمه، برای مردم شهر چیزی جز قحطی و سختی به بار نیاورد (ابن اثیر، *الکامل*، ۷/ ۳۶۸).

سال‌های متوالی خلأ قدرت سیاسی و ناامنی در نیشابور به تدریج زمینه ساز ابراز وجود گروه‌های اجتماعی پیش گفته به شکل واکنش به شرایط نامطلوب حاکم گشت که در مورد برخی از آنها آگاهی‌هایی در دست است. به عنوان نمونه، در دوران ضعف طاهریان یکی از مأموران ایشان موسوم به ابوالهیثم خالد بن احمد اللّٰهلی با یعقوب بن لیث همدلی داشت. وی که سرانجام در زندانی در بغداد درگذشت (۲۶۹ ق)، از علاقه‌مندان و مروجان علم حدیث در شرق ایران بود (سمعانی، ۳/ ۱۸). این نیز دانسته است که در دوران حاکمیت همراه با ظلم و جور خجستانی، ریاست مطوعه نیشابور را ابو زکریا یحیی (حیکان) بن محمد بن عبدالله ابن خالد اللّٰهلی به عهده داشت که پس از پدر، امام و مفتی اصحاب حدیث (شافعی‌ها) شهر شده بود. به سال ۲۶۷ ق وی در پاسخ به درخواست ناراضیان از جمله مطوعه و فقهای که برای رهایی از خجستانی، از حکومت مورد تایید خلیفه عمرو بن لیث حمایت می‌کردند، به سازمان دهی حرکتی شهری مبادرت ورزید و بنابر روایات ده هزار مرد مسلح را گرد آورد. این حرکت از آن روی عقیم گشت که خجستانی با فتنه انگیزی و دامن زدن به اختلاف میان اصحاب حدیث و پیروان مکتب فقهی عراق - اصحاب رأی (حنفی‌ها) موفق به پراکنده کردن مخالفان شده، ابوزکریا یحیی را دستگیر کرد و به قتل رساند (گردیزی، ۳۱۲، ابن اثیر، *الکامل*، ۷/ ۳۰۰-۳۰۱؛ قس. خطیب البغدادی، ۱۴/ ۲۲۰-۲۲۲). آن گاه خجستانی در صدد قتل محمد بن نصر الجارودی، فقیه صاحب نام حنفی، برآمد که وی موفق به فرار شد (سمعانی، ۳/۲؛ ذهبی، *تاریخ*، ۲۲/ ۳۰۲). در همین رابطه اطلاعاتی از اقدام خجستانی به زندانی کردن عقیل بن عمرو بن بکر نیز در دست است که خاندانش سه نسل خطیب نیشابور بودند (سمعانی، ۲/ ۳۸۴) برای نیشابور این گونه تحرکات، به رغم

عدم موفقیت‌شان، با دلالت بر نفوذ اجتماعی شخصیت‌های دینی، سابقه‌ای برای جنبش‌های آینده شد.

سامانیان و نقابت علویان زباری

در منابع موجود ذکری از اقدام‌های سیاسی بنو زبارة در شرایط سیال حاکم بر نیشابور در نیمه دوم قرن سوم هجری به چشم نمی‌خورد. شاید این بی‌تحركی از آنجا ناشی می‌شد که خجستانی (طبری، ۱۹۴۷/۳، ۱۹۹۳؛ ابن اثیر، *الکامل*، ۷/ ۳۶۱-۳۶۲؛ ابن خلکان، ۶/ ۴۲۳) و رافع بن هرثمه (ابن اثیر، *الکامل*، ۷/ ۳۶۸؛ ابن خلکان، ۶/ ۴۲۴) یک چند مدعی تجدید حکومت طاهریان بودند که علویان زباری با ایشان خویشاوندی داشتند. در دوران استیلای امیر اسماعیل سامانی بر نیشابور (۲۸۷-۲۹۵ق) نیز سیاست‌های او جایی برای تحرکات سیاسی باقی نمی‌گذاشت. وی یک حنفی پایبند بود و به برقراری مناسبات حسنه با محدثان و فقهای اهل تسنن که در حکومتش نقش ایفا کرده بودند، اهتمام داشت (نرشخی، ۲۱، ۶۹، ۱۰۸-۱۰۹) به استماع و روایت حدیث علاقه‌مند نشان می‌داد و برای اهل علوم اسلامی اعتبار و احترام قائل بود (حاکم نیشابوری، ۱۰۸؛ سمعانی، ۳/ ۲۰۰-۲۰۱)، به رغم پیروی از فقه حنفی، در نیشابور مدبرانه احترام خود را به شافعی‌ها نشان داد و براساس توصیه محمد بن اسحق بن خزیمه، عالم سرشناس شافعی، یک فقیه حنفی مذهب را که البته بومی بود، به منصب قضا منصوب کرد (Bulliet, 62) افزون آن که نه تنها به قضا و گسترش قلمرو اسلام اهتمام داشت (نک. طبری، ۳/ ۲۱۳۸؛ ابن اثیر، *الکامل*، ۷/ ۴۶۴ و ۵۴۷) بلکه «پیوسته خلیفه را اطاعت نمودی و در عمر خویش یک ساعت بر خلیفه عاصی نشدی، و فرمان او را به غایت استوار داشتی» (نرشخی، ۱۲۷). بی‌تردید چنین سیاست‌هایی محدثان و فقهای نیشابور را در صف حامیان امیر اسماعیل قرار می‌داد. احترام به اهل علوم دینی و برپا

کردن مجالس مناظره برای ایشان در دوران جانشینان امیر اسماعیل نیز ادامه یافت و برای سامانیان به یک رسم تبدیل شد. (مقدسی، ۳۳۸-۳۳۹).

امیر اسماعیل در قبال علویان نیز مشی خود را داشت. به رغم ساقط کردن حکومت محمد بن زید علوی در طبرستان، پسر او زید بن محمد (د ۳۱۴ ق) را در بخارا گرامی داشت و از اعزامش به بغداد سرباز زد (صفدی، ۲۹/۱۵). افزون بر آن وی با اختصاص موقوفه‌ای در بخارا به علویان، توجه خود را به این گروه نیز نشان داده بود (نرشخی، ۲۲). در خصوص علویان نیشابور، سرپرستی امور ایشان از سوی امیر اسماعیل یا جانشینش امیر احمد بن اسماعیل (۲۹۵-۳۰۱ ق) به ابوعلی محمد بن احمد زباری (۲۶۰-۳۶۰ ق) محول گردید که در منابع از او با عناوینی چون «نقیب» و «شیخ طالبیان» نیشابور و خراسان در آغاز قرن چهارم هجری یاد شده است (بیهقی، *لباب*، ۴۹۳/۲-۴۹۴؛ حاکم نیشابوری، ۱۷۴؛ السمعانی، ۱۲۷/۳-۱۲۸). ابوعلی محمد زباری خود از اهل علم و محدثان نیشابور محسوب می‌شد. وی افزون بر روایاتی که از حسین بن فضل البجلی شنیده بود، آثار فضل بن شاذان نیشابوری عالم امامی مذهب (د ۲۶۰ ق) را از شاگرد او، علی بن قتیبه استماع و نقل می‌کرد (همان جا) چنین به نظر می‌رسد که در انتخاب ابوعلی محمد از سوی سامانیان به نقابت، افزون بر سابقه مخالفت علویان زباری با علویان طبرستان و نیز عدم مداخله ایشان در تحولات سیاسی خراسان، عامل دیگری هم می‌توانست مؤثر واقع شده باشد؛ وی برخلاف برادرش ابوالحسین محمد با طاهریان خویشاوندی داشت تا در کنار سیادت، آن را نیز توجیبهی برای دعاوی سیاسی و حکومت قرار دهد.

به هر روی، ابوعلی محمد بن احمد به عنوان نقیب، وظایف و مسئولیت‌هایی داشت که از قرن پنجم هجری شناخته شده‌تر هستند. این وظایف با شمول بر موضوعات مربوط به نسب و همچنین امور مادی و معنوی علویان، مسائل اخلاقی و رفتاری ایشان را نیز که اهمیت سیاسی داشت، در برمی‌گرفت و در این زمینه خاص در

محدوده قضا وارد می‌شد. در این رابطه نظارت و کنترل و رفتار علویان برعهده نقیب بود تا مرتکب اعمال و اقداماتی مغایر با شئون شرافت خود نشوند. افزون آن که شناسایی و جلوگیری از مدعیان دروغین سیادت هم از مسئولیت‌های نقیب بود (Havemann, 927; Arendonk, 333-334).^۱

نیشابور و چالش‌های سیاسی - فرقه ای قرن چهارم هجری

موفقیت امیر اسماعیل در حذف رقبا (از جمله حکومت علویان زیدی طبرستان)، اعاده صلح و آرامش و نیز سیاست مذهبی او برای نیشابور ثبات و امنیت به دنبال داشت. بی‌تردید این شرایط از سوی اهالی به ویژه علمای شهر استقبال می‌شد که تعدادی از ایشان خود از فعالان اقتصادی و ثروتمندان بودند.^۲ در پژوهش‌های جدید از اغنیا به عنوان حامیان سامانیان نام برده شده است (بارتولد، ۱/ ۴۸۷؛ زرین کوب، ۲/ ۱۸۷). به هر روی آرامش حاکم بر نیشابور پس از امیر اسماعیل (د ۲۹۵ق) دوام چندانی نداشت. جانشین او، امیر احمد بن اسماعیل، به زودی در توطئه درباریانش به قتل رسید (۳۱۰ق). به گزارش ابن ظافر الازدی، تصمیم امیر احمد برای تنبیه کاتب رشوه‌خوار خویش، ابوالحسن نصر بن اسحق، موجب پیشدستی توطئه‌گران شده بود (Treadwell, 397-398).

به سال ۳۰۱ق هنگامی که در بخارا «مشایخ و حشم» در مورد امارت نصر پسر خردسال امیر احمد به توافق رسیدند، راه برای آشفته‌گی امور هموار شد، هر چند که وزارت او را شخصیتی مدبر چون ابوعبدالله محمد بن احمد جیهانی داشت (گردیزی، ۳۲۹ق؛ نسرخ، ۱۳۰). نیشابور با ویژگی‌های پیش گفته به سرعت مطمح نظر مدعیان استقلال گشت؛ ابتدا شورش ناموفق حاکم خراسان، ابوصالح منصور بن اسحاق

۱. مشروح این وظایف را افزون بر ماوردی و ابن فراء، بیهقی (باب، ۲/ ۷۲۲-۷۲۳) نیز ثبت کرده است.
 ۲. به عنوان نمونه علمای متسوب به محله حیره که سکنه آن از اغنیا بودند (حاکم نیشابوری، ۲۰۰، برای اسامی این افراد، نک. همان کتاب، فهرست اعلام، ۳۶۰، ذیل الحیری)؛ همچنین شخصیت‌هایی چون ابوبکر محمد بن النضر الجارودی (د ۲۹۱ق) ابوالوفاء المؤمن بن الحسن ماسرجسی (د ۳۱۹ق)، ابوبکر محمد بن احمد بن بالویه (د ۳۴۰ق)، ر.ک. سمعانی، ۱/ ۲۷۱، ۳/ ۲، ۳/ ۱۶۹؛ همچنین نک. حاکم نیشابوری، فهرست اعلام، ذیل «التاجر».

سامانی، علیه امیر نصر را تجربه کرد (۳۰۲ق) آن گاه حسین بن علی مرورودی - از فرماندهان سپاه امیر احمد - شهر را به تصرف خود در آورد که نیروی اعزامی از بخارا، به سالاری احمد بن سهل، نیشابور را باز پس گرفت و حسین بن علی اسیر شد (۳۰۶ق) تا مدتی بعد با پا در میانی ابو عبدالله جیهانی آزاد شود و دوباره به دربار امیر نصر راه یابد (ابن اثیر، *الکامل*، ۸ / ۸۸).

برای نیشابور حکومت احمد بن سهل خود مرحله جدیدی از نابسامانی بود. به زودی او نیز «عصیان پدید کرد به نشاپور و نام (امیر) سعید (نصر بن احمد) از خطبه بیفگند». با تلاش‌های نظامی حمویه بن علی، سپهسالار امیر نصر، استقلال خواهی این داعیه دار هم خاتمه یافت (۳۰۷ق) و احمد بن سهل به قتل رسید. (گردیزی، ۳۳۴). اما این موفقیت را نیز دوامی نبود؛ به زودی نیشابور به تصرف لیلی بن نعمان، سردار حسن بن قاسم حسنی، حکمران زیدی طبرستان، درآمد (۳۰۸ق). این بار نیز حمویه بن علی با در هم شکستن سپاه لیلی و استقرار در نیشابور (۳۰۹ق) دوباره آن را بخشی از قلمرو سامانیان کرد (برای مشروح این رویدادها، ر.ک. بارتولد، ۱ / ۵۱۵-۵۱۶؛ زرین کوب، ۲ / ۱۹۳-۱۹۷).

رویدادهای سیاسی - نظامی اخیر با تحولات دیگری همراه و حتی بعضاً وابسته بودند که جنبه عقیدتی داشتند. سابقه این تحولات در چارچوب مذهب رسمی به دوران طاهریان و ظهور ابو عبدالله محمد بن کرام (د ۲۵۵ق) باز می‌گشت که با طرح آرای خود در زمینه‌های تشبیه و تجسیم، به تکفیر مذاهب تسنن و تشیع پرداخت. زندان محمد بن طاهر بن عبدالله (حک. ۲۴۸-۲۵۹ق) نیز نتوانست مانع از گسترش عقاید او در میان روستاییان، نساجان و قشرهای فرودست نیشابور شود که به کرامیه معروف شدند. از دهه‌های آغازین قرن چهارم اندیشه‌های محمد بن کرام با نفوذ در میان علمای اهل تسنن (حاکم نیشابوری، فهرست اعلام، ذیل کرامی) به چالشی جدی برای اصحاب حدیث و اصحاب رای شهر تبدیل شده بود (Bothworth, 667).

تهدید دیگر برای مذهب رسمی از جانب فرقه‌های شیعی بود که بی‌تردید از ادوار قبل دارای پیروان خود در نیشابور و مناطق مجاور آن بودند. زیدیه، چنان که اشاره شد، چند بار شانس خود را برای استیلا بر نیشابور آزموده بودند که عقیم مانده بود.

تشیع اثنی عشری نیز نمایندگان خود را در نیشابور داشت. در میان شخصیت‌های متقدم آن می‌توان به افرادی چون ابو سلیمان داود بن ابوزید از اصحاب امام هادی(ع) (ابن ندیم، ۲۶۴؛ طوسی، *الفهرست*، ۱۲۴) ابومنصور الصرام النیسابوری (همو، ۲۷۷) و به ویژه محمد بن شاذان متکلم و فقیه معروف اشاره کرد که بنابر منابع اثنی عشریه، در عصر غیبت صغری (۲۶۰-۳۲۹ق) با حضرت مهدی(ع) ارتباط داشت (الصدوق، ۴۸۵، ۴۴۲-۴۸۶، ۵۰۹). افزون آن که بنابر همین منابع، محمد بن شعیب بن صالح ساکن نیشابور نیز به رغم نداشتن سمت وکالت، حضرت مهدی(ع) را ملاقات و از معجزاتشان مطلع بود (همو، ۴۴۳).

به هر روی، در منابع ذکری از اقدامات و فعالیت اثنی عشریه برای حاکمیت سیاسی بر نیشابور به چشم نمی‌خورد که بی‌تردید بخشی از آن می‌تواند به مسائل ناشی از غیبت صغری مربوط باشد. با وجود این نباید اثنی عشری‌های نیشابور را اقلیتی منفعل محسوب کرد. فهرست آثار فضل بن شاذان(د ۲۶۰ ق) نشان دهنده آن است که با دقت و حساسیت تحولات عقیدتی و مذهبی منطقه را زیر نظر داشت و نسبت به آنچه از منظر اثنی عشریه بدعت و کفر بود، واکنش نشان می‌داد. از جمله تألیفات فضل بن شاذان می‌توان کتاب *الرد علی ابن کرام* و کتاب *الرد علی الباطنیة و القرامطه* را نام برد که در کنار ردیه‌هایش بر اندیشه‌های خوارج، مرجئه، غلات و ثنویه، ضمن نشان دادن دامنه و نحوه فعالیت مؤلف، بر تشنت آراء در نیشابور و شرق ایران دلالت دارند. (نجاشی، ۳۰۶-۳۰۷؛ طوسی، *الفهرست*، ۱۹۷-۱۹۸).

شاگرد فضل، ابوالحسن علی بن قتیبه، ناقل روایات و مروج آثار استادش در نیشابور بود (همان جا). ابوعلی محمد بن احمد زبارة نقیب علویان شهر و برادرش

ابوالحسن محمد (د ۳۳۹ق) از طریق او آثار فضل بن شاذان را فرا گرفته بودند (بیهقی، **لباب**، ۲ / ۴۹۴-۴۹۶).^۱ به هر روی در مورد مذهب این دو برادر توجه به این نکته ضروری است که در هیچ یک از منابع اثنی عشریه از ایشان به عنوان شیعه اثنی عشری یاد نشده است، هر چند که در میان احفادشان تعدادی اثنی عشری مذهب بودند(نک. دنباله مقاله).

حضور فرقه شیعی اسماعیلیه در خراسان و شرق ایران با تأخیر بود. در پژوهش‌های جدید آغاز فعالیت ایشان در ایالت جبال در دهه‌های آغازین نیمه دوم قرن سوم هجری و در خراسان که غیاث داعی اسماعیلی در نتیجه واکنش فقیهی موسوم به عبدالله الزعفرانی از ری به آن جا گریخت، دیرتر بود (برای مشروح این تحولات، نک. رضازاده، ۲۱۳-۲۱۴؛ و نیز: Stern, 190-191; Daftary, 46). با وجود این، از زمانی که تبلیغات این فرقه در خاور شکلی رسمی و منظم یافت، نیشابور محل استقرار داعیان اسماعیلیه شد. از دهه پایانی قرن سوم هجری ابتدا ابو عبدالله الخادم و سپس جانشینان ابوسعید اشعرانی (از حدود ۳۰۷ ق) ستاد دعوت خود را در آنجا برپا کرده بودند. در نتیجه فعالیت اینان «گروه کثیری از رؤسا و اصحاب سلاح» نیشابور به مذهب اسماعیلیه در آمدند (مقریزی، ۱ / ۱۸۶؛ قس. ابن ندیم، ۲۳۹). نویسندگان ضد اسماعیلی، حسین بن علی مروودی را که پیشتر به استیلای نظامی و داعیه استقلال او در نیشابور اشاره شد، اسماعیلی مذهب معرفی کرده‌اند. بنابر همین منابع، حسین بن علی مروودی داعی جانشین اشعرانی شد (ابن ندیم، ۱۵۳، ۲۶۴؛ نظام الملک، ۲۶۳؛ همدانی، ۷۸؛ کاشانی، ۸۲).

بدین ترتیب آنچه در نخستین دهه قرن چهارم هجری در نیشابور رخ می‌داد دامنه‌ای گسترده با ابعاد سیاسی، نظامی، مذهبی و اجتماعی داشت که به رغم سکوت

۱. از دیگر شاگردان نیشابوری فضل بن شاذان می‌توان از ابوالحسن محمد بن اسماعیل البندقی النیشابوری نام برد که روایات متعدد او از استادش در الکافی آمده است، نک. محمد جعفر بن محمد طاهر الخراسانی، اکیلی المنهج فی تحقیق المطلب، ۴۳۵.

منابع نمی‌توانست از تبعات منفی اقتصادی فارغ باشد. افزون آن که همین شرایط، به ویژه مسأله رشد کرامیه و اسماعیلیه، در حالی که ناتوانی امیر نصر را در انتصاب مأمورین کارآمد و نیز پاسداری از مذهب رسمی به نمایش می‌گذاشت، مقابله با رواج تعالیم بدعت آمیز و اعاده آرامش و امنیت را ضرورتی عاجل می‌کرد. موضوعی که تلاش ابوالحسین محمد بن احمد زبارة را برای سامان‌دهی جنبشی مردمی در نیشابور به دنبال آورد.

خلافت ابوالحسین محمد بن احمد زباری و کارکرد منصب نقابت

آگاهی درباره اقدامات ابوالحسین محمد چندان گسترده نیست. سرچشمه اطلاعات موجود، تاریخ النیسابورین نوشته ابو عبدالله حاکم نیشابوری (۳۲۱-۴۰۵ ق) است که بخشی از مطالب آن در مورد ابوالحسین محمد زباری را در آثار ابوسعید عبدالکریم بن محمد السمعانی (د ۵۶۲ ق) و به ویژه ابوالحسن علی بن زید البیهقی معروف به ابن فندق (د ۵۶۵ ق) می‌توان یافت، هر چند که در ترجمه مختصر تاریخ النیسابورین به خامه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری در قرن هشتم هجری، به رغم ذکر نام ابوالحسین محمد بن زباری، اشاره‌ای به تلاش او برای به دست گرفتن قدرت نشده است (حاکم نیشابوری، ۱۷۴/ ض ۲۲۳۳).^۱ اظهارات ابن فندق را انساب نویسان ادوار بعد تکرار کرده‌اند که در میان ایشان تنها ابن عنبه (د ۸۲۸ ق) مطلبی افزون در مورد زمان رویداد مورد بحث دارد.

به هر روی، چنین به نظر می‌رسد که نابسامانی حاکم بر نیشابور این فرصت را برای ابوالحسین محمد بن احمد زباری فراهم آورد که مدعی خلافت شود و مردم را به بیعت خود فراخواند. می‌توان حدس زد که لزوم خاتمه دادن به شرایط موجود که ابعاد

۱. اگرچه امام فخر رازی (*الشجرة المباركة*، ۴۳) مطالبی را از *تاریخ نیشابور* حاکم نیشابوری نقل کرده است، بعید به نظر می‌رسد که آن چه در مورد ابوالحسین محمد زباری آورده است مستقیماً مأخوذ از حاکم باشد.

سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی را با مذهبی یک جا داشت، می‌توانست محور دعوت وی باشد. این اقدام ابوالحسین محمد که به گفته حاکم نیشابوری «عالمی ادیب، حافظ قرآن، متورع، راوی اشعار، حافظ تاریخ، دارای حسن خط و لسانی فصیح بود»، مورد استقبال اهالی نیشابور با ساختار اجتماعی پیش گفته آن قرار گرفت. گروهی «کثیر از امرا و فرماندهان و طبقات شرعیه (سمعانی: طبقات الرعیة)» با او بیعت کردند که به روایتی تعدادشان به ده هزار تن بالغ شد. بدین ترتیب مردم نیشابور برای چهار ماه از ابوالحسین محمد زباری ملقب به «العاضد بالله» پیروی می‌کردند. هنگامی که سید ابوالحسین محمد در صدد قیام علنی برآمد، برادرش ابوعلی محمد، نقیب علویان نیشابور، با دعوت او به خانه خویش موجبات دستگیری و تحویل وی به مأموران امیر نصر را فراهم آورد (سمعانی، ۳/ ۱۲۹، بیهقی، *لباب*، ۲/ ۴۹۵؛ همو، *تاریخ*، ۲۵۴؛ امام فخر رازی، ۱۷۲-۱۷۳؛ مروزی، ۸۰).^۱ از آن جا که ابن عنبه (*عمدة الطالب*، ۳۴۷؛ *الفصول الفخریه*، ۱۹۴) تصریح کرده است که ابوالحسین محمد بن نایب حمویة بن علی، سپهسالار امیر نصر، تحویل داده شد، می‌توان حدس زد که دعوی ابوالحسین محمد در سال ۳۰۷ ق - یعنی هم زمان با دعوت الشعرانی، داعی اسماعیلیه - یا پیش از تجدید استیلای حمویة بر نیشابور در ربیع الاول ۳۰۹ ق - یعنی در دوران استیلای لیلی بن نعمان، سپهسالار حسن بن قاسم زیدی - آغاز شده باشد. مؤید این نکته چهار ماه سکوت ابوعلی محمد در برهه‌های استیلای احمد بن سهل و لیلی بر نیشابور و سپس اقدام او به دستگیری برادر در زمان تجدید حاکمیت امیر نصر بر شهر است. در مورد سرنوشت سید ابوالحسین محمد گفتنی است که پس از دستگیری به بخارا انتقال یافت و حدود یک سال در زندان امیر نصر گرفتار بود تا آن که مورد عفو قرار گرفت و در حالی محترمانه به نیشابور بازگشت که نامش به عنوان نخستین علوی در فهرست مستمری بگیران حکومتی ثبت شده بود (همان جا). ضمناً با توجه به سکوت منابع

۲. در میان این نویسندگان، بیهقی ذکری از نقش ابوعلی محمد در دستگیری برادرش به میان نمی‌آورد.

می‌توان حدس زد که ابوالحسین محمد تا پایان عمر (۳۳۹ ق) هرگز به عرصه سیاست بازنگشت.

بیعت نیشابوری‌ها با ابوالحسین محمد زبیری از جهاتی چند جای توجه دارد. مقایسه گروه‌های اجتماعی گرونده به سه حرکت کرامیه، اسماعیلیه و ابوالحسین محمد در حالی که نشان دهنده حضور فرماندهان نظامی در میان اسماعیلیه و بیعت کنندگان با ابوالحسین محمد است، آشکار می‌سازد که مشارکت چشم‌گیر توده‌ها («طبقات الرعیه») یا «طبقات شرعیه» منحصر به حرکت ابوالحسین محمد است، هر چند که کرامیه نیز در طول زمان چنین پیروانی به دست آوردند با این تفاوت که بخشی از کرامیان، چنان که ذکر شد، به مناطق روستایی تعلق داشتند. گفتنی آن‌که در منابع موجود به مخالفت شخصیت‌های دینی شهر با اقدام ابوالحسین محمد نیز اشاره نشده است که به نوبه خود می‌تواند بر جنبه بدعت ستیزی اقدام ابوالحسین محمد دلالت کند. ضمناً همین خصوصیات، با نشان دادن ماهیت شهری حرکت ابوالحسین محمد، بر ساختار اجتماعی نیشابور و نیز افزایش نقش طبقات شهری در تحولات محلی دلالت دارد.

از منظر موضوع پژوهش حاضر، ویژگی‌های پیش‌گفته حرکت ابوالحسین محمد بیانگر جایگاه اختصاصی علویان زبیری و نفوذ ایشان به عنوان چهره‌های دینی در نیشابور است. این نفوذ و همچنین سابقه پیروزی نیشابوریان از چهره‌های دینی که قبلاً در مخالفت اهالی شهر به رهبری ابوزکریا یحیی حیکان بن محمد با خجستانی هم جلوه‌گر شده بود، نمی‌توانست بر امیر نصر و نیز دعوات اسماعیلیه پوشیده باشد. زیرا از یک سوی امیر سامانی، ابوالحسین محمد را مورد عفو قرار داد، از دیگر سوی طولی نکشید که فعالیت تبلیغی دعوات اسماعیلیه از نیشابور ابتدا به مرور در شرق خراسان

و سپس ماوراء النهر انتقال یافت (نظام الملک، ۲۶۷-۲۶۸).^۱ اما آنچه ابوعلی محمد زباری در مورد برادر روا داشت، بی تردید بخشی از وظایف و مسؤولیت‌های پیش گفته منصب نقابت بود که به خوبی از عهده آن بر آمد. ضمناً اقدام موفقیت آمیز ابوعلی محمد به عنوان نقیب نیشابور، اهمیت راهبردی، ضرورت سیاسی، و کارکرد مؤثر منصب نقابت را نیز به خوبی نمایان کرد.

ادعای خلافت ابوالحسین محمد زباری و واکنش قاطع ابوعلی محمد نقیب تجربه مهمی برای بنو زبارة و سایر علویان نیشابور بود. زیرا هیچ گزارشی از فعالیت سیاسی ایشان در باقی مانده دوران نقابت ابوعلی محمد (د ۳۶۰ق) در دست نیست. بی تردید آرامش سیاسی حاکم بر نیشابور که محل استقرار سپهسالار سامانیان بود (مقدسی، ۳۳۷) در کنار رشد اقتصادی شهر که همگان از جمله اهل علم از آن بهره‌مند می‌شدند (همو، ۳۲۳) عملاً مانع از آن می‌شد که افراط‌گرایی مورد استقبال قرار گیرد. چنان که به رغم اختلافات فرقه‌ای ناشی از فعالیت کرامیه و شیعه در نیشابور (همو، ۳۱۶، ۳۳۶) گزارشی از قرن چهارم هجری دال بر درگیری گسترده و منازعه خشونت آمیز اصحاب حدیث و اصحاب رای - یعنی اکثریت - با ایشان در دست نیست. این در حالی بود که گروه امیر نصر (حک. ۳۰۱-۳۳۱ق.) و بزرگان دربارش در بخارا به مذهب اسماعیلیه در نتیجه فعالیت‌های دعوات اسماعیلی، علی بن حسین مرورودی و به ویژه جانشینش محمد بن احمد النسفی (نخشبی، مق ۳۳۲ق)، تحركات مذهبی - سیاسی را موجه می‌کرد. در واقع واکنش به این تغییر مذهب نه در نیشابور بلکه در بخارا و ماوراء النهر رخ داد که در ۳۳۱ ق به امارت امیر نوح بن نصر و وزارت

۱. یادآوری این نکته ضروری است که نقش علما در سازمان دهی حرکت‌های مردمی برای مقابله با اسماعیلیه موضوعی پنهان نبود، چنان که گریز غیاث داعی اسماعیلیه، از ری به خراسان نیز حاصل حرکتی غیر حکومتی به رهبری عبدالله الزعفرانی از فقهای اهل تسنن ری بود (Stern, 194-195).

۲. این به مفهوم انکار مشکلات سامانیان و درگیری ایشان با رقیبا و شورشیان (همانند ابو زکریا) نیست. مراد آن است که در نیشابور اوضاع بحرانی سال‌های ۲۵۸-۲۸۷ و ۳۰۱-۳۰۹ ق تکرار نشد.

ابوالفضل محمد بن محمد بلخی فقیه حنفی (مقتد ۳۳۴ق) منجر شد. پیامد این تحول، ادبار اسماعیلیه در ماوراءالنهر بود.^۱

بنو زباره، تشیع اثنی عشری و سامانیان

نقابت ابومحمد یحیی بن محمد زباری

در شرایط حاکم بر نیشابور و تحت نقابت ابوعلی محمد، فعالیت بنو زباره و سایر علویان به عرصه علوم اسلامی محدود شد.^۲ اشتغال بنو زباره به عرصه علم، ظهور چهره‌های دینی جدیدی را در نسل سوم ایشان به دنبال داشت. در صدر آنها باید از ابومحمد یحیی بن ابوالحسین محمد بن احمد (۳۷۶ق) و سپس برادرش ابومنصور ظفر (۴۱۰د ق) یاد کرد که از مادر نسب به طاهریان می‌پردند. در مورد جایگاه علمی این دو برادر همین بس که حاکم نیشابوری از ایشان در طبقه ششم علمای نیشابور و مشایخ خود نام برده است (*تاریخ نیشابور*، ۱۶۴ و ۱۹۱؛ صریفینی، ۴۲۴؛ فارسی، ۱۵۵-۱۵۶ و ۲۹۷). این دو افزون بر استماع حدیث و فراگیری سایر علوم دینی از بزرگان اهل تسنن، آثار فضل بن شاذان را نزد عم نقیب خود، ابوعلی محمد، فراگرفته بودند (*بیهقی، لباب*، ۲/ ۴۹۴؛ سمعانی، ۳/ ۱۲۸-۱۲۹). ظاهراً چنین مطالعاتی موجب تغییر مذهب ابومحمد یحیی بن محمد شد که در منابع معتبر امامیه اثنی عشریه از او به عنوان یک «فقیه عالم متکلم» اثنی عشری مذهب با آثاری چون *کتاب الاصول*، *کتاب الامامه*، *کتاب الفرائض*، *کتاب الايضاح فی المسح علی الخفین* و *کتاب ابطال القیاس* نام برده شده است (نجاشی، ۴۴۳؛ طوسی، *الفهرست*، ۲۶۴؛ ابن شهر آشوب، ۱۶۶).

توانایی ابوعلی محمد بن احمد در تصدی نقابت نیشابور و جایگاه و نفوذ

۱. برای مشروح این تحولات، ر.ک. رضا زاده، ۲۲۰ به بعد؛ و نیز Daftary, 49-50; Stern, pp.217ff. برای نمونه اقدامات علمای ماوراءالنهر، ر.ک. شرح حال ابوعثمان سعید بن ابراهیم در نسفی، ۲۰۲-۲۰۳.
۲. برای علویان غیر زباری، نک. حاکم نیشابوری، ۹۸، ۱۰۷، ۱۶۲، ۱۸۰-۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۴-۱۹۵.

اجتماعی بنو زبارة موجب آن شد که با مرگ وی (۳۰۶ق) این منصب از سوی امیر منصور بن نوح (حک ۳۵۰-۳۶۵ق) به برادرزاده اش ابومحمد یحیی بن محمد محول شود که از او با عنوان «السید الاجل نقیب النقباء شیخ العتره» یاد شده است (بیهقی، **لباب**، ۲/ ۴۹۷؛ قس. ابن عنبه، عمده ۳۴۷). از گزارش شیخ ابوالقاسم البرزهی، شاگرد ابو محمد یحیی، چنین بر می آید که وی با ورود به عرصه سیاست، در نقابت شیوه‌ای متفاوت از عم خود داشت، به ویژه آن که دوران امیر نوح بن منصور سامانی (حک. ۳۶۶-۳۸۷ق) با تشدید فعالیت اسماعیلیه در خراسان و ماوراءالنهر همراه بود (نظام الملک، ۲۸۷ به بعد) در این شرایط هنگامی که فرستاده خلیفه فاطمی، العزیز (۳۶۵-۳۸۶ق) پس از برخورداری از عنایت امیر نوح در بخارا و در راه بازگشت، در نیشابور در صدد نابودی ابو محمد یحیی بن محمد برآمد، سید پیشدستی کرد و موجبات قتل فرستاده العزیز را فراهم آورد. این اقدام خشم امیر سامانی را در پی داشت که نقیب نیشابور را برای تنبیه به بخارا احضار کرد. اما ابومحمد یحیی، در مسیر راه و با استفاده از غفلت مأموران، شبانه گریخت و پس از عبور از جیحون به نیشابور مراجعت کرد. از آن پس ابومحمد یحیی به کارشکنی علیه امیر نوح پرداخت (بیهقی، **لباب**، ۲/ ۵۱۰؛ مروزی، ۸۰) از اطلاعات موجود در مورد ارتباط سید ابومحمد یحیی با صاحب بن عباد (د ۳۸۵ق)، وزیر معروف آل بویه، به خوبی بر می آید که فعالیت‌های او آخر عمر سید علیه امیر نوح از حمایت آل بویه برخوردار بوده، به ویژه آن که به سال ۳۷۶ ق در جرجان در قلمرو آل بویه درگذشت (بیهقی، **لباب**، ۲/ ۵۱۰؛ سمعانی، ۳/ ۱۲۹). به گفته امام فخر رازی (۱۷۳) ابومحمد یحیی به وقت مرگ در جرجان ریاست داشت که این خود بر سیاست آل بویه دلالت دارد.

در ارزیابی کارنامه نقابتی ابومحمد یحیی توجه به این نکته ضروری است که به رغم وجود انگیزه‌های مذهبی در قتل فرستاده العزیز (همان جا) به نظر می‌رسد که این اقدام با وظایف و مسئولیت‌هایش به عنوان نقیب که شامل جلوگیری از مدعیان دروغین

«شرافت» نیز می‌شد، منافات نداشت. زیرا مقتول، سفیر فاطمیانی بود که در مورد سیادت ایشان جای تردید وجود داشت (Canard, 850-852).

انتقال نقابت نیشابور از علویان حسینی به علویان حسنی

اقدام ابومحمد یحیی در قتل فرستاده عزیز و مخالفتش با امیر نوح نقطه عطفی در مناسبات سامانیان با علویان حسینی بود. زیرا امیر سامانی پاسخ مناسب به این اقدامات را در گزینه برکشیدن علویان حسنی یافت. از همین روی منصب نقابت نیشابور را به یکی از ایشان موسوم به ابوجعفر داود بن محمد بن ابو عبدالله الحسین بن ابو عبدالله داود بن علی بن عیسی بن محمد القاسم بن حسین بن زید بن حسن بن علی (ع) محول کرد که پیشتر به مهاجرت نیایش الحسین بن داود (د ۳۰۲ق) از طبرستان به نیشابور اشاره شد (صریفینی، ۳۴۱؛ فارسی، ۶۵؛ قس. حاکم نیشابوری، ۲۱۱؛ بیهقی، ۲/ ۶۰۲-۶۰۳). از آن پس نقابت علویان نیشابور در خاندان ابوجعفر داود بن محمد بن حسین که شیعه نبودند موروثی شد (Bulliet, 234ff). گفتنی است که مناسبات امیر نوح با علویان حسینی هیچ گاه بهبود نیافت. چنان که به وقت مرگ (۳۸۷ق) یک علوی حسنی به نام ابوالحسن محمد بن ابی اسماعیل علی ابن الحسین را وصی خویش قرار داد (سمعانی، ۵/ ۶۰۷؛ ابن اثیر، **اللباب**، ۳/ ۳۶۸).

انتقال نقابت از بنو زبارة به علویان حسنی واکنشی در نیشابور به دنبال نداشت. مؤید این نکته تغییر فضای حاکم بر نیشابور به زیان بنو زبارة است که به تدریج تعدادی از ایشان به بیهق در غرب نیشابور مهاجرت کردند (بیهقی، **لباب**، ۲/ ۴۹۲ به بعد؛ همو، **تاریخ**، ۵۴ به بعد و ۲۵۴-۲۶۵) ظاهراً علت بی تفاوتی عمومی به این تغییر را باید در ساختار اجتماعی شهر جستجو کرد که بهره‌مندی طبقات آن از رونق اقتصادی موجود (مقدسی، ۳۲۳-۳۲۶) مشروط به ادامه آرامش بود، به ویژه آن که با تغییر مذهب

ابومحمد یحیی به تشیع، مخالفت با نقابت علویان حسنی پیرو تسنن از آن روی برای عموم ضرورتی نداشت که این منصب مرجعی برای امور عامه نبود. پایان سخن آن که دوران حیات و نقابت ابومحمد یحیی از منظری دیگر نیز جای توجه دارد. پس از او و با گذشت زمان نفوذ تشیع اثنی عشری در میان بنو زبارة افزایش یافت و چهره‌های علمی صاحب نامی که پیرو این مذهب بودند، از میان ایشان برخاستند (به عنوان نمونه، نک. طوسی، رجال، ۴۵۱؛ خطیب بغدادی، ۲۳۶/۷).

نتیجه

اگرچه در عصر عباسیان نقابت از لحاظ نظری منصبی سیاسی - دینی با کارکردهای اجتماعی بود، اما در عمل وجه سیاسی آن غلبه داشت. بررسی مناسبات علویان حسینی نیشابور موسوم به بنو زبارة با امرای خراسان نشان می‌دهد که این روابط از ابتدا بر اساس ملاحظات سیاسی شکل گرفته بود و سیاسی نیز باقی ماند. حضور بنو زبارة که از مذهب رسمی تسنن پیروی می‌کردند، در نیشابور هم زمان با گسترش شهر و رشد طبقات شهری آن بود که از نظم، امنیت و رونق سود می‌بردند. بنو زبارة نیز از این شرایط بهره خود را داشتند. بررسی رویدادهای نیمه دوم سده سوم هجری به خوبی نشان می‌دهد که طبقات شهری نیشابور، تحت تأثیر تحولات اقتصادی - اجتماعی آمادگی آن را داشتند که در غیاب حکومتی مشروع و مقتدر، خود به رهبری شخصیت‌های دینی شهر که اهل تسنن بودند، واکنش لازم را در قبال تهدیدات نشان دهند.

واگذاری منصب نقابت به بنو زبارة از سوی سامانیان که براساس ملاحظات سیاسی بود، نقیب زباری را تابعی از اقتدار امرای سامانی و متعهد به سیاست‌های ایشان می‌کرد که هر دو متغیر بودند. برای نقیب زباری این شرایط، دوگانگی بین تعهدات اجتماعی - مذهبی نسبت به نیشابور و سیاسی نسبت به سامانیان را در پی داشت که به

وقت بی‌ثباتی ناشی از ضعف یا تغییر سیاست سامانیان آشکارتر می‌شد. در چنین مواقع، چنان که در زمان ادعای خلافت ابوالحسین محمد بن احمد زباری رخ داد، نقیب نیشابور، ابوعلی محمد بن احمد زباری از آن روی قادر شد که به وظیفه سیاسی خود، یعنی جلوگیری از ابوالحسین محمد، عمل کند که این خواسته خود سامانیان نیز بود. موفقیت در این مهم موجب موروثی شدن موقت نقابت نیشابور در آل زباره شد و پس از ابوعلی محمد، نقابت نیشابور به ابومحمد یحیی بن ابوالحسین محمد محول گشت (۳۶۰ ق).

هنگامی که تغییر سیاست خارجی و مذهبی امیر نوح بن منصور سامانی در قبال فاطمیان مصر و اسماعیلیه زمینه ساز آشکار شدن مجدد دوگانگی مذکور شد، برای ابومحمد یحیی انجام وظایف نظری نقیب، به رغم همخوانی آنها با تعهدات اجتماعی-مذهبی خود او و نیز با سیاست رسمی عباسیان، غیر ممکن گشت. این شرایط، تقابل نقیب ابومحمد یحیی با امیر نوح را در پی آورد، به ویژه آن که ابومحمد یحیی، بر خلاف اسلاف خود و نقیب سابق، به تشیع اثنی عشری تمایل یافته، تغییر مذهب داده بود. امیر نوح نیز چاره را در عزل او و انتقال نقابت از علویان حسینی بنو زباره به علویان حسنی پیرو مذهب تسنن یافت. این در حالی بود که سلسله شیعی رقیب سامانیان، آل بویه، در ابومحمد یحیی معزول یک متحد خوشنام و بانفوذ یافته و او را در قلمرو خود گرامی داشتند.

در نیشابور انتقال نقابت از علویان حسینی به حسنی از آن روی واکنش محلی را به دنبال نداشت که برای ساختار اجتماعی-اقتصادی موجود با رهبری چهره‌های دینی اهل تسنن، بی‌تردید تداوم آرامش با نقیبی حسنی پیرو مذهب عامه مرجع بود. پژوهش حاضر همچنین نشان می‌دهد که از اهل علم نیشابور، شهری که به سبب حضور گروه کثیر محدثان و فقها، از مراکز علمی مهم جهان اسلام بود، تنها ابو عبدالله حاکم نیشابوری و شیخ ابوالقاسم برزهی به ثبت رویدادهای سیاسی مربوط به بنو زباره

مبادرت ورزیده‌اند. بنابر منابع موجود، موضوع کارنامه سیاسی - مذهبی بنو زبارة به استثنای *الانساب* نوشته سمعانی و آثار بیهقی، در تألیفات سایر کسانی که از آثار آن دو بهره گرفتند، مسکوت گذاشته شده است، هر چند که این دسته با ذکر فضایل و علم شخصیت‌های بنو زبارة - از جمله چهره‌های پیش گفته - شاگردانشان را معرفی کرده‌اند.

کتابشناسی

- الاصطخری، ابو اسحق ابراهیم بن محمد، *مسالك الممالک*، به کوشش م. ی. دخویه، لیدن، بریل، ۱۹۲۷ م.
- الاصفهانى، ابوالفرج، *مقاتل الطالبیین*، به کوشش السید ا. صقر، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۹۹۸ م.
- البکچری الحنفی، مغلطای بن قلیج، *اکمال التهذیب فی اسماء الرجال*، به کوشش عادل بن محمد و اسامة بن ابراهیم، قاهره، الفاروق الحدیثة، ۲۰۰۱ م.
- ابن الاثیر الجزری، عز الدین علی بن محمد، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دارصادر، ۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۵ م.
- _____ *اللباب فی تهذیب الانساب*، به کوشش ا. عباس، بیروت، دار صادر، بی تا.
- ابن حوقل النصیبی، ابوالقاسم، *صورة الارض*، به کوشش م. ی. دخویه، لیدن، بریل، ۱۹۳۹ م.
- ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله، *المسالك و الممالک*، به کوشش م. ی. دخویه، لیدن بریل، ۱۸۸۹ م.
- ابن خلکان، شمس الدین احمد بن محمد، *وفیات الاعیان*، به کوشش ا. عباس، بیروت، دارالتقافة، ۱۹۶۵ م.

- ابن عنبه، جمال الدین احمد بن علی، *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، به کوشش م. ح. آل الطالقانی، نجف، حیدریه، ۱۹۶۱م.
- _____، *الفصول الفخریه*، به کوشش سید ج. محدث ارموی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳.
- ابن الفقیه الهمدانی، ابو عبدالله احمد بن محمد، *البلدان*، به کوشش م. ی. دخویه، لیدن، ۱۸۸۵م (به کوشش ی. الهادی، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۶ق).
- ابن الندیم، محمد بن ابی یعقوب، *الفهرست*، به کوشش ر. تجدد، تهران، ۱۹۷۱م.
- ابودلف الخزر جی، مسعر بن المهلهل، *سفرنامه*، ترجمه س. ل. طباطبایی، تهران، زوار، ۱۳۵۴.
- بارتولد، و.، *ترکستان نامه* (ترکستان در عهد هجوم مغول)، ترجمه ک. کشاورز، تهران، آگاه، ۱۳۶۶.
- البیهقی، علی بن زید، *لباب الانساب و الالقاب و الاعتاب*؛ به کوشش السید م. الرجایی، قم، مکتبه آیه الله العظمی النجفی المرعشی، ۱۴۱۰ق.
- _____، *تاریخ بیهق*، به کوشش، ا. بهمنیار، تهران، علمی، ۱۳۶۱.
- تاریخ سیستان*، به کوشش ملک الشعراء بهار، تهران، کلاله خاور، ۱۳۱۴.
- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، *تاریخ نیشابور*، ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری، به کوشش م. ر. شفیعی کدکنی، تهران، آگاه، ۱۳۷۵.
- حدود العالم من المشرق الی المغرب*، به کوشش م. ستوده، تهران، طهوری، ۱۳۶۲.
- الخراسانی، محمد جعفر، *اکلیل المنهج فی تحقیق المطلب*، به کوشش سید ج. الحسینی الاشکوری، قم، دارالحديث، ۱۳۸۲ ش.
- الخطیب البغدادی، ابوبکر احمد بن علی، *تاریخ بغداد*، به کوشش م. ع. عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۷ م.

- الذهبی، ابو عبدالله محمد بن احمد، *تاریخ الاسلام*، به کوشش ع.ع. تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۸۷ م.
- رضازاده لنگرودی، ر، «نخشب و جنبش قرمطیان خراسان در سده چهارم»، *جنبش‌های اجتماعی در ایران پس از اسلام*، تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۵.
- زرین کوب، ع.ع. ح، *تاریخ مردم ایران*، ج دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- السمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد، *الانساب*، به کوشش ع.ع. البارودی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۸ م.
- الصدوق، ابوجعفر محمد بن علی، *اکمال الدین و اتمام النعمه*، به کوشش ع.ا. الغفاری، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۵ ق.
- الصریفینی، ابراهیم بن محمد، *المنتخب من السیاق تاریخ نیسابور*، به کوشش م.ک. محمودی، قم، جامعه المدرسین فی الحوزة العلمیه، ۱۴۰۳ ق.
- الصفدی، صلاح الدین، *الوافی بالوفیات*، به کوشش ا. ناووط و ت. مصطفی، بیروت، دار احیاء التراث، ۲۰۰۰ م.
- الطبری، محمد بن جریر، *تاریخ الرسل و الملوک*، به کوشش م. ی. دخویه و دیگران، لیدن، بریل، ۱۸۹۷-۱۹۰۱ م.
- الطوسی، شیخ الطائفة محمد بن الحسن، *کتاب الرجال*، به کوشش ج. القیومی الاصفهانی، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۵ ق.
- _____، *الفهرست*، به کوشش ج. القیومی، قم، موسسه النشر الفقهیة، ۱۴۱۷ ق.
- الفارسی، ابوالحسن عبدالغافر اسماعیل، *المختصر من کتاب السیاق لتاریخ نیسابور*، به کوشش م. ک. محمودی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۴.
- فخر الرازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، *الشجرة المبارکة فی أنساب الطالبیة*، به کوشش السید م. الرحایی، قم، مکتبة آية الله العظمی النجفی المرعشی، ۱۴۰۹ ق.

- قدامۀ بن جعفر، *کتاب الخراج*، به کوشش م. ی. دخویه، لیدن، بریل، ۱۸۸۹.
- کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن علی، *زبدة التواریخ (بخش فاطمیان و نزاریان)*، به کوشش م. ت. دانش پژوه، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک، *زین الاخبار*، به کوشش، ع. حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- المروزی، السید اسماعیل بن الحسین، *الفخری فی أنساب الطالبیین*، به کوشش السید م. الرجایی، قم، مکتبه آیه الله العظمی النجفی المرعشی، ۱۴۰۹ ق.
- المقدسی، شمس الدین ابو عبدالله محمد، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، به کوشش م. ی. دخویه، بریل، ۱۹۰۶ م.
- المقریزی، تقی الدین احمد بن علی، *تعاضد الحنفی بأخبار الائمة الفاطمیین الخلفا*، به کوشش، ج. الشیال، قاهره، ۱۹۹۶.
- النجاشی، ابوالعباس احمد بن علی، *رجال (فهرست اسماء مصنفی الشیعة)*، به کوشش م. الشبیری خراسانی، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ ق.
- النرخنی، ابوبکر محمد بن جعفر، *تاریخ بخارا*، به کوشش مدرس رضوی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.
- النسفی، نجم الدین عمر بن محمد، *القند فی ذکر علماء سمرقند*، به کوشش ی. الهادی، تهران، آینه میراث، ۱۳۷۸.
- نظام الملک طوسی، ابوعلی حسن، *سیر الملوک*، به کوشش ه. دارک، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰.
- همدانی، خواجه رشید الدین فضل الله، *جامع التواریخ (بخش اسماعیلیان و فاطمیان و نزاریان و داعیان و رفیقان)*، به کوشش م. ت. دانش پژوه و م. مدرسی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸.
- الیعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، *البلدان*، به کوشش م. ی. دخویه، لیدن، بریل، ۱۸۹۲ م.

- Arendonk, C. van, "Sharīf," *EL2*, vol. ix.
- Bothworth, E. C., "Karrāmiyya," *EL2*, vol. iv.
- Bulliet, R. W., *The Patricians of Nishapur*. a study in Medieval Islamic Social History, Cambridge, Harvard University press, 1972.
- Canard, C., "Fāṭimīds," *EL2*, vol. ii.
- Havemann, A., "Naḳīb al-Ashrāf," *EL2*, vol. vii.
- Hongmann, E., "Nīshāpūr." *EL2*, vol. viii.
- Daftary, F., "The medieval Ismā'īlīs of the Iranian Lands," in C. Hillenbrand ed., *Studies in Honour of Clifford Edmond Bothworth*, Leiden, Brill, 2000.
- Stern, M. S., *Studies in Early Ismā'īlism*, Leiden, Brill, 1983.
- Treadwell, L., "Ibn Ḍāfir al-Azdī's account of the murder of Aḥmad b. Ismā'īl al-Sāmānī and the succession of his son Naṣr," in C. Hillenbrand ed., *Studies in Honour of Clifford Edmond Bothworth*, Leiden, Brill, 2000.

مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ، سال چهل و دوم، شماره پیاپی ۸۴،
بهار و تابستان ۱۳۸۹، ص ۱۰۲-۶۷

تأثیر اوضاع سرزمین دیلم و علویان طبرستان بر ظهور آل بویه با تأکید بر پیش زمینه‌های اقتصادی*

دکتر علی یحیائی

محقق و پژوهشگر تاریخ ایران

Email: ryahyiee@yahoo.com

دکتر علی اکبر کجباف

استادیار دانشگاه اصفهان

Email: aliakbarkajbaf@yahoo.com

دکتر فریدون اللهیاری

دانشیار دانشگاه اصفهان

Email: f.allayari@ltr.ui.ac.ir

چکیده

آل بویه از دیلمیان سرزمین دیلم (خاص) بودند. اما چون شرایط اقتصادی این منطقه چندان مطلوب نبود، ناچار به مانند نیاکان خود و به واسطه مهارت‌های نظامی متأثر از شرایط جغرافیایی زادگاه خود، در لباس پیاده نظام به حکومت‌های گوناگونی همچون علویان طبرستان و زیاریان (در سال‌های ۲۵۰ تا ۳۲۱ق) پیوستند و بخش مهمی از ساختار نظامی و سیاسی حکومت آنها را شکل دادند. این فرایند نقش مهمی در آشنایی دیلمیان با فضاهاى جدیدتر داشت و در نهایت سبب شد حکومت آل بویه پی افکنده شود. تجربه سال‌ها خدمت در دربار حکومت‌های پیش‌گفته به رفتار نسبتاً هوشمندانه‌تر برخی از امیران آل بویه با عوامل انسانی دخیل در عرصه اقتصاد و استفاده بهتر از توانمندی‌های طبیعی و اداری در قلمرو نسبتاً گسترده آنان انجامید که در حدود پنجاه سال روبه افزایش بود. دستیابی به سرزمین‌ها و منابع جدید درآمد و مدیریت نظام کارآمد دیوان‌سالار در مناطق مرکزی و غربی ایران و عراق موجب شد ساختار اقتصادی آل بویه بر سه مؤلفه کشاورزی، صنعت و بازرگانی استوار شود و پشتوانه دوام حکومت آنان گردد.

کلیدواژه‌ها: آل بویه، دیلم، دیلمیان، علویان طبرستان.

* . تاریخ وصول: ۱۳۸۸/۰۷/۱۰؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۸۸/۱۲/۱۴.

مقدمه

باسورث در آغاز مقاله‌ای درباب تشکیلات نظامی آل‌بویه، بر این باور است که تلاش‌های جسته و گریخته مینورسکی هنوز نتوانسته خاورشناسان را به پژوهشی بایسته درباره آل‌بویه برانگیزد. او علت آن را تأثیرپذیری آنان از وقایع‌نامه‌هایی دانسته که نگرششان به بوییان، برجسته‌ترین دودمان دیلمی «در بهترین حالت خالی از شور و شوق و در بدترین حالت آشکارا محکوم‌کننده است» (Bosworth, 143). پژوهشگری دیگر بر این باور است که مورخان معاصر عرب بدان سبب به آل‌بویه بی‌توجه‌اند که آنان ایرانی و شیعه بوده‌اند. همو می‌نویسد، آل‌بویه در نظر محققان ایرانی تحت‌الشعاع سامانیان و صفویان قرار گرفته‌اند و پژوهشگران غرب نیز دوست دارند با پرداختن به دوره پیشین (عباسیان) و سلجوقیان یا فاطمیان این حکومت را به فراموشی بسپارند (Donohue, xiv-xiii). اما او علت این علاقه را در به فراموشی سپردن بیان نمی‌کند ولی معتقد است پژوهش‌های خوبی درباره آنان انجام شده است (Ibid). شاید بتوان علت بی‌توجهی پژوهشگران اسلامی و ایرانی را افزون بر کمبود منابع و دشواریاب بودن مطالب، بیشتر در عدم آگاهی آنان از پژوهش‌های انجام یافته از سوی خاورشناسان و نیز کوچک انگاشته شدن بی‌دلیل حکومت‌هایی از این دست در دیده این پژوهشگران در مقایسه با حکومت‌هایی همچون سلجوقیان، صفویه، و حتی ایلخانان دانست. از الزامات شکسته شدن این فضا در وهله اول گردآوری منابع اولیه (اعم از روایی و آثار باقیه) (هاخ‌مایر، ۲۲۷-۲۷۳)^۱ و بازخوانی آنها و سپس شناسایی و ترجمه پژوهش‌های نسبتاً خوب خاورشناسان در این باره است. این مقاله با چنین رویکردی سعی بر آن دارد

۱. کلا یوس. یو. هاخ‌مایر در مطالعه‌ای انتقادی با تقسیم منابع تاریخی هر دوره به دو دسته منابع روایی و آثار باقیه (Überreste) نشان داده است که منابع روایی در دوره مورد مطالعه او (آل‌بویه) دارای ضعف‌هایی چون اشکال و انحراف در انتقال مطالب، اصالت مؤلف و جانبداری هستند؛ از این روی او بر این باور است که عمده پژوهش‌هایی که تاکنون از سوی محققانی چون هربرت بوسه و مفیض‌الله کبیر درباره این دوره انجام شده‌اند کامل نیستند، زیرا بیشتر بر اساس منابع روایی نگاشته شده‌اند. هاخ‌مایر معتقد است باید گزارش‌های منابع روایی به کمک آثار باقیه که خود به سه دسته انتزاعی، شبی و نوشتاری (مانند مجموعه نامه‌های باقی‌مانده از دیوان‌های رسایل) تقسیم می‌شوند، اصلاح و یا تکمیل شوند (رک. هاخ‌مایر، کلا یوس یو، ۲۲۷-۲۷۳).

که زمینه‌ها و سال‌های آغازین شکل‌گیری ساختار اقتصادی آل‌بویه و عوامل تأثیرگذار بر آن را بررسی کند.

دیلم، خاستگاه آل‌بویه

ریکا گیزلن در توضیح اقتصاد ساسانیان می‌نویسد، هر اقتصادی اساساً با دو مجموعه عوامل شکل می‌گیرد: عناصر طبیعی و مداخله‌های انسانی. او آب و هوا، عوارض زمین، رودها، حاصلخیزی خاک، غنی بودن قشر زیرین خاک و دسترسی به آب را در ردیف عامل‌های نخست؛ و فعالیت‌های کشاورزان، مدیران و رؤیسان، روحانیون، نجیب‌زادگان، فرمانروایان و همچنین فشارهای بین‌المللی را در شمار دومین عامل جای می‌دهد و بر این باور است که ماهیت اثر متقابل میان عوامل فوق‌میزان پیشرفت یا پسرفت را در هر لحظه معین می‌کند (گیزلن، ۱۳۸). بنابراین اولین گام در راستای تبیین ساختار اقتصادی هر حکومتی و در این‌جا حکومت آل‌بویه (۳۲۲-۴۴۷ق)، پرداختن به جغرافیای ناحیه‌ای است که بنیانگذاران آن (بویه و فرزندان) در آن‌جا رشد یافتند، زیرا همان‌گونه که شواهدی به دست داده خواهد شد، گمان می‌رود حکومت آل‌بویه تا پایان کار در بسیاری از عرصه‌ها متأثر از تربیت اولیه بنیانگذاران خود و هم‌نوعان دیلمی آنان بوده است که عمده‌ترین بخش از عوامل انسانی حکومتشان را تشکیل می‌دادند. بنابراین ابتدا باید توضیح داده شود که دیلمیان چه کسانی بودند و در چه محدوده‌ای زندگی می‌کردند؛ زیرا جوانی فرزندان بویه و بسیاری از دیلمیانی که بعدها به آنان پیوستند در خدمت حکومت‌های محلی شمال ایران سپری شده بود و گام بعدی تعیین میزان تأثیر این دولت‌ها و نظام اجتماعی-اقتصادی و سیاسی آن بر اندیشه اقتصادی آل‌بویه خواهد بود.

۱. جغرافیای دیلم

نویسندگان منابع اسلامی درباره منشأ آل‌بویه / دیلمیان و محدوده منطقه دیلم

اختلاف نظر دارند. این اختلاف نظرها گاه سبب ابهام‌ها و حتی اشتباه‌هایی در میان پژوهشگران شده است. با شنیدن نام دیلم، منطقه شمال ایران به ذهن آگاهان به جغرافیای ایران متبادر می‌شود، اما در گذشته مناطق شمالی ایران به قسمت‌های گوناگونی تقسیم می‌شده که یکی از آنها سرزمین دیلم بوده است. مشخص ساختن محدوده دقیق این ناحیه، نحوه تأثیر آن بر تحولات تاریخی، و نیز رفتار حاکمانی (و به ویژه آل‌بویه) که از این منطقه برخاستند و در رأس ساختار اقتصادی دولت‌های خود قرار گرفتند، روشن خواهد ساخت.

۱-۱. دیلم عام و دیلم خاص

برخی از نویسندگان که در زمان حکومت آل‌بویه می‌زیسته‌اند، با توجه به توسعه قدرت آنان و سایر دیلمیان و سلطه آنان بر همه شمال ایران از دو دیلم یاد کرده‌اند. مقدسی در تقسیم‌بندی موسع و چهارده‌گانه خود از اقلیم‌های رُبُع مَسکون، شش اقلیم را در شمار اقلیم‌های عربی و هشت اقلیم را در ردیف اقلیم‌های عجمی قرار می‌دهد. از دید او دیلم از جمله اقلیم‌های عجمی است که تمامی نواحی شمال ایران (از خراسان تا آذربایجان) و نیز قومس را شامل می‌شده است (۶۸/۱ و ۵۱۷/۲ - ۵۵۳). او سرزمین دیلم را سرزمین پيله و پشم و صادرات فراوان میوه، نرخ‌های مناسب و کارگران ماهر و پارچه‌های مشهور در عراق و مصر، با مردمی پاکیزه با عادات پسندیده و آبادی‌های ثروتمند و فراخ و مردانی زبردست در حدیث و اهل کارزار می‌داند. از آنجا که او بلافاصله توضیح زیر را می‌آورد و بعد به دیلم به معنای خاص آن می‌پردازد، برمی‌آید که او این تقسیم‌بندی را آگاهانه انجام داده است. او چنین می‌نویسد: «از آن رو آن [شمال ایران] را به دیلم نسبت دادم که این قوم در بخشی از آن [دیلم خاص] زندگی می‌کنند و پادشاهی دارند و ریشه آنان از آنجاست و اینان امروزه بر آن و همسایگان‌شان چیره هستند و پیشوایان اسلام را نزد خود دارند، عوام و خواص ایشان را پذیرفته‌اند و من نامی که همه این سرزمین را دربرگیرد نیافته‌ام، پس همه آن را به

ایشان منسوب داشتم» (مقدسی، ۵۱۷/۲-۵۱۸)؛ با این‌همه از دید پژوهش حاضر، نکته جالب توجه آن‌است که بلافاصله نوشته‌است: «این سرزمین [دیلم عام] چندان بزرگ نیست» (همو، ۵۱۸/۲). این توصیف از چند جنبه برای پژوهش حاضر دارای اهمیت است: یکی آن‌که مسکن دیلمیان در دیلم خاص دانسته شده است؛ دوم، وضع معیشتی کل شمال ایران را که منابع اقتصادی علویان و دیلمیان از آن مایه می‌گرفته، توصیف کرده است؛ سوم آن‌که مردان شمال را مردان کارزار خوانده است؛ چهارم، آن را ولایتی چندان بزرگ ندیده است؛ پنجم آن‌که سرزمین دیلم خاص را بخشی از شمال ایران و نه همه آن دانسته است. مؤلف گمنام *حدود العالم* (تألیف حدود ۳۷۲ق)، که او نیز معاصر آل‌بویه است، دیلمان را یکی از چهار بخش شمال ایران در جنوب دریای خزر که به ترتیب از غرب به شرق عبارتند از گیلان، دیلمان، طبرستان و گرگان دانسته (۱۳) اما در مشخص کردن محدوده آن، گاه به دیلم به معنی عام توجه داشته است و مرزهای آن را از خراسان تا آذربایجان و از دریای خزر تا جبال دانسته که آباد و دارای رودها و آب‌های روان و بازرگانان و مردمانی جنگی با سلاح‌هایی از سپر و زوبین و محصولاتی نظیر جامه‌های ابریشمین و کتان و پشم (همو، ۱۴۳) است؛ همو در جای دیگر به دیلم به معنای ویژه آن اشاره دارد، آن‌جا که می‌نویسد: «دیلمان ناحیت است، دیلم خاصه کی از این ناحیت باشند میان طبرستان و جبال و گیلان و دریا خزران نهاده است...» (همو، ۱۴۸). او سپس ویژگی‌ها و مساحت دیلم خاصه را با بخشی از گیلان در هم می‌آمیزد و می‌نویسد مساحت آن بیست در بیست و پنج فرسنگ [(حدود نوزده هزار کیلومتر)] و آباد و با خواسته و دارای مردانی همه لشکری یا کشاورز و زنان برزیگر است (همان جا).

برخی پژوهشگران در عین آن‌که توجه داشته‌اند که نویسندگان معاصر آل‌بویه همچون مقدسی به خاطر سلطه دیلمیان بر شمال ایران همه این نواحی را دیلم خوانده‌اند، اما در تحلیل وضع معیشت دیلمیان دچار اشتباه شده‌اند و با توجه به آبادانی همه

مناطق شمال ایران، حکومت آنان را بر آمده از سرزمینی کاملاً آباد دانسته و نتوانسته‌اند تناقض میان این وضع را با واقعیت زندگی دیلمیان که بیشتر به مزدوری نظامی در خدمت دیگران می‌گذشته و نیز گزارش‌هایی که در منابع دیگر درباره دیلمیان و دیلم خاص آمده است و برخی نمونه‌های آن در زیر می‌آید، به روشنی تحلیل کنند (برای نمونه: ترکمنی آذر، ۹-۱۰).

ابودلف در سفرنامه خود مردم دیلم را انسان‌هایی خرابکار و غارتگر دانسته که برای تأمین زندگی خانواده‌های خود در اطراف به چپاول مشغول بوده‌اند (۵۶). مقدسی نیز در توصیف دیلم خاص می‌نویسد: «دیلمان، خوره‌ای است کوهستانی [گیل‌ها در دشت و دیلمان در کوه‌ها زندگی می‌کنند]. شهرهایش کوچکنند، مردم نه شایستگی دارند و نه دانش و نه دین بلکه دولتمردانند و رجاله و حشم ایشان، با رسومی شگفت‌انگیز و دیه‌های فراوان. من، جیل (گیلان) را نیز به ایشان منسوب داشتم، زیرا بیشتر مردم فرقی میان ایشان نمی‌نهند. قصبه آنجا بروان و از شهرهایش: لامر، شکیرز، تارم، خشم. قسمت گیلان نیز شامل دولاب، بیلمان شهر، کهن‌رود است» (۵۲۰/۲). در جای دیگر توضیح بیشتری می‌دهد: «بروان قصبه دیلم است. نه ثروتی دارد و نه اهمیتی، نه ظرافتی نه شرافتی، نه گردشگاهی زیبا، نه خانه‌ای مرفه، نه بازار فراخ، نه شهری بزرگ و نه جامعی، بلکه همه دیه‌هایی کثیف است، ولی مردمی پُست دارد و سپاهیان چالاک و یکپارچه از آن خیزد. امیر نشین آنجا شهرستان خوانده می‌شود و در آن چاهی کنده-اند که دارایی و وسایل خویش در آن پنهان می‌دارند» (۵۲۷-۵۲۸). او خشم و تارم را نیز شهرهایی کوچک برمی‌شمارد (همان جا). ابن‌فندق (د ۵۶۵ق) که متأخرتر و معاصر سلجوقیان است و در زمانی می‌زیسته که دیلمیان اقتدارشان از کف رفته بود، و البته در تقسیم‌بندی جزیری‌تر، در کنار ولایاتی همچون عراق، پارس، مازندران و گیلان، فقط از یک ولایت به نام دیلم (دیلم خاص) یاد کرده است (بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۸-۱۹) و طبیعی است که او مناطق دیگر شمال ایران را که در زمان وی از زیر سلطه

دیلمیان درآمده بود، به نام‌های خاص خود بنامد. بنابر این ملاک پرداختن نویسندگان به این دو معنی دیلم، اقتدار دیلمیان بوده، مشخص است که این نویسندگان دیلم خاصه را خاستگاه دیلمیان می‌دانسته‌اند، اما بی‌سامانی اقتصادی گزارش شده از این منطقه در زمانی که حتی دیلمیان در برخی نقاط حکومت تشکیل داده بودند بسیار معنادار است.

نکته دیگری که در همین جا و با اشاره به گفته مقدسی باید مورد توجه قرار گیرد آن است که گرچه مردم میان گیلانیان و دیلمیان فرقی نمی‌نهادند، اما برای مقدسی و بسیاری از نویسندگان آن عصر مانند مسعودی و مورخ ارمنی سده چهارم هجری، موسی کاغان کاتوواتسی، که از این دو قوم به گیلیمبک و دیلمیک یاد می‌کند (گلشنی، ۱۶) این تفاوت آشکار بوده است. کسروی نیز می‌نویسد: به همه ولایت جنگلی و کوهستانی که امروزه گیلان گفته می‌شود در زمان ساسانیان دیلمان یا دیلمستان می‌گفته‌اند، زیرا از دیرگاه محل سکونت دو تیره گیل و دیلم بوده که گویا از یک ریشه‌اند. اما چون در زمان ساسانیان و اوایل اسلام تیره دیلم از هر حیث بزرگ‌تر و معروف‌تر بوده این منطقه به دیلم و دیلمستان معروف شده است (کسروی، ۱۹). مینورسکی با در نظر داشتن دیدگاه مقدسی، سکونت‌گاه دیلمیان را به صورتی واضح‌تر مشخص می‌کند: اگرچه دیلمستان، ارتفاعات جنوبی البرز را که در آن آب‌های سفیدرود و شاهرود به سمت شمال جاری است در برمی‌گیرد، اما دیلمیان «در آبریز شمالی البرز در مناطق کوهستانی بین سفیدرود و کناره چپ رودخانه چالوس (که پس از طی تقریباً ۱۸۴ کیلومتر در خاور مصب سفیدرود به دریا می‌ریزد) نیز سکونت داشته‌اند و برخلاف آنها، قسمت هموار و مردابی ساحل دریا، در تصرف طایفه گیل‌ها بوده که نام سرزمین گیلان مأخوذ از آن‌هاست» (مینورسکی، ۱۴۷-۱۴۸).

پیداست که این منطقه محدود، از مواهب طبیعی یکسره بی‌بهره نبود و درآمدهایی از طریق کشاورزی یا ماهی‌گیری و هیزم‌فروشی نصیب ساکنان آن می‌شد، اما همان‌طور

که گذشت گزارش‌های منابع و پیوستن مکرر ساکنان دیلم به نظامی‌گری و تن دادن به مهاجرت، خود دلیلی بر بی‌مقداری این درآمدهاست.

برای آگاهی از تأثیر جغرافیا و وضع اجتماعی دیلمان، باز هم باید به گونه‌ای دقیق‌تر این قوم و سرزمین را شناخت. جنگاوری مردمان دیلم و گیلانیان سبب آن می‌شد تا همواره بین آنان کشمکش صورت گیرد. در *حدود العالم* آمده است: «و به همه حد گیلان و دیلمان هر روزی به دهی یک بار یا دوبار حرب کنند هر دهی با دهی دیگر و روز بود کی مردم کشته شوند به عصبیت و آن عصبیت میانشان همی ماند و حرب همی‌کنند تا آن‌گه کی از آن‌جا بروند به لشکری کردن یا بمیرند یا پیر شوند» (*حدود العالم*، ۱۴۹). گمان می‌رود محدودیت قلمرو، افزایش جمعیت و تعصب قومی و مذهبی را بتوان از علل درگیری‌های آنان و تعصب مورد اشاره مؤلف *حدود العالم* و همچنین ناچاری آنان در پیوستن به خدمات لشکری برشمرد. این گمان را منابع دیگر تأیید می‌کنند. مقدسی می‌نویسد: بیشتر دیلمیان در برابر گیل‌های سنی مذهب به تشیع گرویده‌اند (مقدسی، ۵۴۲/۲) و لهجه خاص خود را پاس می‌دارند (همو، ۵۴۴/۲) و به بیگانگان زن نمی‌دهند (همو، ۵۴۵/۲) و مایحتاج خود را از هفته بازارهایی که هر روز در روستایی برگزار می‌شود تهیه می‌کنند (همو، ۵۴۶/۲). گمان می‌رود بیشتر این مبادله‌ها، کالا به کالا بوده است. این محدودیت زبانی و ازدواج درون طایفه‌ای، نشانگر روابط بسیار محدود و طایفه‌ای دیلمیان بود (کبیر، ۱۸).

۲. دیلمیان

بنا به نوشته منابع، بویه و فرزندان پیش از پیوستن به خدمات نظامی، در چنین منطقه‌ای و در روستایی به نام کیاکلیش (پرتو، ۱۱)^۱ که زادگاهشان بود، سکونت داشتند.

۱. مینورسکی می‌نویسد بنا به نامه خانم ف. استارک، «کیاکلیش همان کیاکلیاست که دهکده‌ای در شهرستان است و قریه‌ای در ناحیه سومام هم به نام بویه نامیده می‌شود» (مینورسکی، ۲۵). افشین پرتو در نوشتاری کوتاه با عنوان «در جستجوی خاستگاه دیلمیان» معتقد است این سخن منابع که گفته‌اند کیاکلیش، زیستگاه بویه و پسرانش، در جایی بوده که جنگل تا کرانه دریا را پوشانده بوده با واقعیت منطقه سازگار نیست، زیرا در گیلان جایی که جنگل تا کرانه دریا را پوشانده باشد وجود ندارد و در بلندای دیلمان نیز کمتر نشانی از جنگل انبوه به چشم می‌خورد. همچنین رودی پرخروش که بتوان از آن ماهی گرفت در بلندی‌ها نیست. بنابراین باید در جستجوی جایی بود که در کنار جنگل رودی باشد. او چنین استدلال می‌کند که چون در زبان گیلکی همواره نام دارنده پیش از دارایی است منظور از کیاکولیش باید «لیشی» باشد که از آن کیاکوه است. او می‌نویسد: امروزه در نزدیکی سیاهکل

چنان‌که گفته شد دیلمیان از قدیم‌ترین اقوام ایرانی بودند که نام خود را به منطقه سکونت خود داده بودند و آل بویه از میان آنان برخاستند. نکته شگفتی که جا دارد در همین جا بدان اشاره شود آن است که صابی با آن‌که مفصل‌ترین اطلاعات درباره نظام طایفه‌ای دیلمیان را به دست داده است، نسب آل بویه را به عرب‌ها نیز می‌رساند (صابی، ۱۲). به گمان برخی از پژوهشگران او که این کتاب را به دستور عضدالدوله، مقتدرترین حاکم بویهی، می‌نوشت باید نسب او را از طریق پادشاهان ایران به عرب‌ها هم نسبت می‌داد تا گامی در راه انتقال خلافت به آل بویه برداشته شود. اما این سبب اشتباه بسیاری از نویسندگان متأخرتر مانند نخجوانی شده که می‌نویسد: جد ایشان، بویه، به ملوک فرس می‌رسد و متصل می‌شود به یهودا پسر یعقوب نواده ابراهیم خلیل، و بویهیان دیلمی نیستند اما چون مقام ایشان در بلاد دیلم بود ایشان را دیلمی خوانند (نخجوانی، ۲۱۴). صابی در ادامه چنین آورده است: آل بویه در قدیم از بنی ضبّه به شمار می‌آمدند. آنان ابتدا به آذربایجان و سپس به کنار دریای طبرستان کوچیدند. آنان دو برادر از یک بطن بودند، یکی دیلم و یکی جیل. پس نسل هرکدام به یکی از دو برادر منسوب است. آنها بلاد را قسمت کردند و از غلات آن بهره‌مند و نیرومند شدند، زیرا این ناحیه سرزمینی بیشه‌زار و دارای درختان گوناگون و نیزار و چوب بود. آنان در طول سالیان دراز مسکن خود را توسعه دادند و مردم به آنان گرویدند و زبان آنان از عربی به فارسی بدل شد، زیرا فارسی‌زبان‌ها بیشتر بودند و در اطراف سکونت داشتند؛ اما به سبب وضع سرزمین، شجاعت در میان آنها رشد کرد و ادامه یافت (صابی، ۱۲).

پژوهشگران هنوز به درستی نمی‌دانند که دیلمیان از چه زمانی در منطقه دیلم سکنا گزیده‌اند، اما مسلم است که اینان از قدیمی‌ترین ساکنان این ناحیه بوده‌اند. هم‌حضور آنان در ارتش‌های حکومت‌های پیش از اسلام و هم ویژگی‌هایی که برای آنان

روستایی به نام لیش در پای کاکوه در کوهپایه‌های شمالی دیلمان وجود دارد که هم جنگل تنک آن بازمانده جنگل انبوه پیشین در کنار آن است و هم شیمرو که ماهی دارد از کنار آن می‌گذرد. بنابر این او نتیجه می‌گیرد این روستا همان زادگاه بویه است (پرتو، ۱۱).

در منابع سده‌های نخستین اسلامی به‌طور ویژه و بر آمده از تأثیرات منطقه زندگی آنان دانسته شده، بیانگر این ادعاست. کوهستانی بودن منطقه علاوه بر تبدیل آنان به افرادی چالاک، اجازه استفاده از اسب را به آنان نمی‌داد، بنابراین ناچار به استفاده از سلاح‌های متناسب پیاده نظام بودند. چیره دستی آنان در بهره‌گیری از شمشیر و خنجر در نبردهای تن به تن در سپاه ساسانیان که سواره نظام سبک اسلحه نداشت و نیروی پیاده آن از لشکریان قبیله‌ای در مقام متحد و یا مزدور تشکیل می‌شد، بسیار مؤثر بود (شاپور شهبازی، ۳۲؛ بوسه، ۲۱۸) آنان بعدها این ویژگی‌ها را حتی در دوره آل‌بویه که در مناطق غیرکوهستانی ساکن شدند، حفظ کردند و «به‌عنوان پیاده نظامی سرسخت با استفاده از شمشیر و سپرهایی با رنگ‌های درخشان و تبرهای جنگی و کمان و نیزه و فراتر از همه زوبین، نیزه‌های دو شاخه برای فرو بردن در بدن و یا پرتاب به سوی دشمن، به نقش تاریخی خود ادامه دادند» (Bosworth, 149؛ مسکویه ۳/۶-۴). آنان در جنگ، تنگ هم پیشروی می‌کردند و با نیزه‌های بلند خود دیواری نفوذ ناپذیر در برابر دیگران به‌وجود می‌آوردند. همچنین در پرتاب نیزه‌های مشتعل از ژنده جامه‌های آغشته به نفت مهارت تمام داشتند (بوسه، ۲۱۸). جنگ و نظامی‌گری آن‌چنان با زندگی دیلمیان در آمیخته بود که یکی از معانی دیلمی را در فرهنگ‌های فارسی «مرد نگهبان و سپاهی نیزه‌دار و سپردار» نوشته‌اند (انوری، ذیل دیلمی). این زندگی، جهان بینی آنان را هم تحت تأثیر قرار می‌داد؛ چنان‌که از روایت زیر نگرش جنگجویی و خدمت در پیشگاه پادشاهان و مزدوری بر می‌آید: روزی در صحرا، کردی و زرگری و معلمی و دیلمی‌ای و عاشقی به هنگام تیره شدن آسمان، بر اساس وهم خویش به توصیف ماه پرداختند که از افق مشرق بر آمده بود و زر سوده بر زمین ریخت. هرکدام چیزی گفتند. «دیلمی گفت: با سپری زراندود ماند که در پیش پادشاهی در وقت حرکت برند» (بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۷۳).

جنگجویی دیلمیان و دشواری ورود به منطقه که برخی از آن به دژ کوهستانی زادبوم دیلمیان یاد کرده‌اند (بوسه، ۲۱۹)، سبب استقلال این منطقه در دوران پیش از اسلام و پس از آن شد و تا هنگامی که خود آنان به سرزمین‌های اسلامی نپیوستند نه تنها مستقل ماندند که حتی حکومت‌های مسلط بر ایران مرکزی همواره نگران تهاجمات آنان بودند و برای دفاع در برابر آنان در شرق قلمرو آنان (چالوس) و جنوب (قزوین) دژهایی مستحکم برآورده و نیروهایی در آنها اسکان داده بودند (ابن رسته، ۱۷۷؛ اصطخری، ۲۰۸؛ *حدود العالم*، ۱۴۶؛ مسعودی، ۲۷۸/۴). آنان تا نهایند و از طرفی تا قم را نیز مورد حمله قرار می‌دادند و مردم قم از ترس یورش‌های آنان برگرد دیه‌های خود دیوار کشیده بودند (قمی، ۳۳-۳۴ و ۳۷). حمدالله مستوفی (۷۷۳) که شاید به پیروی از قدامه بن جعفر (۱۸۱) واژه قزوین را معرب کشوین به معنای مرز آسیب پذیر در برابر دیلمیان دانسته، ریشه دشمنی دیلمیان و قزوینیان را به زمان شاپور دوم برمی‌گرداند. او می‌نویسد: شاپور به ساخت قزوین دستور داد، اما دیلمیان با یورش بدان هرچه را ساخته می‌شد، ویران می‌کردند. ناگزیر شاپور دستور داد آنان را به مال مشغول کنند و شهر را بسازند و چون شهر ساخته شد جمعی از لشکریان شاپور «جهت دفع شر دیلمان در آنجا ساکن شدند و هنگامی که شاپور جنگ با دیگر دشمنان را به پایان رساند به جنگ با دیلمان آمد و تا کنار دریای خزر پیش رفت و قتل عام کرد و بر هیچ دیلم ابقا نکرد و هر چه به غارت از آن ولایت برده بودند برخی سوزاند و برخی زیر خاک پنهان کرد، زیرا از بردن عار داشت. میان دیلمان و مقیمان از آن وقت باز خصومت افتاد» (همو، ۷۷۴). در این روایت به دو صفت بی‌چیزی و سلحشوری دیلمیان اشارت رفته است.

چون دیلمیان همواره به مناطق جنوبی و شرقی سرزمین خود حمله و آنها را غارت می‌کردند، اهمیت حفظ مرزهای همجوار این سرزمین در دوران پس از اسلام در نظر حاکمان اسلامی در ردیف مرزهای عسقلان و اسکندریه، یعنی جهاد در برابر

رومیان و بربرها، قرار گرفت. بنابراین از زمان فتوح سرداران بسیار نامداری به فرماندهی مرز با دیلم فرستاده می‌شدند و چون اسکان در این مرزها با خطرانی جدی همراه بود، احادیث زیادی درباره پاداش برای کسانی که حاضر به نبرد با دیلمیان می‌شدند از زبان پیامبر روایت گردید و گفته شد که اجر جهاد و شهادت در این مرز برابر با جهاد و شهادت در جنگ بدر است (مستوفی، ۷۵۹-۷۷۵ و ۷۸۶-۷۹۳). با این همه مسلمانان هیچ‌گاه نتوانستند از این منطقه راهی به سمت شمال ایران بگشایند.

در زمان عباسیان و در اوج قدرت آنان، هارون الرشید چون از نیروی دیلمیان و گرد آمدن آن بر یحیی بن عبدالله علوی هراس داشت با صرف مالی گزاف به انواع وعده‌ها یحیی را از دیلم به بغداد کشاند و زندانی ساخت (صابی، ۸-۱۷). مردمان دیلم در نظر خلیفگانی مانند معتصم (د ۲۲۷ق) (مستوفی، ۷۹۴-۷۹۵) و معتضد (د ۲۸۹ق) (تنوخی، ۲۱۶/۱-۲۱۷) شرورترین، دلیرترین و نیرنگ‌بازترین دشمنان خلافت عباسی به‌شمار می‌رفتند. اینان بر این باور بودند که اگر به موقع با دیلمیان مبارزه نشود و آنان بر قزوین مسلط شوند، زود باشد که از زیر سریر خلفا سر برآورند. به همین سبب هارون که دیلمیان را دشمنان خدا می‌خواند، توجهی جدی به این مرز و شهر قزوین نشان داد. او با افزودن بخش‌هایی از همدان و ابهر و غیره آن را به کوره‌ای مستقل ارتقا داد و شهر و باروی آن را مرمت کرد و توسعه داد و خراج را از مردم آن برداشت و املاک دیوان را به آنان بخشید (مستوفی، ۷۷۷-۷۷۸ و ۷۸۹-۷۹۰). در سال ۳۱۷ق مقتدر خلیفه عباسی (د ۳۲۰ق) به یوسف بن ابی الساج فرومانروای آذربایجان که مأمور نبرد با دیلمیان بود، دستور داد عازم نبرد با قرمطیان شود. او پاسخ داد: اهمیت مرزی که اینک من بدان مشغولم از مرز با روم بیشتر و زیان خلل در آن از آنچه از قرمطیان خواهد رسید فراوان‌تر است. خلیفه و مشاورانش که این سخن را به راحت‌طلبی او تعبیر می‌کردند به اصرار او را به جنگ قرمطیان فرستادند. او شکست خورد و کشته شد. مینورسکی (۱۶۲) بر این باور است که کشته شدن یوسف بن ابی الساج آغاز دوره‌ای

جدید در آذربایجان، هم‌مرز دیلم، به‌شمار می‌رود زیرا با این رویداد عرب‌ها صحنه را ترک گفتند و عناصر محلی ایرانی، کردها و دیلمیان، وارد صحنه شدند. اندکی پس از آن مناطق جنوب البرز عرصه زورآزمایی داعی حسن بن قاسم و سرداران دیلمی و گیلی شد و برخی از آنان مانند مرداویج تا خوزستان را به دست آوردند. کار دیلمیان روتق یافت و در پی ضعف و کشته شدن مقتدر زمینه‌های ظهور آل بویه فراهم شد. هم‌روی کار آمدن آل بویه را در فاصله سلطه مسلمانان عرب و ترکان سلجوقی، میان‌پرده ایرانی نامیده است (همو، ۲۱۸) به باور او این دوره تحولات عمیقی را در تاریخ ایران رقم زده و با آن که از جهات مختلف و به ویژه از نظر اقتصادی رحمت مطلق نبوده و به کشمکش‌های زمین‌داران و عدم ثبات حکومت انجامیده، اما از نظر سیاسی درهم شکننده «حقوق تجویزی فاتحان» عرب و مهلتی پیش از یورش ترکان بود (همو، ۱۵۹) و باعث شد سنن ملی ایرانیان احیا شود. او می‌نویسد: اگر سلطه ایرانیان در این فاصله نبود، صفویان در زنده کردن آن دسته از ویژگی‌های اخلاقی و فرهنگی که ایرانیان را از همسایگان متمایز ساخت با مشکلی بزرگ روبه‌رو می‌شدند (همو، ۲۱۸). سوالی که در این جا باید بدان پاسخ داد این است که دیلمیان و آل بویه که در چنین منطقه‌ای بسیار بسته زندگی می‌کردند، چگونه بعدها موفق به بنیان نهادن حکومتی شدند که بیش از یک قرن دوام آورد؟ چرا دیلمیان دیگر به چنین مهمی دست نیافتند؟ به گمان نگارنده این مهم را باید در مطالعه بستری سیاسی و اجتماعی جست که آل بویه در آن رشد یافتند و بخش مهمی از آن را روی کار آمدن علویان طبرستان فراهم ساخت.

۳. علویان طبرستان و ظهور آل بویه

از آنجا که محل رشد اولیه و قلمرو امرای آل بویه با همدیگر متفاوت بوده است، بنابراین ادامه مقاله حاضر از نظر زمانی و موضوعی به دو بخش تقسیم می‌شود. در بخش اول به تفصیل به زمینه‌هایی پرداخته می‌شود که گمان می‌رود تحت حکومت علویان طبرستان و همچنین در پرتو شرایط جغرافیایی شکل گرفت و در آینده تا حد

زیادی بر ساختار اقتصادی آل‌بویه تأثیر نهاد؛ بخش دوم دورانی را شامل می‌شود که عملاً ساختار اقتصادی آل‌بویه روند خود را آغاز کرد، راه تکامل و سپس افول را پیمود؛ اما تکیه بر بخش اول و دوران علویان خواهد بود، زیرا تفصیل بخش دوم مجال دیگری می‌طلبد.

دیلیمان پیش از بر آمدن آل‌بویه، حکومت‌های محلی دیگری را مانند آل‌جستان شکل داده بودند که به پراکنده شدن آنان کمک کرده بود (کسروی، ۲ به بعد). اما به نظر می‌رسد سهم هیچ حکومتی در ظهور آل‌بویه و کشاندن دیلمیان به صحنه سیاسی ایران به اندازه علویان طبرستان نبود که در مشرق سرزمین دیلم بر آمدند. اول بدان دلیل که علویان طبرستان تا اندازه زیادی بر نیروی نظامی دیلمیان تکیه داشتند که آل‌بویه نیز جزو آنان بودند. دوم آن‌که علویان طبرستان از طریق گرواندن دیلمیان به اسلام و شیعی نمودن آنان، نیروی بالقوه دیلمیان را فعال ساختند. بنابراین بایستی نظام مالی علویان طبرستان و حکومت‌های کم دوام دیگر منطقه شمال ایران مانند زیاریان که آل‌بویه در خدمت آنان نیز بودند، تأثیرات ملموسی را بر نظام اداری و مالی آل‌بویه نهاده باشد. ناگفته نماند که بیشتر گزارش‌های این فصل مبتنی بر کتاب تاریخ طبرستان ابن اسفندیار خواهد بود که به‌طور ویژه مطالب بسیار مهمی درباره وضعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نواحی شمال ایران و همان مناطقی را دارد که علویان طبرستان بر آن حکومت راندند و حکومتشان موجب تحرک و پراکندگی بیشتر دیلمیان و ورود آنان و آل‌بویه به امور سیاسی مناطق مرکزی ایران شد.

تبلیغات زیدیان در خلال سده سوم هجری در شمال ایران و اوضاع نابسامان اجتماعی و اقتصادی طبرستان که از حدود سال ۲۲۴ق از سوی طاهریان اداره می‌شد، سرانجام در سال ۲۵۰ق به برآمدن حکومت علویان طبرستان انجامید که حکومتشان تا سال ۳۱۶ق دوام آورد. گسترش اولیه اندیشه‌های زیدی مرهون تلاش یحیی بن عبدالله حسنی و شماری از هواداران زیدی او در رودبار گیلان و با حمایت جستان امیر

دیلمیان در اوایل عهد هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ق) و همچنین دیگر زیدیان به‌ویژه پیروان امام زیدی اهل مدینه یعنی محمد بن قاسم رسی (۲۶۶د ق) در غرب طبرستان، رویان، کلار و چالوس بود (صابی، ۱۷؛ مادلونگ، ۱۵۲؛ بیهقی، *لباب الانساب*، ۱/۳۳۰).^۱ گفته شد که آل بویه از میان دیلمیانی برخاستند که به گواهی منابع از نظر اقتصادی وضعیت معیشتی مناسبی نداشتند و به همین سبب بیشتر به‌عنوان پیاده نظام در سپاه حکومت‌های مختلف به خدمت نظامی سرگرم بودند. وجود نیروها و حکومت‌های محلی متعدد در همه مناطق ایران به‌ویژه شمال و شمال غرب ایران در سده سوم، اجازه رشد حکومت‌های متمرکز را نمی‌داد. بنابراین حکومت‌هایی که بر می‌آمدند تمام تلاش خود را بدان معطوف می‌کردند تا با استفاده از همه نیروهای متمایل به خود به بر طرف کردن موانع گوناگون پردازند و دامنه قلمرو خود را توسعه دهند. پیش از برآمدن علویان طبرستان در سال ۲۵۰ق شاه جستانی دیلمی این آمادگی را یافته بود. به همین دلیل بود که سعی کرد با حمایت از علویان طبرستان در مقابل دیگر حکومت‌های محلی ثبات بیشتری به جایگاه خویش ببخشد. حکومت علویان نیز چون همواره از سوی طاهریان، صفاریان، سامانیان و یا حکومت‌های محلی رقیب در معرض خطر بود به دیلمیان وابستگی بسیار پیدا کرد. گفته می‌شود هنگامی که حسن بن زید از ری به طبرستان دعوت شد تا حکومت علویان را بنیان نهد، فرستاده‌ای به سوی دیلمیان فرستاد و آنان را دعوت کرد که به وی بپیوندند. دیلمیان پذیرفتند و امیدوار بن لشکرستان، ویهان بن سهل، فالیزبان و فضل رفیقی با ششصد نیرو به خدمت او در آمدند (ابن اسفندیار، ۱/۲۳۰). به گفته صابی بسیاری از دیلمیان تازه مسلمان و غازیان و مسلمانانی که در رباط‌های ثغور دیلم به سر می‌بردند با کمک به حسن بن زید، عمال طاهری را که کلار و چالوس در مرز طبرستان و دیلم به اقطاع سلطانی داشتند بیرون

۱. چگونگی بر آمدن علویان طبرستان و مدت حکومت و رویدادهای زمان آنها به تفصیل در منابع اولیه و پژوهش‌های مربوط بدانان آمده است و در این جا قصد و مجال تکرار آن را نداریم. آنچه در این جا بر آن تأکید می‌شود چگونگی آماده شدن بستر بر آمدن آل بویه است.

رانندند. جالب آن که یکی از علل این قیام نارضایتی مردم از کارگزاران طاهری و سختگیری‌های مالی و دست اندازی آنان بر زمین‌های مردم در کلار و چالوس و در واقع مشکلی اقتصادی بود (صابی، ۲۰-۱۸). گویا سه نکته بود که دیلمیان و علویان را به همکاری با یکدیگر ترغیب می‌کرد. یکی آن که پیوستن دیلمیان به علویان و اسلام آوردن بر دست آنان، سرزمین آنان را از زمره سرزمین‌های کفر خارج می‌ساخت (مینورسکی، ۱۴)؛ دوم، دشمن مشترکی به نام عباسیان و عمال طاهری داشتند؛ و سوم آن که علویان مهاجر بودند و بنابراین نیروی رزمنده‌ای با خود نداشتند. اتحاد این دو نیرو دستشان را در رسیدن به هدف‌های اقتصادی و سرزمین‌های جدید بازتر می‌کرد و در اداره دولت علوی مؤثر می‌افتاد.

حسن بن زید آمل را پایگاه اصلی خود ساخت و به گردآوری خراج پرداخت و تعداد بیشتری از مردم به ویژه از دیلمیان به او پیوستند (صابی، ۲۰). از این زمان به بعد همواره دیلمیان بخش بزرگی از سپاه علویان را تشکیل می‌دادند. علویان که هدف اصلی نهضت خویش را بر طرف کردن ظلم و ستم و احیای امر به معروف و نهی از منکر و برپا کردن سنت نبوی اعلام کرده بودند به زودی به راهبردی تهاجمی روی آوردند و به مناطق دیگر طبرستان و یا بیرون این حوزه یورش بردند (ترکمنی آذر، ۱۳۴). گمان می‌رود که علویان برای تأمین منابع مورد نیاز دستگاه رو به رشد اداری و سپاه برای رویارویی با دشمنان متعددشان، چاره‌ای جز تکاپو برای منابع جدید مالی نداشته‌اند؛ زیرا تداوم حکومت‌های محلی نظامی‌گرا به شدت وابسته به سرزمین‌هایی بود که می‌توانستند به قلمرو خود بیفزایند. اگر آنان به کسب منابع مالی جدید نمی‌پرداختند و راه دستیابی سپاهیان به غنایم را نمی‌گشودند با درگیری‌های درونی و فروپاشی مواجه می‌شدند. حسن بن زید در بیست سال حکومت (۲۵۰-۲۷۰ق)، همواره یا در حال دفاع از قلمرو خود و یا در حال تهاجم به سرزمین‌هایی بود که در شرق در اختیار طاهریان و سامانیان و در جنوب (ایران مرکزی و غربی) در دست

کارگزاران عباسی بود. بنابراین، سرو سامان دادن به مسایل مالی، به ویژه برای حکومتی که بیشتر بر نیروی نظامی تکیه داشت، از همان ابتدا از اهمیت بالایی برخوردار بود. دشمنان نیز که به این نکته یعنی علاقه نظامیان به دستمزد بیشتر پی برده بودند سعی داشتند با تطمیع دیلمیان آنان را از حسن بن زید جدا کنند. سلیمان بن عبدالله و دیگر نیروهای طاهری که توسط علویان از گیلان رانده شده بودند از خراسان کمک خواستند و در استرآباد تجدید نیرو کردند. حسن بن زید در این هنگام درآمل بود و دیلمیان که از جنگ‌ها غنایمی به دست آورده بودند، روی به خانه‌های خود نهاده پراکنده شده بودند. حسن چون خبر یورش سلیمان بن عبدالله را شنید باز از گیلان و دیلمان نیرو طلبید و با کمک آنها دوباره سلیمان را بشکست. با این همه حسن بن زید در ساری موقعیت مطلوبی نداشت، زیرا «لشکر او بعضی به کردستان بودند و دیالم با دیلمان رفته» بودند. تنها پس از مرگ وهسودان دیلمی بود که چهار هزار تن از یاران او به حسن پیوستند (ابن اسفندیار، ۱/۲۳۴-۲۳۵). سلیمان در سال ۲۵۲ق به خورشید پادشاه دیلم نامه نوشت و اموالی برای او فرستاد که بالغ بر هفت هزار دینار زر و جامه‌های بسیار بود و از او خواسته بود تا آنها را بر دیلمیان قسمت کند و از یاری حسن دست کشد. کارگزار حسن بن زید که از این توطئه آگاه شده بود کشتی حامل اموال را گرفت و فرستادگان طاهری و اموال را نزد حسن فرستاد. وی اموال را در میان دیلمیان تقسیم کرد. موقعیت خورشید، ضعیف شد و «مردم را معلوم افتاد که کار سلیمان برگشت». حسن از مامطیر به چمنو رفت و دیالمه را سوگند داد که به او وفادار باشند و ثبات ورزند. این گونه بود که او توانست سلیمان را بشکند و به ساری براند. دیلمیان حتی در ساری او را دنبال کردند و در بازار این شهر «تاراج چیزهایی کردند که هرگز ندیده بودند» (همو، ۱/۲۳۷).

از لابه لای متون بر می‌آید که علویان در وابسته کردن دیلمیان به خود در سال‌های نخستین دچار مشکل بودند؛ زیرا دیلمیان به دنبال منافع آنی خود بودند. برای

نمونه دیلمیان در سال ۲۵۳ق و به هنگامی که دریافتند از همراهی با حاکم حسن بن زید در گرگان غنیمتی نصیب آنان نمی‌شود، او را رها کردند و او ناگزیر از عقب نشینی از گرگان شد (همو، ۱/۲۴۲). این حالت کمابیش تا پایان حکومت علویان ادامه یافت. حسن بن زید در همین سال و با کمک جستان بن وهسودان قلمرو خود را به ری، قزوین، ابهر و زنجان گسترش داد (همو، ۱/۲۴۵). گمان می‌رود که این سال‌ها را باید سال‌های آغازین پراکنده شدن جدی‌تر دیلمیان در مناطق جنوبی البرز و نواحی مرکزی ایران به‌شمار آوریم. خلیفه معتز لشکری به سرداری موسی بن بغا و مفلح کبیر به جنگ حسن بن زید فرستاد. آنان در قزوین دیلمیان بسیاری را کشتند و خزانه آنها را غارت کردند و به ری آمدند. سپاه طاهری نیز در آنجا به نیروهای خلیفه پیوستند. آنان به ساری حمله بردند و کارگزار حسن بن زید را که حسن عقیقی نام داشت شکست دادند و سپس به آمل راندند. حسن بن زید ناچار به چالوس عقب نشست. نیروهای او پراکنده شدند. او به کلار رفت و از دیلم استمداد طلبید؛ اما آنها پاسخ مثبتی به او ندادند. مفلح تا سال ۲۵۵ق در آمل بود و حتی به سوی چالوس راند، اما مرگ خلیفه باعث نجات حسن شد و مردم دوباره بر وی گرد آمدند (همو، ۱/۲۴۳-۲۴۵).

ناگفته نماند سپاه دیلمی مانند هر نیروی دیگری سبب رنجش مردمان شهرنشین بود. چنان‌که در سال‌های پایانی حکومت حسن بن زید آنها تا نیشابور را دچار ناامنی کردند و هنگامی که حسن قصد گوشمالی آنان را کرد به دشمنان وی چون قارنیان و طاهریان پیوستند و آنان را به حمله به وی برانگیختند (همو، ۱/۲۴۶-۲۴۹). برخی از حکام نیز که پولی نداشتند تا به دیلمیان سپاه خود بدهند، دست آنان را در غارت ولایات اطراف باز می‌نهادند (همو، ۱/۲۴۸).

حمله یعقوب لیث صفاری به قلمرو حسن بن زید در سال ۲۶۰ق و خراج دو ساله‌ای که به عقوبت از مردم رویان گرفت، باعث شد در ولایت «از طعام و لباس هیچ با خلق نماند» (همو، ۱/۲۴۶). خزانه حکومت علویان زیر نظر مستقیم حاکم علوی یعنی

داعی کبیر و پس از او برادرش محمدبن زید اداره می‌شد. اگر در هنگام بیعت پولی در اختیار نبود سپاه بر آنان گرد نمی‌آمد. هنگامی که محمد در سال ۲۷۰ق به جای برادر به حکومت رسید «مال خزانه برداشت و درهم بیعت طرح کرد و مردم را به دعوت خویش خواند تا جمله معارف از دیالم و غیره بر او جمع شدند» (همو، ۲۵۰/۱). محمد بن زید اما در میان خاندان خود با مخالفانی روبه رو بود. یکی از آنان داماد حسن بن زید بود که قیام کرد و عده ای از بزرگان دیلمی به او گرویدند. او برای پرداخت پول به سپاه دست به مصادره‌ها و ظلم و ستم بر مردم زد. او به سوی دیلم تاخت تا حکومت خود را استوار سازد اما از محمد شکست خورد (همو، ۲۵۰/۱-۲۵۵). ظاهراً محمد نیز پی برده بود که راه برون رفت از مشکلات مالی گسترش قلمرو و دستیابی به مناطق پر درآمدتری است که راه‌های تجاری مرکز ایران از آن می‌گذشت. لذا در سال ۲۷۲ق به قصد تصرف ری، از گرگان به سوی دامغان و سمنان و خوار رهسپار شد. وی در نزدیکی ری با سپاه خلیفه در آویخت اما شکست خورد و خراسانیان به خراسان رفتند. چون سپاه او پراکنده و کم تعداد شده بودند، ناچار به دیلمان فرستاد تا مدد آوردند. او در سال ۲۷۳ق به گرگان رفت (ابن اسفندیار، ۱/ ۲۵۲). درگیری‌های محمد با حاکمان محلی همانند اسپهبد رستم، و کمک حکومت خراسان و رافع بن لیث به اسپهبد، موجب گردید محمد از ۲۷۴ تا ۲۷۷ق به دیلمان پناه برد. مصادره‌ها و ستم اسپهبد بود که سبب شد مردم بار دیگر محمد را فراخوانند. او به کمک دیلمیان و جستان بن وهسودان توانست حکومت را از آن خود نماید و آن‌گونه که ابن اسفندیار گزارش می‌نماید محمد فقط توانست برای مدت کوتاهی از ۲۸۲ تا ۲۸۷ق برکنار از درگیری با حکومت‌های محلی و هم‌جوار با آسودگی حکومت نماید (همو، ۲۵۴/۱-۲۵۷). در این سال سامانیان به رهبری اسماعیل بن احمد سامانی و پس از آن‌که «دیالم مالشی بلیغ یافتند» بر طبرستان مستولی شدند. اسماعیل حکومت آنجا را به پسر عموی خود داد. از این نکته که پادشاه سامانی در سال ۲۸۸ق املاک اشراف طبرستان را که «سادات و

دیگران با تصرف گرفته بودند» و نیز املاک بقیه مردم را به صاحبان آنها برگرداند و هر سال به یک خراج بسنده کرد (همو، ۲۵۹/۱)، بر می آید که مصادره املاک اشراف و نارضایتی آنان از علویان در شکست علویان از سامانیان بی تأثیر نبوده است. از اتفاقات مهمی که در سال‌های سلطه سامانیان بر طبرستان (۲۸۷-۳۰۴ق) رخ داده و در منابع به روشنی پرداخته نشده، آن است که عده زیادی از دیلمیان به دلخواه یا به اجبار به خدمت سپاه آنان در آمدند. حملات روس‌ها و ترکان که از دوران پیش از اسلام از شمال و شرق به مناطق شمالی و به ویژه طبرستان انجام می‌شد، در سال‌های ۲۵۰ تا ۳۰۴ق ادامه یافت (همو، ۱/۷۳، ۱۴۷، ۲۶۹، ۲۷۶) نیز بر اسباب ناامنی و فقر بیشتر قلمرو علویان می‌افزود.

پس از چندی تلاش‌های حسن بن علی معروف به ناصر کبیر، از یاران محمد بن زید، که بخشی از آن به ویژه در دیلم معطوف به گرواندن دیلمیان به اسلام (مسعودی، ۴/۲۷۸) و نیز حذف رسوم ستمکارانه مالی وهسودان بر دیلمه بود (الناطق بالحق، ۸۸-۸۹) در سال ۳۰۱ق به ثمر نشست و حکومت علویان برای چندی دوباره احیا شد که با وجود مشکلات فراوان و رقابت‌های خانوادگی تا سال ۳۱۶ق به عنوان قدرتی قابل توجه دوام آورد. در این دوره نیز دیلمیان مهم‌ترین بخش سپاه علویان را شکل می‌دادند (حسنی، ۷۷؛ الناطق بالحق، ۹۹) اما موانع همچنان پا برجا بود و از گزارش‌های منابع بر می‌آید که علویان قادر نبودند نظام اداری و مالی منسجمی را شکل دهند. ناصر کبیر که به امور شرعی بسیار مقید بود، سعی داشت شیوه زکات‌گیری را جایگزین گردآوری خراج نماید. او در سال‌های تکاپو برای احیای حکومت علویان، به طور محدود دست به مسافرت در قلمرو جستان بن وهسودان تا سپید رود زد و به گردآوری عشر و صدقات پرداخت. چون این خبر به گوش جستان رسید با او از در جنگ در آمد. دیلمیان جانب ناصر کبیر را گرفتند و سرانجام جستان مجبور به اطاعت و بیعت با ناصر کبیر شد (صابی، ۲۳-۲۴) البته ابن‌اسفندیار در گزارشی متفاوت

می‌نویسد مردم تبدیل خراج به ده یک را نپذیرفتند و ناصر کبیر آن را «به همان قرار قدیم بگذاشت» (ابن اسفندیار، ۲۷۰/۱). ناصر کبیر تا سال ۳۰۴ق حکومت کرد و در این سال در سن ۷۴ سالگی در گذشت (الناطق بالحق، ۹۹؛ بخاری، ۵۳) ناصر کبیر به امور معنوی بیش از امور حکومتی توجه داشت به طوری که برخی منابع نوشته‌اند او در مدت حکومت خویش آجری روی آجر قرار نداد. چون به شهر آمل وارد شد، دار الاماره و قصرها در حال ویرانی بود. از او خواستند به تعمیر آنها اهتمام ورزد، اما او پاسخ داد برای تخریب آمده‌ام و نه عمارت و تجدید. او دستور داد پس از وی نیز به تعمیر دارالاماره نپردازند (حسنی، ۷۵). این گونه رفتارها سبب می‌شد او از پسِ تعهدهای مالی که در برابر قبایل گیل و دیلم به عهده گرفته بود بر نیاید. بدین سبب آنان از وی بریدند و برای مدت کوتاهی پسر عموی وی، حسن بن قاسم، را به حکومت برداشتند، اما افرادی مانند لیلی بن نعمان دوباره وی را به حکومت برداشتند (صابی، ۴۴؛ ابن اسفندیار، ۲۷۴). این دخالت‌ها می‌تواند نشان افزایش نقش دیلمیان و گیلانیان در امور و گام برداشتن آنان در راه کسب قدرت باشد. پس از ناصر کبیر، حسن بن قاسم مشهور به داعی صغیر به حکومت رسید. او در زمان حیات ناصر و با وجود مخالفت فرزندان ناصر، کارهای سیاسی و فرماندهی سپاه را بر عهده داشت (ابن اسفندیار، ۲۶۷/۱-۲۶۹، ۲۷۲ و ۲۷۶). یکی از مشکلات اساسی حسن بن قاسم آن بود که از طرف یکی از فرزندان ناصر کبیر به نام ابوالقاسم جعفر به رسمیت شناخته نمی‌شد و پیوسته با او درگیری داشت. ابوالقاسم جعفر به محمد صلوک، حاکم به رسمیت شناخته شده خلیفه عباسی در ری، پیشنهاد اتحاد کرد تا شعار و علم را به سیاه تبدیل و خطبه و سکه به نام امیر سامانی نماید و به کمک آنان طبرستان را از حسن بن قاسم بازستانند. او برای مدتی بر آمل چیره شد اما ظلم و ستم و اخذ خراج ظالمانه موجب گرویدن دوباره مردم به حسن بن قاسم شد (همو، ۲۷۶/۱). حسن بن قاسم پس از آن که دوباره قدرت را با کمک گیل و دیلم به چنگ آورد در صدد توسعه قلمرو

خویش برآمد. او سپاهی از دیلمیان را به سرداری فرمانده معروف خود لیلی بن نعمان دیلمی به سوی قلمرو سامانیان اعزام کرد. آنان در راه به غارت شهرهایی همچون دامغان پرداختند. پیشروی آنان تا مرو زنگ خطری جدی برای سامانیان بود. سامانیان در واکنشی که جدیت آن از تعداد انبوه سپاه و فرماندهان برجسته آن درک می‌شود، این سپاه و فرمانده آن را در سناباد طوس در حصار گرفتند و قتل عام کردند مگر تعدادی که امان طلبیدند (صابی، ۴۴-۴۶) و عده‌ای نیز که به گرگان عقب نشسته بودند به اتهام توطئه علیه داعی صغیر به قتل رسیدند (ابن اسفندیار، ۲۷۸/۱). این شکست سخت سپاه علویان و بی‌آذوقگی ایام محاصره در مشهد مانند بسیاری از دیگر شکست‌های سپاه علویان، عدم برنامه ریزی در تدارکات را نمایان می‌سازد. حسن بن قاسم چاره‌ای نداشت مگر این‌که از راه پرداخت و تقسیم پولی که گاه از مصادره به دست می‌آورد، مزدوران دیلم و گیل را به خود وفادار سازد (همو، ۱ / ۲۸۱-۲۸۲) و البته این مصادره‌ها بر نارضایتی‌ها نیز می‌افزود. در حدود سال ۳۱۱ ق بار دیگر بین حسن بن قاسم و ابوالقاسم جعفر و پدر زنش، ابوالحسین (فرزندان ناصر کبیر) اختلاف افتاد. اولی از گیلان و دومی از گرگان علیه وی شوریدند. اما چون ظلم آنان بر مردم از حد گذشت، دوباره به حسن بن قاسم روی آوردند (همو، ۱ / ۲۸۵-۲۸۶). با این همه ابوجعفر از کوشش علیه حسن بن قاسم باز نماند و بار دیگر آمل را گرفت. ظلم و ستم او و عواملش از گیل و دیلم بر رعایا چنان بود که روزی مردم شهر شورش کرده، پس از این‌که بسیاری از دوطرف کشته شدند، آنها را بیرون راندند و آنها در بیرون شهر لشکرگاه ساختند (همو، ۲۸۹/۱).

۳-۱. پیدایش آل بویه در صحنه سیاسی

در سال‌های آغازین دهه دوم سده چهارم، درگیری‌های خانوادگی میان علویان زیدی و ظلم و ستم بر مردم، فضای قدرت‌گیری برخی از سرداران دیلمی و گیلانی را فراهم کرد و خواهیم دید که تلاش آنان برای به‌دست‌گیری قدرت منجر به کشته شدن حسن

بن قاسم در سال ۳۱۶ق می‌شود و در نهایت راه را برای حکومت‌های دیلمی هموار می‌سازد. مثلاً در سال ۳۱۲ق و در خلال درگیری‌های علویان با یکدیگر، ماکان بن کاکی و حسن فیروزان، کودکی از علویان را که اسماعیل نام داشت به حکومت برداشتند و ابوعلی ناصر بن محمد را که مردم با وی بیعت کرده بودند از پادشاهی به زیر کشیدند. این ماجرا نشان می‌دهد که هنوز دیلمیان خود را وابسته به نفوذ معنوی علویان می‌دیده‌اند. ماکان کاکی برادر خود ابوالحسین را به جاجرم و مناطق غربی خراسان فرستاد. ظاهراً در این هنگام علی بن بویه با چهارصد تن از مردان خویش و از سوی حسن بن قاسم و یا فرزندان ناصر کبیر و یا یکی از علویان دیگر در این نواحی حکومت می‌کرده است. ابوالحسین کاکی با او جنگید. سپاه علی بن بویه به ابوالحسین پیوستند و علی بن بویه را گرفتند (همو، ۲۸۷-۲۸۶/۱). این اولین باری است که نام علی بن بویه (۲۷۸-۳۳۸ق) به عنوان فرمانده در منابع می‌دیده می‌شود. ماکان که قصد کرده بود ابوعلی ناصر را بکشد با مخالفت اسفار بن شیرویه و علی خورشید روبه رو شد. آنان به ابوعلی پیوستند (همو، ۲۸۷/۱). ابوعلی ناصر به کمک اسفار، برادر ماکان را کشت و از طریق تطمیع سرداران ماکان، او را نیز شکست داد و در آمل به تخت نشست. او پادشاهی «سایس و مطاع و با شکوه و وقار بود و در دل خاص و عام مهیب و محتشم» (همو، ۲۸۸/۱). اما بسی بر نیامد که از اسب افتاد و مرد (همو، ۲۸۹/۱). ماکان از داعی که به کوهستان پناه برده بود، درخواست کرد که علیه اسفار و ابوجعفر، پادشاه جدید، قیام کند. اما ابوجعفر پیشدستی کرد و برخی از مردم آمل را که با ماکان رابطه داشتند به قتل رساند. اسفار از این فرصت سود جست و ابوجعفر را خلع و خود در ساری به تخت نشست. ماکان هم با شکست دادن ابوجعفر، داعی را از گیلان به آمل آورد. مردم خرسند شدند و به ماکان و داعی پیوستند. اسفار بن شیرویه گریخت و اصفهید شروین نیز از کوهستان خود کناره گرفت. این در حالی بود که نصر بن احمد سامانی نیز در رأس سپاهی سی هزار نفره از بخارا رهسپار شده بود تا طبرستان و

مناطق غربی ایران را ضمیمه قلمرو خود نماید (بخاری، *سراسرلسله*، ۵۴؛ ابن اسفندیار، ۲۹۰/۱). حمله سپاه سامانی برای مدتی کوتاه به اتحاد ماکان، داعی و اسفار انجامید. اما چون نصرین احمد در کوهستان به دام داعی افتاد، با تقبل پرداخت بیست یا سی هزار دینار عقب نشست (همو، ۲۹۱/۱؛ ابن اثیر، ذیل سال ۳۱۴ق). اتحاد از هم گسست. بین اسفار و داعی از سویی و ماکان در سوی دیگر جنگ شعله کشید. اسفار با آن که نیرویی مرکب از هفت هزار ترک و دیلم داشت در آمل از ماکان شکست خورد (ابن اسفندیار، ۲۹۱/۱). سرانجام در یکی از همین درگیری‌ها بود که یکی از سرداران اسفاربین شیرویه که مرداوینج گیلی خوانده می‌شد داعی صغیر را در ۳۱۶ق به انتقام خون دایی خود، هروسندان رییس گیل‌ها (مق. ۳۰۷ق)، به قتل رساند.

نویسندگان معاصر، قتل حسن بن قاسم علوی بر دست اسفاربین شیرویه و سردار او را به منزله انتقال حکومت به دیلمیان تلقی کرده‌اند (حمزه اصفهانی، ۲۱۶). زیرا اسفار بن شیرویه رهبری قبیله دیلمی ورداد آوندان را بر عهده داشت (همو، ۲۱۷). در این تاریخ نقش دولت علویان در ظاهر به پایان می‌رسد اما از آنجا که نیروهای دیلمی و گیلی به میدان آمده توسط آنان هنوز به نقش‌آفرینی ادامه می‌دادند، ناگزیر از آوردن نقش آنان در تحولات تا روی کار آمدن آل‌بویه هستیم. از سویی یادآوری رفتار آنان با مردم نشان خواهد داد که آل‌بویه چه نقشی در تعدیل رفتار سپاهیان و به‌ویژه دیلمیان با مردم و نیز چگونگی کنترل خواسته‌های مالی آنان داشته‌اند و چگونه وفاداری‌های شکننده آنان را به سوی خود جلب کرده‌اند.

چنین گمان می‌رود که اسفاربین شیرویه برای تثبیت وضعیت خود در مقابل داعی صغیر و ماکان بن کاکلی ناچار از توسل به سامانیان و بهره‌گیری از کمک آنان بوده است (ابن اسفندیار، ۲۹۱-۲۹۲) و حتی اعلام کرده بود که از سوی سامانیان فرمان می‌راند (حمزه اصفهانی، ۲۱۷؛ مسعودی، ۲۸۲/۴). یکی از دلایل دیگر کنار آمدن او با سامانیان آن بود که ترس آن داشت که سپاهش به سامانیان بگروند (مسعودی، ۲۸۱/۴).

اسفار به زودی به مناطق جنوبی البرز یعنی شهر ری و نواحی اطراف لشکر کشید تا بر منابع این نواحی دست یابد. ماکان کاکلی نیز از ری به طبرستان گریخت و بر آن مسلط شد. اسفار در ری تحصیل مال کرد و لشکر را خشنود گردانید و برای جنگ با ماکان، دوباره به طبرستان رفت. ماکان از او گریخت و به دیلمان رفت. اما سرانجام توافق شد که آمل از آن ماکان باشد. واكوشی ترک، جانشین اسفار در ری، بر مردم ظلم‌ها کرد لذا اسفار خود برگشت. واكوشی گریخت. ماکان دوباره همه طبرستان را گرفت (ابن اسفندیار، ۲۹۲/۱-۲۹۳). سختگیری‌های اسفار بن شیرویه و به‌ویژه کشتار و خشونت‌های او در قزوین با مردم به بهانه همکاری آنان با نیروهای اعزامی خلیفه و نیز توهین‌های وی به شعائر دینی (مسعودی، ۲۸۱/۴؛ مسکویه، ۲۳۲/۵) سبب شد پایگاه خود را حتی نزد نظامیان از دست بدهد. مسعودی می‌نویسد: او که ری، جرجان، قزوین، ابهر، قم، همدان و کرج (فضاهای جدید برای دیلمیان) را در دست داشت، در ابتدا به نام سامانیان خطبه می‌خواند، اما چون سپاهش فراوان شد و کارش بالا گرفت، علیه سامانیان طغیان کرد. او مسلمان نبود. تصمیم گرفت برای خود تاجی بسازد و تختی از طلا درست کند و با سامانیان بجنگد. مقتدر، هارون بن غریب را به نبرد با وی اعزام کرد. بین آن دو درگیری‌های فراوانی روی داد. مرداویج، سردار وی که از سوی او و برای به اطاعت آوردن سلار فرمانروای آذربایجان به آنجا رفته بود، بر ضد اسفار با سلار از در اتحاد و سوگند در آمد. چون به نزدیک اسفار رسید به سرداران او نامه نوشتند و آنها را به سوی خویش خواندند. سرداران هم که از اسفار رنجیده خاطر بودند، او را رها کردند و مرداویج او را شکست داد و اموال او را تصرف کرد و چندی بعد بر او دست یافت و او را کشت (مسعودی، ۲۸۲-۴/۴؛ ابن اسفندیار، ۲۹۵/۱). حمزه اصفهانی این واقعه را به انتقال موقت حکومت به گیلانیان تعبیر می‌کند (حمزه اصفهانی، ۲۱۷). مرداویج نیز ناچار بود خواسته‌های سپاه را بر آورده سازد. او پس از دستیابی بر خزانه اسفار، به سرداران و سپاهیان جیره و جایزه داد. چون خبر پرداخت

مقرری درخور توسط او پراکنده شد بسیاری از مردم شهرها رو به سوی او نهادند و سپاهش بزرگ شد و کارش استواری یافت. چون آن ولایت که مرداویج داشت برای او کافی نبود و اموال آن نیاز سپاه را برآورده نمی‌ساخت بنابراین سرداران خود را به سوی قم، کرج ابودلف، برج، همدان، ابهر و زنجان فرستاد (مسعودی، ۲۸۴/۴). برادرزاده خود را نیز به سوی مردم همدان فرستاد، اما لشکر اعزامی خلیفه با کمک مردم همدان، او و چهار هزار سپاهی او را از گیل و دیلم کشتند. مرداویج به همدان لشکر کشید و سپاه او سه روز شمشیر، زوبین و خنجر (سلاحهای ویژه دیلمیان) بر مردم نهادند و خلق زیادی را کشتند. علان قزوینی را به دینور فرستاد و او نیز تعداد زیادی را در آن شهر کشت و تعدادی از جوانان شهر را به اسارت گرفت. سپاه مرداویج تا حلوان که سرحد جبال و عراق بود راندند و اموال بسیاری به غنیمت گرفتند (مسعودی، ۲۸۵/۴-۲۸۶).

مرداویج خود به اصفهان تاخت. مسعودی، مورخ همزمان این حوادث، تعداد سپاهیان او را در هنگام حرکت به سوی اصفهان و بدون در نظر گرفتن آنانی که به سوی ری، قم، همدان و یا دیگر ولایات فرستاده بود ۴۰ یا ۵۰ هزار به‌شمار آورده است (همو، ۲۸۷/۴). هر چند باید در این گزارش‌ها با دیده احتیاط نگریست، اما مسلم است که خلاء قدرت به‌طور کامل در غرب ایران و عراق در حال نمایان شدن بود (برای نمونه ر.ک. بوسه، ۲۱۷ به بعد و وقایع‌نامه‌های مختلف مانند ابن اثیر ذیل سال-های ۳۱۷ تا ۳۳۴ق) و تعداد نیروهای سرگردانی که به مزدوری در سپاه سردارانی مانند مرداویج روی می‌آوردند، هر لحظه در حال افزایش بود چرا که قدرت به این سرداران رو آورده بود. این نیروها به مدیریت صحیح مالی و امکانات نظامی و آذوقه نیاز داشتند. مسلم است که بخش زیادی از این نیروها دیلمی بودند و با گسترش تحرک و اسکان این نیروها در نقاط مختلف، زمینه مناسب برای پیوستن آنان در آینده‌ای نه چندان دور به برادران بویه‌ی رقم می‌خورد. مرداویج که گویا دارای تمایلاتی باستان-گرایانه بود تاج و تختی زرین فراهم کرد و درصدد بر آمد به بغداد لشکر کشد. اما

بدرفتاری او با ترکان سپاهش موجب شد او را در حمای در اصفهان به قتل رسانند (مسعودی، ۲۸۷/۴). مسعودی شمار ترکان سپاه او را چهل هزار نفر ذکر کرده است (همو، ۲۸۸/۴) این تعداد شاید اغراق آمیز باشد اما یکی دیگر از مشکلات حکومت‌های این دوران یعنی نامتجانس بودن سپاه را روشن می‌سازد. مدت حکومت مرداویج از اواخر ذی‌قعدة ۳۱۹ق تا زمان مرگش در ۳۲۱ق یک سال و سه ماه بود (حمزه اصفهانی، ۲۱۷). با کشته شدن او (بانک برآمد و سپاه پراکنده کشت. مردم یکدیگر را غارت می‌کردند. خزاین به چپاول و اموال به غارت رفت. آن‌گاه دیلمیان و گیلانیان به خود آمدند و گردآمده و رای زدند و گفتند اگر چنین پراکنده باشیم و ما را رهبری نباشد که اطاعت او کنیم نابود خواهیم شد و یک سخن شدند که با وشمگیر، برادر مرداویج، بیعت نمایند. آنگاه پس از آن‌که بسیاری از سپاه پراکنده شده بودند، با وشمگیر بیعت کردند و او بسیاری از اموالی را که بر جای مانده بود بر آن‌ها پخش کرد و نیکی نمود. پس از آن در ری فرود آمد» (مسعودی، ۲۸۸/۴). از این گزارش وابستگی سپاهیان به فرمانده خود به خوبی هویدا است. اگر آنان بر سرداری گرد نمی‌آمدند به گفته خودشان با نابودی روبه رو می‌شدند. این نقل قول، مطلب دیگری را نیز مشخص می‌سازد که عبارت از این است که افراد زیادی در این زمان فقط به طور حرفه‌ای کار نظامی انجام می‌داده‌اند و حیاتشان بسته به این کار بوده است. همان‌طور که گفته خواهد شد مرداویج سردارانی را برای اداره یا تصرف به مناطق جدید اعزام کرده بود. یکی از این افراد علی بویه بود که نامزد حکومت کرج ابودلف گشت. مرداویج که به او ظنین شده بود، دستور بازگشت او را داد اما علی امتناع ورزید. مرداویج در صدد سرکوب او برآمد اما مرگ امانش نداد. پس از کشته شدن مرداویج بخشی از سپاه او به علی بویه و گروهی به رهبری بجکم پس از اخذ خراج از دینور و کسب اموال فراوان به خلیفه عباسی در عراق پیوسته بودند (همانجا).

شرایطی که در بالا به توصیف آن پرداخته شد شرایطی دوگانه بود که علی بویه در آن رشد کرد و تجربه اندوخت. بنابراین رشد بنیانگذاران حکومت آل بویه در چنین فضایی از جنبه‌های گوناگون قابل بررسی است. با آن که آنان در دوره علویان به تشیع گرویده بودند اما گمان می‌رود به تجربه، سیاست‌های تندروانه علویان و زیاریان را در مقابله با عباسیان و نفوذ معنوی آنان ناکارآمد یافتند و به همین دلیل با آن‌که بر خلیفه دست یافتند اما نهاد خلافت را در مسیر هدف‌های خود حفظ کردند و به گفته کاهن میان شیعیان و سنیان موازنه قدرت ایجاد کردند (Cahen, 1352). بی‌گمان نظام طایفه‌ای و مرکز گریز رشد یافته در شمال ایران از سال‌های پایانی دولت ساسانیان و سده‌های پس از آن تا برآمدن آل بویه سبب اصلی عدم تمرکزی گردید که از آغاز حکومت آنان در سه منطقه ری، شیراز و بغداد رخ نمود و مشخصه متمایز کننده آن از دیگر حکومت‌های ایران پس از اسلام گردید. تمرکزگریزی پس از مرگ عضدالدوله (۳۷۲ق) نیز در پرتو همین اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پیش‌گفته قابل تحلیل است. برخی بر این عقیده‌اند: از آن‌جا که حکومت بویه‌یان حکومتی کاملاً نظامی بود (بوسه، ۱۱۹) و امیران بویهی نتوانستند نگرش خود را که جنبه نظامی‌گری بر آن مسلط بود تغییر دهند، از ماجراجویانی نظامی به صورت حاکمانی مستقر در نیامدند (Bosworth, 158). همو می‌نویسد: مسأله پرداخت مواجب سربازان، پیوسته امیران بویهی را نگران می‌داشت. اگر آنان سرزمین‌هایی را که در عراق و ایران غربی به تصرفشان درآمده و در زمان اوج خلافت عباسیان به شکوفایی رسیده بود و نظام اداری پیچیده این مناطق را که با افراد سامان دهنده آن به میراث برده بودند، به خوبی مورد توجه قرار می‌دادند و از این منابع به‌درستی بهره‌برداری می‌شد و توسعه می‌یافت، نیازهای نظامی‌شان برطرف می‌شد. اما به‌طور مثال همان‌طور که مسکویه روایت می‌کند ابن‌عمید، وزیر بزرگ، از انجام اصلاحات مورد نظر خود از آن‌روی ناتوان ماند که اربابش رکن‌الدوله با آن‌که بر بسیاری از دیلمیان برتری داشت هنوز هم دارای خوی چپاول‌گرانه بود و نسبت به

رعایای خود و منافع اقتصادی و اجتماعی درازمدت قلمرو خویش توجه چندانی نداشت. او تنها بدان می‌اندیشید که به سربازان خود مرتب حقوق بدهد و آنها را راضی نگه دارد (Boworth, 159). البته همان‌گونه که برخی پژوهشگران غربی به خوبی دریافته‌اند و در بالا نیز اشاره شد ساختاری که به آن پرداختیم تأثیرهای غیر قابل انکار و بسیار ریشه‌داری بر بویهیان گذاشت اما به نظر می‌رسد باسورث با این که در آغاز نوشته خود از بدبینی منابع نسبت به آل‌بویه می‌نالد در این جا خود بدام آن افتاده است. از این نکته نباید غفلت کرد که آل‌بویه در مقایسه با حکومت‌های هم‌زمان خود مانند صفاریان و زیدیان به مراتب بهتر از امکانات سود جستند و به دست‌آوردهای قابل توجهی نیز دست یافتند که در غرب ایران تأثیراتی روشن بر جای نهاد که پرداختن به آن فرصت دیگری می‌طلبد. مثلاً آنان دست کم در دوره قدرت خود تا حد زیادی از خشونت نظامیان زیر دست خود در مقایسه با خودسری‌هایی که در دوره علویان و اسفارین شیرویه و مرداویج به‌خرج می‌دادند کاستند و کارها را به دست دانشمندانی مانند ابن‌عمید و صاحب بن عباد سپردند. شاید بتوان گفت که ساخت و سازهایی که در دوره آنان شروع شد علاوه بر آن که مانند دیگر هنرهای عهد آنان متأثر از دید مذهبی و غیرمحافظة‌کارانه آنان (در برابر مذهب اهل سنت) بود (گالدیری، ۱۸-۱۹) مبنایی برای معماری حکومت‌هایی مانند سلجوقیان گردید. مهمترین شاهد این ادعا برگزیده شدن اصفهان به عنوان پایتخت سلجوقیان بود، شهری که در زمان آل‌بویه بسیار مورد توجه بود و ساخت و سازهایی مهم و از جمله مسجد جمعه در آن صورت یافته بود (همو، ۳۲ و ۴۸-۵۰).

این فرایند خود برآیندی از یک سلسله تحولات بطنی بود که «روی متحده» آن را در قالب وفاداری‌های فردی و گروهی و روابط پدرخواندگی و دست پروردگی (مولا و غلامی) به بررسی نشسته نشان داده است که در جامعه آن روز ایران به‌ویژه میان فرماندهان و نظامیان، روابطی ویژه بر مبنای سودرسانی افراد فرادست به فرودست

پدیدار شد و به برآمدن اشخاصی از نظامیان از طریق وفاداری فرودستان می‌انجامید اما این آل بویه بودند که توانستند به صورتی ویژه از این نظام بهره‌برند و حکومتی به مراتب پایدارتر تشکیل دهند (Mottahedeh, chapters 2 and 3). علی عمادالدوله از همان آغاز به اهمیت ایجاد ارتباط مطلوب با زمین‌داران و اشراف به خوبی واقف بود و می‌دانست که وجود آنان برای جلب مردم و نیز استفاده از سرمایه آنان در تأمین نیازمندی‌های سپاه بسیار کارساز است. از نمونه‌های مهم زمینداران برجسته‌ای که علی در آغاز با او مرتبط شد و او نیازمندی‌های سپاهش را در برابر دیگر مدعیان برآورده ساخت ابوطالب زید بن علی نوبندگانی در شهر نوبندگان فارس (حدود ۳۲۲ق) بود (مسکویه، ۳۹۶/۱) که شاید همان‌طور که از نامش پیداست زیدی بوده است اما گمان می‌رود یکی از دلایل همکاری او با علی امید به ایجاد دولتی پایدار برای برقراری امنیت در امور اقتصادی بوده باشد. احمد معزالدوله نیز با این‌که زمیندار مشهوری به نام یحیا شوشی پیشتر در هنگام پیشروی او به سمت عراق با نیروهای خلیفه و بریدیان بر ضد وی همکاری کرده بود با او روابط نیکویی برقرار کرد و پیشکار وی یعنی مهلبی را به دبیری خود و بعدها به وزارت برگزید (متحده).

نتیجه

آل بویه که از دیلمیان برآمدند و خود حکومتی نسبتاً پایدار را در ایران شکل دادند، در سال‌های پیش از دستیابی به حکومت، در منطقه‌ای رشد کردند که پیوسته در دست حکومت‌های گوناگون دست به دست می‌شد. شرایط جغرافیایی و بومی منطقه دیلم به طور خاص و شرایط مناطق شمال ایران به طور عام مبنایی برای شروع قدرت‌گیری برادران بویه شد. آنچه بیش از همه دیلمیان را بیش از پیش درگیر مسایل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و ورود آنان به صحنه‌های گسترده‌تر ساخت، شکل‌گیری نظامی به نام علویان طبرستان بود که وجه تمایز آن با دیگر حکومت‌ها دشمنی با خلفای عباسی

بود، اما نتوانست شرایطی (به‌ویژه مالی) را برای دوام خود فراهم آورد. با توجه به آنچه در مقاله آمد علت این مسأله را در درجه اول می‌توان به وابستگی آنان به نیرویی بیگانه یعنی دیلمیان دانست که همواره درصدد کسب منافع خود بودند و با این نظام سیاسی همراه و درآمیخته نشدند. همین مسأله پایه مشکلات دیگر علویان گردید. آنان از گسترش پایدار مرزهای خود به مناطق جنوبی البرز که راه‌های مهم تجاری (مانند جاده ابریشم) از آنها می‌گذشت ناتوان ماندند. البته بخشی از این ناتوانی به دلیل آن بود که قدرت‌هایی مانند طاهریان، صفاریان، سامانیان و نیروهای اعزامی خلیفه در این زمان اقتدار بیشتری داشتند و مانع راه علویان بودند در حالی که از بخت خوش بویهیان برخی از بین رفتند و برخی در حال احتضار بودند. تقاضاهای مکرر سپاهیان مزدور و سودجویی آنان و درگیری‌های خانوادگی در میان علویان، آنان را از پی افکندن نظامی اداری و برنامه‌ریز بازداشت و آنان به خاطر وجود تناقضات فکری با نظام اجتماعی منطقه هرگز قادر به ایجاد ساختار اقتصادی و منابع پایدار نشدند. بنابراین دولت آنان همواره از لحاظ مالی در وضعیتی شکننده قرار داشت و برای تأمین خواسته‌های روزمره خود ناگزیر بود حالتی تهاجمی داشته باشد. این خود سبب افزایش تضادهای محلی و منطقه‌ای شد که گزارش‌های اندکی از آن بر جای مانده و در برخورد ناصر کبیر با واقعیت‌های ریشه‌دار منطقه نمونه‌های آن آمد که البته به برآشوباندن مخالفان کمک می‌کرد. هجوم‌های گاه و بیگاه روس‌ها و ترکان را نیز نباید از یاد برد. این اوضاع آشفته و سلطه نظامی‌گری و مهاجرت عوامل انسانی سبب می‌شد منابع اقتصادی منطقه تحت کنترل علویان در بخش‌های صنعتی، بازرگانی و کشاورزی دچار آسیب‌های جدی شود. همین وضعیت در حکومت‌های زودگذر اسفار بن شیرویه و مرداویج نیز ادامه یافت و از تعامل درست نیروی انسانی و شرایط محیطی پیشگیری کرد. این اوضاع بی‌آنکه در آن اغراق و بزرگنمایی صورت گیرد باید به عنوان بخشی از میراثی که نصیب حاکمان دیلمی آل بویه شد و نیز به‌عنوان درآمدی بر ساختار اقتصادی آل

بویه مورد مذاقه قرار گیرد تا راهکارهای آل بویه برای برون رفت از این شرایط و میزان توفیق یا عدم توفیق آنان روشن تر گردد. منابع و برخی قراین نشان می‌دهند که برادران بویه با توجه به چنین زمینه‌ای کوشیدند از راه‌های گوناگون، تعادلی میان خواسته‌های نامحدود نظامیان و مردمان قلمرو خود به وجود آورند. آنان به سرعت قلمرو خود را به مناطق مختلف گسترش دادند و تا حدی به ویژه در زمان عمادالدوله از خشونت‌های زمان مرداویج و اسفار کاستند. همچنین از طریق مشارکت دادن بزرگان محلی و منطقه‌ای و در نظر گرفتن منافع آنان، تسکین احساسات مذهبی و اهدای اقطاع گوناگون که شاید به زعم حاکمان بویه بخشی از کارکرد آن می‌توانست کاستن از تحرک همواره نظامیان و مشارکت آنان در امور کشاورزی باشد و نیز ایجاد امنیت و توسعه راه‌های بازرگانی و تلاش در جهت غلبه بر مشکلات کشاورزی و برقراری مقرری‌های ثابت تر برای سپاهیان و تقویت جایگاه دیوانسالاران در مقابل نظامیان، تا اندازه زیادی در ایجاد ساختار اقتصاد پیشروتری به ویژه تا پایان حکومت عضدالدوله کامیاب شدند که پرداختن به ابعاد گوناگون آن مجال گسترده‌تر می‌طلبد.

کتابشناسی

- ابن اسفندیار کاتب، بهاء‌الدین محمد بن حسن، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، تهران، کتابخانه خاور، ۱۳۲۰ ق.
- ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه حمیدرضا آژیر، تهران، اساطیر، بی تا.
- ابن حوقل، *صورة الارض*، ترجمه جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- ابودلف، مسعربن مهلهل، *سفرنامه ابودلف در ایران*، ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی، تهران، زوار، ۱۳۵۴.
- اصطخری، ابی اسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی، *مسالك و ممالک*، چاپ دخویه، تهران، (افست) کتابخانه صدر، بی تا.
- بخاری، ابونصر سهل بن عبدالله، *سر السلسلة العلویة*، نجف، انتشارات حیدریه، بی تا.
- بوسه، هیربرت، «ایران در عصر آل بویه»، *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۴ (از اسلام تا سلاجقه)، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیر کبیر.
- بیهقی، ابوالحسن علی بن زید، *تاریخ بیهقی*، تصحیح احمد بهمنیار، تهران، کتابفروشی فروغی، ۱۳۱۷.
- _____، *لباب الانساب و الالقاب*، به کوشش السید مهدی الرجایی، قم، منشورات مکتبه آیه الله النجفی المرعشی، ۱۴۱۰ ق.
- پرتو، افشین، «در جستجوی خاستگاه بویه‌یان»، *گیله‌وا*، ش ۷ و ۶، ۱۳۷۱.
- ترکمنی آذر، پروین، *دیلمیان در گستره تاریخ ایران* (حکومت‌های محلی، آل زیار، آل بویه)، تهران، سمت، ۱۳۸۴.

التنوخی، القاضی ابی علی محسن بن علی بن محمد، *نشوار المحاضره و اخبار المذکره*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ق.

الحسنی، ابی العباس، *المصابیح در اخبار ائمه زیدیه فی طبرستان و دیلمان و جیلان*، به کوشش، فیلفرد مادیلونگ، بیروت، المعهد الألماني للأبحاث الشرقيه، ۱۹۷۸م.
شاپور شهبازی، علیرضا، «ارتش در ایران باستان»، *مجله باستان شناسی و تاریخ*، سال ۱۰، ش. ۲، ۱۳۷۵.

الصابی، ابراهیم بن هلال، «المنتزع من الجزء الاول من الكتاب المعروف بالتاجی فی اخبار الدوله الدیلمیه»، *اخبار ائمه زیدیه فی طبرستان و دیلمان و جیلان*، به کوشش، فیلفرد مادیلونگ، بیروت، المعهد الألماني للأبحاث الشرقيه، ۱۹۷۸م.

قمی، محمد بن حسن، *تاریخ قم*، ترجمه حسن بن عبدالملک قمی، به کوشش سید جلال الدین تهرانی، تهران، توس، ۱۳۶۱.

کبیر، مفیض الله، *آل بویه در بغداد*، ترجمه مهدی افشار، تهران، رفعت، ۱۳۸۱.
کرمر، جوئل، *احیای فرهنگی در عهد آل بویه*، ترجمه سعید حنایی کاشانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.

کسروی، احمد، *شهریاران گمنام*، تهران، جامی، ۱۳۷۹.
گالدیری، اوژینو، *مسجد جمعه اصفهان در دوره آل بویه*، ترجمه حسینعلی سلطانزاده پسیان، بی جا، سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران، بی تا.

گلشنی، عبدالکریم، «گیلکان و دیلمیان در اران»، *گیله‌وا* (ویژه تاریخ)، ش ۴۰ و ۴۱، اردیبهشت ۱۳۷۶.

گیزلن، ریکا، «اقتصاد عصر ساسانی»، *جامعه و اقتصاد عصر ساسانی*، ترجمه حسین کیانراد، تهران، سخن، ۱۳۸۵.

مستوفی قزوینی، حمدالله، *تاریخ گزیده*، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲.

مسعودی، حسین بن علی، *مروج الذهب*، قم، منشورات دارالهجره، بی تا.
مسکویه، ابوعلی، *تجارب الامم*، ترجمه علینقی منزوی، تهران، توس، ۱۳۷۶.
مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.

مینورسکی، ولادیمیر، *فرمانروایی و قلمرو دیلمیان*، ترجمه جهانگیر قائم مقامی، بررسی های تاریخی، سال یکم، ش ۱ و ۲ (۱۳۹-۱۶۲) و ش ۴ (۱۲۱-۱۲۸)
حدود العالم من المشرق الی المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، طهوری، ۱۳۶۳.

الناطق بالحق، ابی طالب، «کتاب الافادة فی تاریخ ائمة السادة»، *اخبار ائمة زیدیه فی طبرستان و دیلمان و جیلان*، به کوشش ویلفرد مادلونگ، بیروت، المعهد (الألمانی للأبحاث) الشرقيه، ۱۹۷۸ م.

نخجوانی، هندوشاه بن سنجر، *تجارب السلف*، به کوشش عباس اقبال، تهران، طهوری، ۱۳۴۴.

هاخ مایر، کلايوس یو، «نامه های شخصی، مکاتبات رسمی؛ دیوان انشاء آل بویه»، ترجمه علی یحیایی، *فصلنامه تاریخ اسلام*، سال نهم، بهار و تابستان، شماره ۳۳-۳۴.

Bosworth, C. E., "Military Organisation under the Būyids of Persia and Iraq", *Oriens*, Vol.18, 1965.

Cahen, Cl. "Buwayhids or Buyids", *EI2*, (Leiden-New York) 1993 .

Donohue, John J., *The Buwayhid Dynasty in Iraq 334H./945 to 403/1012 Shaping Institutions for the Future*, Brill, 2003.

Kabir, Mafizullah: *The Buwayhid Dynasty of Baghdad*, Calcutta, 1964.

Minorsky, V., "Daylam", *EI2*, Leiden-New York, 1993.

Mottahedeh, Roy, *Loyalty and Leadership in an Early Islamic Society* (Princeton), 1980, repr. London/ Newyork. 2001.

Treadwell, Luke., *Buyid Coinage: A Die Corpus, 322 – 445A.H.*, Oxford, 2001.

مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ، سال چهل و دوم، شماره پیاپی ۸۴،
بهار و تابستان ۱۳۸۹، ص ۱۰۳-۱۲۲

طراز^۱ در تمدن اسلامی (از تأسیس تا عصر ممالیک)*

دکتر عبدالله همتی گلیان

استادیار دانشگاه فردوسی مشهد

Email: hemati@um.ac.ir

چکیده

تمدن اسلامی در دوره شکوفایی و پویایی خویش مؤسسات اجتماعی و اقتصادی متنوعی داشته که یک مورد برجسته آن صنعت نساجی بوده است. فعالیت در بخش قابل توجهی از این صنعت تحت نام طراز و تشکیلات مرتبط با آن انجام می گرفته که تقریباً بر اغلب جنبه‌های زندگی مسلمانان تأثیر داشته است. از آن جمله تولیدات طراز علاوه بر این که تأثیرهای اقتصادی عمده بر جامعه اسلامی می‌نهاد، به لحاظ اجتماعی و سیاسی نیز جایگاه متمیزی داشته تا جایی که هدایا و خلعت‌هایی که از سوی حکمرانان و بزرگان به دیگران اعطاء می‌شده، عمدتاً رداها و پارچه‌های طراز بوده است. همچنین در این پارچه‌ها نوشته‌هایی به صورت زیبا و هنرمندانه نقش می‌شده که کارکرد رسانه‌ای - تبلیغی داشته است.

در بحث طراز موضوعات دیگری از قبیل جنبه زیبایی شناختی آن نیز مطرح است. مقاله حاضر پس از بیان مفهوم و منشأ طراز فقط به جایگاه اجتماعی-سیاسی، اقتصادی، و رسانه‌ای - تبلیغی آن در جامعه اسلامی می‌پردازد.

کلید واژه‌ها: طراز، دارالطراز، مسلمانان، لباس.

1. Tiraz

* . تاریخ وصول: ۱۳۸۸/۱۰/۲۸؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۸۹/۰۸/۱۰.

مقدمه

گرچه پوشش در ابتدا برای محافظت از بدن به کار می‌رفته، اما با گسترش زندگی اجتماعی انسان و رشد و ترقی فرهنگ و تمدن، لباس با تنوع طلبی فرهنگی و ذوق هنری انسان همراه گشت و به تدریج به یکی از جالب توجه‌ترین و در عین حال زنده‌ترین نمونه‌های حیات مدنی جوامع انسانی تبدیل شد و به صورت یکی از مظاهر برجسته فرهنگی درآمد که بی شک اهمیت آن از سایر جلوه‌های فرهنگی از قبیل هنر، معماری، ادبیات و موسیقی کمتر نیست. علاوه بر این پوشاک به لحاظ اقتصادی نیز بخشی از نیازهای اساسی جامعه را تشکیل می‌دهد که بشر هیچ‌گاه نتوانسته از تهیه، تولید و مصرف آن صرف نظر کند. همچنین سبک پوشش، حدّ توسعه هر جامعه را هم مشخص می‌کند و نشان دهنده ارزش‌های آن جامعه و نماینده عفت و بی‌عفتی یک قوم نیز هست، ضمن آن که در جامعه اسلامی به گونه‌ای به معیارهای مذهبی و سیاسی جامعه هم مربوط است. از جمله در تمدن اسلامی به لحاظ دینی لباس از منظر شخصی همواره با مفاهیم پاکی و ناپاکی مرتبط بوده و با شعائر مذهبی، تمایز مسلمانان از غیرمسلمانان و با جدایی و عدم تماس جنس مذکر و مؤنث نیز ارتباط داشته است. با توجه به واقعیت‌های مزبور، این مقاله طراز را مورد بررسی قرار داده، آن هم به کارکردهایی از آن که به ندرت به آنها پرداخته شده است. در عین حال چون نقش هنری طراز در آثاری همچون فنون الاسلام زکی محمد حسن بیان شده، در این جستار مورد بحث قرار نگرفته است.

مفهوم طراز و منشأ آن

کلمه «طراز» معرب واژه فارسی تراز است و به جامه‌های پرنقش و نگاری اطلاق می‌گشته که غالباً برای حکمرانان و صاحب منصبان بافته می‌شده است (السیدادی، ۱۱۲؛ زبیدی، ۴/۴۸). در *فرهنگ آندراج* از این واژه به مفهوم علم جامعه یاد شده و

عموماً به معنای تار ابریشم نیز آمده است (شاد، ۱۰۶۰/۲). گاه از این کلمه برای اطلاق به کارگاه دیبافی نیز استفاده می‌شده است (اوبهی هروی، ۲۳۱). همچنین برای پارچه‌های زربافت نیز به کار می‌رفته است (دوزی، ۳۳۵). از نقش و نگارهایی که بر حاشیه جامه‌ها ساخته می‌شده نیز تعبیر به طراز شده است. این واژه گاهی در مورد کارگاه‌هایی که در آنها لباس‌های نیکو و زیبا بافته می‌شده نیز به کار می‌رفته است (دهخدا، مدخل طراز). هنوز مدت زیادی از تأسیس طراز در جامعه اسلامی نگذشته بود که به عنوان خلعت یا ردای عزت و افتخار نیز به کار رفت، چنان که در مورد کسانی که مورد عنایت حکمرانان واقع می‌شدند و جامه‌های مطرّز دریافت می‌کردند، اصطلاح «اصحاب الخلع» به کار می‌رفته است (Stillman, Arab Dress, 120-121).

گفته شده که قبل از اسلام دو امپراتوری ایران و روم شرقی برای تولید پوشاک کارگاه‌های سلطنتی داشته‌اند که مسلمانان طراز را از یکی از این دو اقتباس کرده‌اند، اما به نظر می‌رسد در این زمینه تأثیر ایران قطعی‌تر است. پادشاهان ساسانی لباس منقوش می‌پوشیدند از جمله جامه اردشیر، پسر شاپور، نقش دینار داشت؛ خسرو انوشیروان، پسر قباد، نیز جامه‌اش منقوش و به رنگ‌های مختلف بود (اصفهانی، ۴۸-۵۱). به نوشته ابن خلدون حاکمان ایران قبل از اسلام عادت داشتند کارگاه‌های پارچه‌بافی دایر کنند، آنان دستور می‌دادند تا تصاویرشان را بر روی پارچه‌هایی که در آنها بافته می‌شد، ترسیم نمایند. آن گاه فرمانروایان اسلامی بر اساس سنت ایرانیان اقدام به تأسیس دارالطراز کردند و دستور دادند نام خویش را به همراه عبارت‌های دیگر که نمایانگر قدرت و ابهتشان بود، بر روی تولیدات آن درج نمایند (ابن خلدون، ۲۶۶-۲۶۷).

به نظر می‌آید که تزیین بافته‌ها از شرق به سمت غرب آمده؛ از چین به قلمرو ساسانیان و از آنجا به بیزانس راه یافته است. در ایران عصر ساسانی لباس‌های مورد استفاده شاهزادگان و بزرگان دولتی دارای تنوع بسیاری شد؛ گاهی این جامه‌ها با لکه‌های ابر، که به ابر نیکبختی موسوم بود، تزیین می‌شدند، بعضی از آنها با تصاویر

حیواناتی از قبیل میش کوهی، خرس، و مرغابی مزین می‌گشتند، گاهی نیز نقش‌های بافته‌های ساسانی پادشاه را در شکارگاه نشان می‌داد که بر مرکب عجیبی همانند اسب بالدار سوار بوده، پیرامونش تصاویری از جانوران گوناگون به طور منظم ترسیم شده بودند. بعدها طرح‌های نقوش بافته‌های ساسانی توسط صنعتگران بیزانس تقلید شد (کریستن سن، ۶۱۳-۶۱۵).

به گزارش اتینگهاوزن چند قطعه پارچه ابریشمی متعلق به دوره نخستین اسلامی در موزه‌های منچستر، لندن و بروکسل محفوظ مانده که بر روی یکی از آنها نام مروان، خلیفه اموی، به احتمال قوی مروان دوم، نقش بسته بود.

این پارچه دارای تصویر خروسان رودررو به شیوه ساسانی بود که پیداست در زمان این خلیفه هنوز از طرح‌های حیوانی به سبک ساسانی استفاده می‌شده است. براساس نوشته روی این پارچه می‌توان گفت که آن قدیم‌ترین محصول باقی‌مانده از کارگاه‌های بافندگی دولت اموی، موسوم به طراز است، کارگاه‌هایی که در آنها غالباً جامه‌ها و رداهای افتخار تولید می‌شد تا خلیفه آنها را به مأموران عالی رتبه اهدا کند (اتینگهاوزن، ۵۱/۱). ظاهراً چنین بخشش‌هایی، یکی از رسم‌های کهن در خاورمیانه بوده که **کتاب مقدس** نیز بر آن صحنه گذاشته است (سفر تکوین، فصل ۴۱، آیه ۴۳). مسلمانان به جای به کاربردن تصاویر در حاشیه پارچه‌ها، از نوشته‌ها استفاده می‌کردند، و تفاوت عمده طراز اسلامی با پارچه‌های عصر ساسانی در این بود که به تدریج نوشته‌ها جای تصاویر دوره ساسانی را گرفتند (دیماند، ص ۲۴۳). با وجود این، چند قطعه پارچه از عصر سلجوقی باقی مانده که هنوز در نقش و طرح، سبک ساسانی را نشان می‌دهند، از جمله دارای یک رشته دوایری هستند که در اغلب دایره‌ها تصاویر حیوانات با نقش‌های ریزی ترسیم شده، شکل‌های گیاهان نیز همانند مدار مرکزی و به گونه‌ای محوری بافته شده‌اند. در عین حال در این پارچه‌ها، کتیبه‌ها و نوشته‌ها نیز سهمی عمده دارند که به زیبایی با خط کوفی منقوش شده‌اند (اتینگهاوزن، ۵۰۶/۱).

نقش سیاسی - اجتماعی طراز

دولتمردان و سیاستمداران همان گونه که در تحولات اغلب عرصه‌های زندگی اجتماعی نقش مهمی ایفا می‌کنند، در مورد تغییرات لباس نیز سهم عمده‌ای برعهده دارند. اینان نخستین دگرگونی‌های برجسته را در پوشش سنتی جامعه پدید می‌آورند. جامه‌های مطرّز، که نوع خاصی از پوشاک بود، اولین بار در جامعه اسلامی توسط خلفاء، امراء و اطرافیان آنان مورد استفاده قرار گرفت. به عقیده بیهقی نخستین حاکم اسلامی که طراز و جامه با نقش و نگار می‌پوشیده عبدالملک بن مروان بوده است (بیهقی، ابراهیم بن محمد، ۴۶۷).

دیری نپایید که اعطای این گونه جامه‌ها از سوی حاکمان به دیگران یا به رسم هدیه و یادگاری و یا به عنوان احسان ملوکانه نیز معمول شد، چنان که ولید دوم، ولیدبن یزیدبن عبدالملک، قبای خود را به رسم جلال و عزت به ابن عایشه اهدا کرد (مسعودی، ۲۳۹/۳). در عصر عباسی پیشکش‌های طرازی افزایش یافت و بیشتر متداول شد و نام خلعت به خود گرفت. به نوشته ابن ابی اصیبعه جبرائیل بن بختیشوع، پزشک مسیحی هارون الرشید، هر محرم جامه طرازی از خلیفه دریافت می‌کرده که آن دارای نخ‌هایی از طلا و نقره بوده است (ابن ابی اصیبعه، ۱۹۸-۱۹۹). در میان خلفای فاطمی مرسوم بوده که هدایای طرازی را در روزهای خاص همانند روز عید قربان و هنگام فرارسیدن نوروز به امراء، رؤساء، شیوخ و حواشی خویش اعطا می‌کردند (مقریزی، ۳۹۹/۲، ۴۴۲). در این دوره سالانه بودجه خاصی به دارالطرازا اختصاص داده می‌شده است (همو، ۳۹۸/۱). حکمرانان علاوه بر بخشش پوشاک مطرّز به امیران و اطرافیان خود، گاه آنها را به عنوان تحفه به فرمانروایان سایر سرزمین‌ها نیز اعطا می‌کردند (قلقشندی، ۴۲۶/۱۱).

آنچه در این میان اهمیت ویژه داشته، این بوده که بر خورداری از چنین پوششی با نوعی لذت کسب موقعیت برتر اجتماعی - سیاسی همراه بوده است؛ زیرا کسانی که

جامه طرازی برتن داشتند، به دید مردم از وابستگان خلیفه و حاکم، که قدرت در اطرافش تمرکز یافته بود، شمرده می‌شدند (هلال صابی، ۷۰).

کسی که امور طراز را برعهده داشت «صاحب الطراز» نامیده می‌شد که بر رنگ پارچه‌ها، تهیه مقرری برای بافندگان، فراهم ساختن وسایل بافندگی و نیز بر دوزندگی نظارت داشته است و شغل او مهم قلمداد می‌شده است (ابن خلدون، ۲۶۷).

باتوجه به اهمیت سیاسی - اجتماعی طراز نظارت بر آن یکی از مسؤولیت‌های مهم اداری محسوب می‌شده و جزء لازم و مکمل برنامه‌های حکومتی بوده است، از این رو چنین مسؤولیتی در عصر عباسیان به مقامات عالی رتبه محول می‌شد. به عنوان مثال هارون الرشید، که جعفر برمکی را برادر خطاب می‌کرد، امور برید، دارالضرب و دارالطراز را به وی سپرده بود (جهشیاری، ۲۰۴). همین خلیفه عباسی هنگامی که مأمون را بر امور خراسان گماشت به وی تأکید کرد که بر فعالیت کارگاه‌های طراز آنجا نظارت کافی داشته باشد (ازرقی، ۱۶۲/۱). در دوره فاطمیان نیز صاحب طراز از موقعیت ممتازی بر خوردار بوده، به قول مقریزی از میان ارباب عمائم و سیوف انتخاب می‌شده است (مقریزی، ۳۹۹/۲). در ایام ممالیک چنین مقامی به علمای اعلام سپرده می‌شد (قلقشندی، ۴۲۵/۱۱).

طراز به لحاظ سیاسی - اجتماعی خاصه از عهد عباسیان به بعد دارای اهمیت ویژه‌ای شد و مثل ضرب سکه و یا خواندن خطبه به عنوان یکی از نشانه‌های قدرت به شمار آمد. نحوه نظارت بر طراز نیز به گونه‌ای با دارالضرب مرتبط بوده است، چون که محصولات طراز همانند سکه، که نام خلیفه بر آن ضرب می‌شد، این نام بر آنها هم نقش می‌بست و نیز گاه در بافت جامه‌های طراز نخ‌هایی از طلا به کار می‌رفته است. ابن مماتی که در مصر عصر ایوبیان می‌زیسته، ضمن اشاره به ارتباط طراز با دارالضرب، می‌نویسد: برای آن که امور طراز به طور مطلوب انجام گیرد چهار مقام با عنوان ناظر، مشرف، شاهد، و عامل در اداره آن نقش داشتند (ابن مماتی، ۳۳۰).

یکی از نشانه‌های خلع ید حکام از قدرت این بود که نام آنان را از نوشته‌های طراز حذف کنند، یا دستور داده می‌شد که آنها بر روی طراز نقش نشوند، در واقع مثل این بود که سکه به نامشان ضرب ننمایند. بدین ترتیب در جریان رقابت‌ها و کشمکش‌های سیاسی، جناح پیروز نخستین اقدامی که انجام می‌داد حذف نام حکمران مغلوب از خطبه، سکه و طراز بوده است. برای مثال، هنگامی که مأمون در سال ۱۹۴ق برادرش امین پیروز شد نام وی را از سکه و طراز انداخت (ابن اثیر، ۵۳۰/۴؛ ابن تغری بردی، ۱۳۹/۲). یا زمانی که ابن طولون رابطه‌اش را با بغداد قطع کرد نام موفق، نایب السلطنه را در سال ۲۶۹ق از خطبه و طراز حذف کرد (ابن اثیر، ۵۳۰/۴).

باید افزود که هر گاه کسی به موقعیت سیاسی-اجتماعی ممتازی دست می‌یافت و یا به مقام مهمی منصوب می‌شد، نام وی بر طراز نقش می‌بست. از جمله سفاح در سال ۱۳۶ق دستور داد که عهدنامه ولایت را برای برادرش منصور بر طراز نویسند و همه بزرگان نیز آن را مهر نمایند (ابن اثیر ۱۵۳/۳). یا هنگامی که مأمون، امام رضا(ع) را به ولیعهدی برگزید، دستور داده شد که علم‌های سیاه برانداخته شوند و به جای آنها پرچم‌های سبز برافراشته گردند، و نام امام رضا(ع) بر درهم، دینار و طراز نقش شود (بیهقی، محمدبن حسین، ۱۹۱/۱). یا آن گاه که العزیز، خلیفه فاطمی، یعقوب بن کلس را به وزارت منصوب کرد، فرمان داد که نام وی بر طرازها نوشته شود (مقریزی، ۶/۲). همچنین به گفته بیهقی زمانی که سلطان محمود غزنوی، ابوالحسن عبدالجلیل را به ریاست نیشابور گماشت، امیرمحمود بر آن خط (فرمان) و طراز را نیز به حسنک داد...

(بیهقی، ابوالفضل، ۹۴۱/۳).

پوشش کعبه، که برای مسلمانان دارای محوریت دینی، سیاسی، و اجتماعی خاصی است، در دوره حیات اصطخری از بافته‌های طراز بوده است (اصطخری، ۹۲-۹۳). به نوشته ناصر خسرو، در دو موضع پوشش طرازی کعبه نوشته‌های منقوش به گونه‌ای بودند که به سبب این دو طراز ارتفاع کعبه به سه بخش تقسیم شده بود (ناصر خسرو،

۹۷-۹۸). در زمان فاطمیان کسوه کعبه در دارالطراز قاهره بافته می‌شده و تهیه آن برعهده مباشر ویژه‌ای بوده است. در تهیه این طراز از حریر مشکی استفاده می‌شده، و نوشته‌های آن برای آن‌که نمایان‌تر شوند، به رنگ سفید بر روی این زمینه مشکی منقوش می‌شدند. ضمن آن‌که به منظور تأمین هزینه این پوشش، در اطراف قاهره اراضی وقفی نیز اختصاص یافته بود (قلقشندی، ۵۷/۴).

در عصر ممالیک نیز طراز همچنان از جایگاه سیاسی-اجتماعی برخوردار بوده است. در این ایام که نظامی‌ها در امور سیاسی و اداره جامعه نقش برجسته‌ای داشتند، لباس رسمی آنان در دارالطراز تهیه می‌شده است. استیلمن برپایه مطالعات خود راجع به اسناد گنیزه^۱ می‌نویسد: در دوره ممالیک نیز حکمرانان به مناسبت‌های مختلف ردهایی را با عنوان خلعت به صاحب منصبان اعطا می‌کردند که به گونه‌ای خاص در دارالطراز تولید می‌شدند. برای مثال هنگامی کسی منصبی می‌یافت، با توجه به نوع مقام خلعت‌هایی با عناوینی از قبیل خلعة الوزارة، خلعة النيابة، خلعة الاستقرار و... به وی اعطا می‌شد. برای برکناری از منصب نیز ردای طرازی موسوم به خلعة العزل تدارک می‌شده است. اگر قرار بود مقامی در میان خاندانی باقی بماند، خلعتی به نام خلعة الاستمرار داده می‌شد. همچنین پس از خشنودی حاکمان از صاحب منصبی که پیشتر مسبب نارضایتی آنان شده بود، جامه طرازی به نام خلعة الرضا به وی اعطا می‌شده است (Stillman, Arab Dress, 56,70). بدین‌سان کاملاً دریافت می‌شود که طراز در تمدن اسلامی نقش سیاسی-اجتماعی برجسته‌ای داشته است. در واقع، بدان وسیله جایگاه اشخاص در ساختار حکومتی تعیین می‌گردیده، اندازه سهم آنان در قدرت و درجه نفوذشان در جامعه مشخص می‌شده است.

جایگاه اقتصادی طراز

یکی از جنبه‌های برجسته طراز این بوده که صرفاً نهادی سیاسی-اجتماعی قلمداد

نمی‌شده، بلکه پیوند استواری با اقتصاد داشته است به طوری که می‌توان گفت یکی از اقلام مهم تجاری و صادراتی مسلمانان بافته‌های طرازی بوده است. به نوشته ابن حوقل در شهرهای فارس علاوه بر این که طرازهای خاص سلطان تهیه می‌شده، جامه‌های گرانبهای طراز برای تجارت نیز تولید می‌گردیده که بازرگانان آنها را به مناطق دیگر صادر می‌کردند. از جمله در جنابه (گناوه) و فسا طرازهای پشمی تجارتمی بافته می‌شد، یا جهرم و توج (شهری نزدیک کازرون)، محصولات طراز داشته‌اند که جنس‌های مرغوب‌تر صادر می‌شده‌اند. همو بافته‌های طراز بم را به لحاظ کیفیت نظیر پارچه‌های عدنی و صنعایی دانسته است (ابن حوقل، ۲۹۹-۳۱۲). در توج طرازهای زیبا، زرکش، و زربافت تولید می‌شده که مردم خراسان علاقه خاصی به آنها داشتند (یاقوت، ۵۶/۲). در کارگاه طراز شوشتر نیز از دیبا جامه‌هایی گرانبها بافته می‌شده است (اصطخری، ۹۲-۹۳). مرو و نیشابور هم در ایران عصر عباسی از مراکز عمده تولید طراز بوده‌اند که این محصولات به جاهای دیگر نیز صادر می‌شده است (دیماندا، ۲۴۲). یکی از شهرهای صادر کننده پارچه طرازی، اصفهان بوده، چنان‌که همواره تجار برای خرید این‌گونه پارچه‌ها به این شهر می‌رفتند (ادریسی، ۶۷۷/۲). زنان نیز در این فعالیت اقتصادی سهیم بوده‌اند.

به گفته قزوینی مردم جرجانیه در صنایع خود ظریف کارند، زنان آنجا در دوزندگی و طرازبافی کارهایی ظریف می‌کرده‌اند (قزوینی، ۵۲۰).

به منظور اهمیت دادن به کیفیت بافته‌های طراز، در زمان آل بویه مراقبت‌هایی ویژه‌اعمال می‌شده است، از جمله مستخدمان و مشرفان دارالطرازاها ترغیب می‌شدند که بر نحوه تولید و کار صنعتگران از ابتدا تا انتها نظارت کافی داشته باشند تا فعالیت‌های مرتبط با طراز به روش رضایت بخش و پسندیده‌ای سامان یابد (قلقشندی، ۴۳/۱۰). بنا به نظر قلقشندی در ایران این دوره، همدان، استرآباد و دینور از مراکز عمده تولیدات طراز بوده. وی خاطر نشان کرده برای آن که امور طراز به نحو مطلوبی انتظام یابد

حکمرانان بویه‌ای دستور می‌دادند که مجلس مظالم علاوه بر دارالضرب و بازارها در دارالطرازاها نیز برپا شود (همو، ۱۶، ۴۲/۱۰). در ایران عصر سلجوقی هم توجه خاصی به بافته‌های طراز می‌شده و هم این که تولید آنها فقط برای مصرف داخلی نبوده بلکه این گونه پارچه‌ها به مناطق سواحل مدیترانه نیز صادر می‌شده است (اتینگهاوزن، ۵۰۵/۱). در همین دوره ناصر خسرو با اشاره به اهمیت اقتصادی طراز، گوید: «در اصفهان کوچه‌ای بود که آن را کو طراز می‌گفتند و در آن کوچه پنجاه کاروانسرای و در هریک بیاعان و حجره داران بسیار نشسته بودند» (ناصر خسرو، ۱۲۳).

شواهد تاریخی حاکی از آن است که صنعت طراز به ویژه در قلمرو فاطمیان از موقعیت و اعتبار قابل توجهی برخوردار بوده است. فاطمیان در مصر پنج مرکز عمده طراز در شهرهای اسکندریه، تنیس، دمياط، دبیق و فیوم داشتند (ابن مماتی، ۸۱؛ مقریزی، ۲۹۸/۲؛ ابن تغری بردی، ۲۷۶/۶؛ قلقشندی، ۴۷۲/۳).

در این سرزمین طرازهای نفیسی نیز در جزیره تونه تولید می‌شده که زبانزد همه بوده، به گونه‌ای که طرازهای با کیفیت عالی را به طراز تونه مثل می‌زدند (یاقوت، ۶۲/۲-۶۳). مصر خاصه در عصر فاطمیان و ایوبیان برای تهیه مواد اولیه دارالطرازاها به پرورش و تولید الیاف کتان معروف بوده است (ابن مماتی، ۲۵۸، ۲۶۱).

طراز در ایام دولت فاطمی دارای سازمان دهی و نظم خاصی شد و توسعه قابل توجهی یافت به طوری که بخش عمده‌ای از کالاهای تجارتنی از دارالطراز و دارالدیباچ فراهم می‌شد (مقریزی، ۲۷۳/۲). از آنجا که تولید محصولات طراز برای گروه‌های مختلف بوده، ابتدا آنها در جایی به نام دارالکسوه مرتب می‌شده است؛ از جمله در آنجا پوشاک زمستانی و تابستانی، زنانه و مردانه، لباس‌های دبیقی و جامه‌های خاص اشراف و بزرگان، و عمامه‌هایی که در دارالطراز با طلا تزیین شده بودند، از یکدیگر تفکیک می‌شدند (همو، ۲۹۲/۲). در این دوره طرازهای متنوعی از قبیل جامه‌های خسروانی،

دیباچ ملکی و مخمل تولید می‌شده که برخی نیز با طلا و نقره تزیین می‌گردیدند: «المطرزة بالذهب والفضة» (همو، ۳۰۴/۲).

قابل ذکر است که خزانه الکسوه (دارالکسوه) فاطمیان از دو خزانه تشکیل می‌شده: یکی خزانه الظاهره بوده و گاه از آن به خزانه الکبری تعبیر می‌شده، که خلیفه از آنجا لباس تشریفات و خلعت‌ها را به اطرافیان خود و دیگران اعطا می‌کرده است، دیگری خزانه الخاصه یا باطنه بوده که ویژه تهیه لباس برای خلفا و سلاطین بوده است (همو، ۲۹۲/۲، ۲۹۸، ۳۰۴؛ قلقشندی، ۴۹۰/۳، ۴۷۲).

از این طبقه‌بندی استیلمن تعبیر به طراز خاصه و عامه کرده و اشاره نموده که در طراز خاصه برای درباریان لباس تهیه می‌شده، حال آن که جامه‌های طراز عامه در دسترس عموم مردم قرار می‌گرفته که از این طریق درآمد قابل توجهی برای فاطمیان کسب می‌شده است (استیلمن، «Tiraz»، ۵۳۷/۱۰). در زمان مرابطین شهر المریه در اندلس دارای یکصد و هشت کارگاه طراز بود که در آنها پارچه‌های دیباچی، نسقلاطونی، اصفهانی، جرجانی و غیره بافته می‌شد و تجار برای خرید این گونه پارچه‌ها از جاهای مختلف عازم این شهر می‌شدند (ادریسی، ۵۶۲/۲). در عصر ایوبیان نیز طرازهای گوناگونی از قبیل زرکش بافته می‌شده، و برای فروش به محلی به نام خزانه العالیه حمل می‌شده است. در این ایام یکی از وظایف مهم ناظران دارالطرازها این بوده که در مورد انتقال تولیدات آنها از دارالطراز به خزانه العالیه مراقبت نمایند و بر فروش آنها نیز نظارت دقیق کنند (قلقشندی، ۹۴/۱۱، ۳۳۹).

در هر حال در حوزه تجارت مدیترانه، طرازهای زیبایی که در مصر بافته می‌شد، کالای گرانبهایی قلمداد می‌گردید خاصه آن که طبقات مرفه و اشراف از این گونه جامه‌ها در مراسم عروسی و سایر جشن‌ها استفاده می‌کردند. افزون بر این، همین طبقات طرح‌های مورد علاقه خود را به دارالطراز سفارش می‌دادند که نمونه‌هایی از این سفارشات در اسناد گنیزه ثبت شده است (Stillman, Arab Dress, 132). نظر به اهمیت

اقتصادی طراز بوده که ابن مماتی دارالطراز را در ردیف دارالعیار و دارالضرب ذکر کرده و همو یادآوری نموده که محصولات طرازی مصر از جاهای دیگر نفیس تر و گرانیهاتر بوده است (ابن مماتی، ۸۱، ۳۰۸).

بازار گسترده به بافندگان و هنرمندان طراز فرصت و امکانات بیشتری می داد تا با ابتکار خود تولیداتی با طرح‌های جالب توجه را به بازار عرضه کنند که می توان گفت این تفکر خلاق عامل تحرک بخش مهمی در صدور محصولات طراز بوده است. این تولیدات نه فقط در قلمرو مسلمانان بلکه در اروپا نیز مشتری‌های فراوانی داشتند؛ قطعاتی از آنها باقی مانده نشان می دهند قدیسان و روحانیان از پارچه‌های طراز برای پوشش استفاده می کرده‌اند. اسناد برجای مانده از گنیزه قاهره حاکی از آن است که اسپانیای اسلامی از صادرکنندگان عمده این پارچه‌ها بوده، به ویژه شهر المریه که لنگرگاه مهم کشتی‌های تجاری به شمار می آمده، مناسبات گسترده‌ای نیز با اروپا و جهان اسلام داشته است. این شهر در عصر اسلامی به داشتن بیش از هشتصد ماشین بافندگی برای بافتن پارچه‌های نفیس به خود مباحثات می کرد. نقش‌ها و نوشته‌های این بافته‌ها گویای آنند که منشأ آنها طرح‌ها و مضامین شرقی بوده، بافندگان آنها عنایت خاصی به طرازهای اصفهان، گرگان و بغداد داشته‌اند؛ به ویژه آن که نوشته‌های این پارچه‌ها همانند عبارات طرازهای بغداد بوده است (اتینگهاوزن، ۱۸۹/۱-۱۹۰).

علاوه بر المریه، دیگر مراکز عمده بافت طراز در اندلس شهرهای مالقه، اشبیلیه، مرسیه و غرناطه بودند. طرازهای این دیار غالباً از حریر بافته می شدند که مسلمانان آنجا از سده ۴ق/۱۰م در سطح وسیعی به پرورش کرم ابریشم روی آوردند و طرازهای نفیس و زیبایی را به مناطق اسلامی و غرب مسیحی صادر می کردند (محمد حسن، ۳۸۹).

از آنجا که ثروت در فعالیت‌های اقتصادی تأثیر فراوان دارد رونق این گونه کارهای تولیدی در میان مسلمانان بیانگر آن است که آنان جوامع ثروتمندی داشته‌اند.

همچنین در تعالیم اسلامی تأکید زیادی بر کار و فعالیت تولیدی شده که آن نیز در توسعه و نظم اقتصادی اثر قابل توجهی داشته است. وانگهی این پویایی اقتصادی خاطر نشان می‌کند که جامعه اسلامی در زمینه پیشرفت علوم و فنون دارای برجستگی خاصی بوده است.

کارکرد رسانه ای - تبلیغی طراز

در زمان‌های قدیم عملکرد رسانه‌ها چه به صورت ارتباط‌های شفاهی و یا کتبی غالباً به منظور روشن کردن افکار عمومی انجام نمی‌شده، بلکه می‌توان گفت تکنیکی برای نظارت‌های اجتماعی بوده است چون که محتوای اخبار به گونه‌ای وابستگی عمومی را به مرکز قدرت منعکس می‌کرد. در همین جهت است که ابن خلدون می‌نویسد: سلاطین اسلامی برای این که عظمت و ابهت خود را به دیگران نشان دهند، اسامی و علامات خاص خویش را در طرازی که از حریر و دیباچ بافته می‌شد، نقش می‌کردند (ابن خلدون، ۲۶۶-۲۶۷).

در گذشته‌های دور چنین پنداشته می‌شد که اقتدار سیاسی با نیروهای ناپیدا ارتباط دارد. در عهد عتیق به انتخاب، انتصاب و حتی هلاکت فرمانروایان توسط خداوند اشاره‌هایی شده است. مسیحیت نیز باور به نظریه خاستگاه الهی قدرت حاکم را تقویت کرد؛ بدین ترتیب آموزش‌های عهد عتیق و کلیسای مسیحی بر حوزه اندیشه سیاسی سده‌های میانه تأثیر گذاشت و این نظریه بیشتر مورد تأکید فرمانروایان قرار گرفت (عالم، ۱۶۴-۱۶۵). بر همین اساس شاید مهم‌ترین پیامی که در طرازها انعکاس می‌یافت این بود که خداوند دولت را مقدر و مستقر کرده، فرمانروا نماینده خدا است و مردم باید از اوامر وی اطاعت کنند و او را حرمت گذارند. در این جهان هیچ کس فراتر از فرمانروا نیست، فرمان او قانون است و همه اعمال وی به حق است؛ بدین سان سرپیچی از دستور فرمانروا مخالفت با اراده الهی به شمار می‌آمده و گناه تلقی می‌شده

است. به طور کلی از طریق نوشته‌های طراز، که مضامین آنها در شرق و غرب جهان اسلام تقریباً مشابه هم بوده، عمدتاً احساس وفاداری به فرمانروا القا و تقدیس می‌شده است. از جمله بر پارچه طرازی که از اسپانیای اسلامی قرن ۴ ق/۱۰م برجای مانده، این عبارت نقش شده است: «البركة من الله واليمن والدوام للخليفة الامام عبدالله هشام المؤيد بالله امير المؤمنين» (Grohmann, 9/249; محمدحسن، ۳۸۹). همچنین قطعه‌ای از جامه طرازی عصر فاطمیان در موزه قاهره نگهداری شده که در آن «بسم الله الرحمن الرحيم، نصر من الله لعبد، الحاکم بالله امير المؤمنين صلوة الله عليه» منقوش شده است (محمدحسن، ۳۵۱). یا نوشته طراز تولید شده در قلمرو آل بویه این گونه است: «العز والاقبال لملك الملوك بهاء الدولة و ضياء المله و غياث الامه ابونصر عضد الدولة و تاج الملة طال عمره» (Grohmann, 9/249).

گرچه به نظر می‌آید که مضمون عبارت طراز اخیر از بقیه متفاوت است، اما می‌توان گفت محتوای اغلب پیام‌های منقوش در طرازا در جهت یک یا دو فکر غالب در جهان اسلام بوده است: نیروی الهی و اقتدار مطلق فرمانروا؛ از سویی آیات قرآن، ادعیه، مضامین پرهیزکارانه و اشاره‌های عرفانی دیده می‌شود و از سوی دیگر نام‌ها و عناوین سلطان، کارهایش و تمجید از او به چشم می‌خورد (سواژه، ۶۹). نمونه‌ای از عبارت قرآنی در طرازی بافته شده که در یکی از دیرهای شهر بُرغش اسپانیا نگهداری می‌شود؛ در بخش بالایی آن، «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم» و «بسم الله الرحمن الرحيم» نقش شده، در وسط آن، «يا ايها الذين آمنوا هل ادلكم على تجارة تنجيكم من عذاب اليم» آمده، در سمت چپ آن، «ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون يغفر لكم ذنوبكم و يدخلكم» بافته شده و در قسمت پایینی آن، «تجری من تحتها الانهار و مساكن طيبه فى جنات عدن» منقوش است (محمدحسن، ۳۹۲). در موردی از طراز دوره ایوبی این عبارت دعایی بافته شده است: «العز الدائم و الاقبال، سعادة مؤبدة و نعمة مخلدة» (همو، ۳۶۵).

گاه در طراز علاوه بر دعا برای حاکم، نام شهر واسم کسی که طراز را بافته بود نیز نقش می‌شده است. به منظور آن که پیام رساتر شود در زمینه سفید عبارات با رنگ قرمز بافته می‌شدند. به عنوان مثال طرازی از تولیدات شهر مرو در موزه قاهره نگهداری شده که در آن چنین عبارتی منقوش است: «بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله سعادة للخليفة احمد الامام المعتمد على الله امير المؤمنين ايدالله ما امر بعمله المعتضد بالله بطراز الخاصه بمرو سنة ثمان سبعين مئتين سهل بن شاذان» (همو، ۳۷۱). موردی دیگر مربوط به طراز شهر نیشابور است که در آن بارنگ سیاه بر زمینه‌ای سفید این مضامین بافته شده‌اند: «بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين بركة من الله و سعادة للخليفة جعفر الامام المقتدر بالله امير المؤمنين اطال الله بقاءه ما امر بعمله في طراز الخاصة بنيسابور على يد العباس بن الحسن وزير امير المؤمنين ايدالله سنة خمس تسعين مئتين» (همو، ۳۷۲).

با توجه به کارکرد رسانه‌ای - تبلیغی طراز بود که عبارات‌ها بایستی در قسمت برجسته و ظاهری لباس نقش می‌شدند و به رنگ مخالف رنگ پارچه بافته می‌شدند تا رساتر باشند و بهتر در معرض دید قرار گیرند (قلقشندی، ۷/۴). این نوشته‌ها که عمدتاً نقش تبلیغی داشتند، متضمن منافع زیادی برای حاکمان بودند، از جمله در جهت تقویت اقتدار آنان تأثیرات قابل توجهی داشتند. شاید به لحاظ همین منافع بوده که در عصر فاطمیان، افزون بر فرمانروایان، اشراف و قشرهای مرفه جامعه نیز به دارالطراز سفارش می‌دادند که کنبه یا عناوین افتخاری خویش را بر روی پارچه‌ها نقش کنند تا بدین وسیله آنها را به اطلاع عموم برسانند (Grohmann, "Tiraz" 10/537).

همان گونه که گذشت مضامین عبارات و پیام‌های منقوش در طرازها غالباً به گونه‌ای بودند که از طریق آنها نوعی وابستگی عمومی به قدرت مرکزی، القا و یا ترغیب می‌شده است. نساجان مسلمان چنین مضامینی را در طرازهای برخی از حاکمان مسیحی نیز اعمال می‌کردند. برای مثال موردی از دوره روجر دوم، حاکم صقلیه

(سیسپیل)، در شهر پالرمو با این عبارات برجای مانده است: «مما عمل للخزانة الملكية المعمورة بالسعد والاجلال والمجد والكمال والطول الافضال والقبول والاقبال والسماحة والجلال والفخر والجمال و بلوغ الاماني والآمال و طيب الايام والليالي بلازوال ولاانتقال بالعز والدعاية والحفظ والحماية والسعد والسلامة والنصر والكفايه بمدينه صقلية سنه ثمان و عشرين و خمس مائة» (محمدحسن، ۳۶۰).

قابل ذکر است در دوره عباسیان کاتبان و منشیان ایرانی، که از فرهنگ و ادب ممتازی برخوردار بودند، در اداره امور جامعه نقش برجسته‌ای برعهده داشتند. اینان گاه اهتمام می‌ورزیدند که مضامین فرهنگ ایرانی را از طریق درج در طراز منتشر سازند؛ از جمله ابوالعتاهیه، از موالی ایرانی و شاعر ایام مهدی، خلیفه عباسی، به مناسبت فرارسیدن سال نو ایرانی یا همان نوروز شعری را سرود که بخش‌هایی از آن را در حاشیه‌های طراز نقش کردند (ابن خلکان، ۲۲۰/۱). ادیب و شاعر که در نوشته‌هایش سعی کرده مردم عصر خود را به سوی سلیقه پسندیده و فرهنگ مطلوب ترغیب نماید، بخشی از کتاب خویش را به «ذیول الاقمصه والاعلام و طُرُز الارديّة» اختصاص داده. وی در آن به نوشته‌های طرازی که حاوی مضامین رسانه‌ای - تبلیغی بوده، اشاره کرده است (الوشاء، ۲۵۲-۲۵۵).

بدین ترتیب در تمدن اسلامی از طراز به عنوان یک وسیله ارتباطی و رسانه‌ای استفاده می‌شده، چنانکه خاقانی شروانی در سده ششم هجری در بیتی نقش رسانه‌ای طراز را این گونه خاطر نشان کرده است:

میر رئیس عالم عادل شود طراز هر حله را بافته در ششتر سخاش

(خاقانی، ۲۳۱).

نساجان برای جلب توجه بیشتر، نوشته‌های طراز را با زیبایی و هنرمندی خاصی بر روی پارچه‌ها نقش می‌کردند که در مورد این هنرنمایی، ظهیری سمرقندی چنین گوید: «دست نساج طبیعت در طرازخانه روزگار از برای عروس نوبهار دیبای هفت

رنگ می‌بافد و خیاط دهر خُله ملوّن و ردای منقّش می‌طرازد» (ظهیری، ۱۳۵). همچنین اسدی طوسی زیباسازی شهر را به هنرنمایی کارگاه طراز این گونه تشبیه کرده است: همه شهر از آذین ودیبا و ساز بیاراست چون کارگاه طراز (اسدی طوسی، ۲۷۴)

در هر حال نوشته‌های طراز جایگاه ویژه‌ای نیز در هنر اسلامی دارند که بررسی آن مجال دیگری می‌طلبد.

کتابشناسی

- ابن ابی اصیبعه، احمد بن قاسم، *عیون الانباء فی طبقات الاطباء*، به کوشش نزار رضا، بیروت، دارمکتبه الحیاء، ۱۹۶۵ م.
- ابن اثیر، علی بن ابی المکرّم، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی‌تا.
- ابن تغری بردی، جمال الدین یوسف، *النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره*، قاهره، بی‌نا، بی‌تا.
- ابن حوقل، ابی القاسم، *صورة الارض*، بیروت، دارصادر، بی‌تا.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، *مقدمه*، بیروت، مؤسسه‌الاعلمی للمطبوعات، بی‌تا.
- ابن خلکان، احمد بن محمد، *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، به کوشش احسان عباس، بیروت، دارصادر، بی‌تا.
- ابن مماتی، اسعد، *کتاب قوانین الدواوین*، به کوشش عزیزسوریال عطیه، قاهره، مکتبه مدبولی، ۱۹۹۱ م.
- اتینگهاوزن، ریچارد و گرابر، الگ، *هنر و معماری اسلامی*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۱.
- ادریسی، ابو عبدالله محمد، *نزهة المشتاق فی اختراق الافاق*، بیروت، ۱۴۰۹ ق.
- ازرقی، ابی الولید محمد بن عبدالله، *اخبارمکه المشرفه*، بیروت، بی‌نا، بی‌تا.

- اسدی طوسی، ابونصر علی بن محمد، *گرشاسب نامه*، به کوشش حبیب یغمایی، تهران، چاپخانه بروخیم، ۱۳۱۷.
- اصطخری، ابراهیم بن محمد الفارسی، *مسالك و ممالك*، تهران، انتشارات صدر، بی تا.
- اصفهانى، حمزه بن حسن، *تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء*، بیروت، دارمکتبه الحیاة، بی تا.
- اوبهی هروی، حافظ سلطانعلی، *فرهنگ تحفة الاحباب*، به کوشش فریدون تقی زاده طوسی و نصرت الزمان ریاضی هروی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، *تاریخ بیهقی*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، سعدی، ۱۳۶۸.
- بیهقی، شیخ ابراهیم بن محمد، *المحاسن والمساوی*، بیروت، دارصادر، ۱۹۶۰م.
- جهشیاری، محمد بن عبدوس، *کتاب الوزراء والکتاب*، به کوشش مصطفی السقا، ابراهیم الابیاری، عبدالحفیظ شلبی، قاهره، بی تا.
- خاقانی شروانی، *دیوان خاقانی*، به کوشش میرجلال الدین کزازی، تهران نشر مرکز، ۱۳۷۵.
- دوزی، رینهارت، *فرهنگ البسه مسلمانان*، ترجمه حسینعلی هروی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.
- دهخدا، علی اکبر، *لغتنامه دهخدا*، زیر نظر محمد معین، تهران، ۱۳۳۷.
- دیماند، س.م.، *راهنمای صنایع اسلامی*، ترجمه عبدالله فریار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- زیبیدی، محمد مرتضی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دارصادر، ۱۹۶۶م.
- سواژه، ژان، *مدخل تاریخ شرق اسلامی*، ترجمه نوش آفرین انصاری، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶.

- السیدادی شیر، *معجم الالفاظ الفارسیة المعربة*، بیروت، مكتبة لبنان، ۱۹۸۰م.
- شاد، محمدپادشاه، *فرهنگ آندراج*، تهران، انتشارات خیام، ۱۳۳۶.
- ظهیری سمرقندی، محمدبن علی، *سندباد نامه*، به کوشش احمدآتش، تهران، چاپ فروزان، ۱۳۶۲.
- عالم، عبدالرحمن، *بنیادهای علم سیاست*، تهران، نشرنی، ۱۳۸۳.
- قزوینی، زکریابن محمد، *آثار البلاد و اخبار العباد*، بیروت، دارصادر، ۱۹۶۰م.
- قلقشندی، احمد بن علی، *صبح الاعشی فی صناعة الانشاء*، قاهره، بی نا، بی تا.
- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید*، ترجمه فاضل خان همدانی، ویلیام گلن - هنری مرتن، تهران، اساطیر، ۱۳۸۰.
- کریستن سن، آرتور، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۵.
- کنیگ، ساموئل، *جامعه شناسی*، ترجمه مشفق همدانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۶.
- محمدحسن، زکی، *فنون الاسلام*، بیروت، دار الرائد العربی، ۱۹۸۱م.
- مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب ومعادن الجوهر*، به کوشش عبدالامیر مهنا، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۹۱م.
- مقریزی، احمدبن علی، *کتاب المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار المعروف بالخطط المقریزیه*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۸م.
- ناصر خسرو، حمیدالدین ناصر بن خسرو قبادیانی مروزی، *سفرنامه*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، زوار، ۱۳۳۵.
- وشاء، محمدبن اسحاق، *الموشی او الظرف والظرفاء*، بیروت، دارصادر، ۱۹۶۵م.
- یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله، *معجم البلدان*، بیروت، دارصادر، بی تا.

Grohmann, «Tiraz». *The Encyclopaedia of Islam*, First edition (EI¹,1913-1931), Brill.

Stillman, Y.K, «TIRAZ» , *EI*² New edition ,Brill, 1991.

Stillman,Y.K.,*Arab Dress from The Dawn of Islam to Modern Times*, Brill,2000

مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ، سال چهل و دوم، شماره پیاپی ۸۴،
بهار و تابستان ۱۳۸۹، ص ۱۴۰-۱۲۳

بررسی کتاب مفقود معالم العترة النبویه جنابذی (د ۶۱۱) *

دکتر منصور داداش نژاد

عضو هیأت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

Email: m.dadash@yahoo.com

چکیده

تاریخ نویسی اهل سنت در موضوع زندگانی ائمه اطهار(ع)، هم پای شیعیان آغاز شده و پیوسته استمرار داشته است. سیر تطور این جریان که به تناسب تغییرات فرهنگی جهان اسلام فراز و فرود داشته، نیازمند بررسی‌های جدی است. این مقاله صرف نظر از پرداختن به مباحثی مانند چرایی، چگونگی و بستر تولید این نوشته‌ها، درصدد است به صورت موردی، کتاب مفقود و کمتر شناخته شده معالم العترة النبویه جنابذی، دانشمند سنی مذهب قرن ششم، را بررسی کند. اکثر گزارش‌های کتاب جنابذی به کتاب کشف الغمة فی معرفة الائمة اربلی (د. ۶۹۲) دانشمند معتبر شیعی مذهب، راه یافته است. تاریخ‌نگاری جنابذی و جایگاه وی در منابع بعدی، در این مقاله بررسی شده است تا فضای روشن‌تری از تأثیر متقابل تأثر منابع شیعی و اهل سنت به دست آید.

کلید واژه‌ها: جنابذی، معالم العترة، تاریخ‌نگاری

* . تاریخ وصول: ۱۳۸۹/۰۳/۰۸؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۸۹/۰۸/۱۰.

مقدمه

دانشمندان اهل سنت به گونه‌های مختلف به زندگانی دوازده امام شیعیان پرداخته، آثاری در این زمینه تدوین کرده‌اند. این آثار برخی مستقل‌اند و موضوع اصلی آنها شرح حال، تاریخ و مناقب ائمه است و برخی دیگر به‌گونه غیر مستقل به زندگی امامان پرداخته‌اند. بررسی کتاب‌های حدیثی، تراجم و تاریخ اهل سنت، نشانگر آن است که شرح حال تعدادی از ائمه در این کتاب‌ها درج شده است. کتاب‌های حدیثی که بابی را به فضایل و مناقب اصحاب رسول خدا اختصاص داده‌اند، مناقب امام علی(ع)، امام حسن(ع)، امام حسین(ع) و فاطمه زهرا(س) را نوشته‌اند. کتاب‌های تراجم نیز که با تکیه بر شرح حال محدثان و حاملان معارف نبوی تدوین شده، در بر دارنده شرح حال شش امام اول شیعیان می‌باشد. کتاب‌های تاریخی نیز به تناسب حضور سه امام اول و امام هشتم در حوادث تاریخی، آگاهی‌ها و اخبار مربوط به ایشان را منعکس کرده‌اند.

علاوه بر نوشته‌های بالا که به گونه غیر مستقل به شرح حال ائمه پرداخته‌اند، دانشمندان اهل سنت از قدیم کتاب‌هایی را مستقلاً در موضوع تاریخ و مناقب اهل بیت و امامان شیعه تدوین کرده‌اند که از جمله قدیم‌ترین این کتاب‌ها که باقی مانده *الذریة الطاهره* دولابی(د ۳۱۰) و *مناقب الامام علی بن ابی طالب(ع)*، ابن مغزلی(د ۴۸۳) است. بعدها این نوشته‌ها توسعه یافت به گونه‌ای که در قرن ششم حجم قابل توجهی یافت و گاه منابع شیعی را زیر تأثیر قرار داد و آنها را وام دار خویش ساخت. یکی از کتاب‌هایی که در این قرن تدوین شده، کتاب *مفقود معالم العترة النبویة* جنابذی است که به شرح حال و مناقب ائمه اطهار پرداخته است. در این نوشتار به منظور به دست دادن نمونه‌ای از تاریخ نگاری اهل سنت در موضوع زندگانی ائمه به بررسی این کتاب بر اساس موارد برجای مانده از آن در لابلای کتاب‌های بعدی پرداخته‌ایم.

شرح حال جنابذی

نام و نسب نویسنده *معالم العترة النبویة*، چنین ثبت شده است: عبد العزیز بن محمود بن

مبارک جنابذی، کینه‌اش ابومحمد و لقبش تقی‌الدین بود و به ابن اخضر بزّاز شهرت داشت. خاستگاه او جنابذ (=گناباد) بود^۱، اما در بغداد به سال ۵۲۴ زاده شد و در همان جا بالید. یاقوت محل سکونت وی را در شرق بغداد می‌نویسد (یاقوت حموی، ۱۶۵/۲). جنابذی ۸۷ سال عمر کرد و در سال ۶۱۱ ق در بغداد درگذشت (ابن اثیر، ۳۰۵/۱۲). ذهبی با تعبیر مُعَمَّر از او یاد کرده است (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۳۱/۲۲؛ همو، تاریخ الاسلام، ۷۴/۴۴).

شاگردان وی مانند ابن دبیتی (د ۶۳۷)، ابن نجّار (د ۶۴۳) - که هر دو ذیلی بر تاریخ بغداد نوشته‌اند - و یاقوت حموی (د ۶۲۶) در معجم البلدان شرح حال وی را نوشته‌اند. ابن دبیتی گزارشی از فعالیت‌های علمی وی را به دست داده و او را شیخی ثقه و مُکثر معرفی کرده است که از کودکی در پی استفاده علمی از مشایخ بود (ابن دبیتی، ۱۳۷/۴ - ۱۳۹). به نوشته ابن دبیتی او به اندازه‌ای در این عرصه فعال بود که در میان هم‌تایان خود، بیشترین سماع را داشت و به مدت شصت سال پیوسته در صدد نقل روایت و جمع حدیث بود. ذهبی از او با عنوان «حافظ عراق» یاد می‌کند و می‌نویسد که به دانش حدیث عنایت تام داشت (ذهبی، تاریخ الاسلام، ۷۴/۴۴). جنابذی خط نیکویی داشت و کتاب‌های بسیاری را به خط خود استنساخ کرد (ابن مفلح، ۱۸۲/۲). او در مسجد جامع القصر بغداد حدیث تدریس می‌کرد و طی سالیان متمادی شاگردان بسیاری در همین مکان از او حدیث آموختند. شاگرد دیگر جنابذی، ابن نجار نیز شرح حال او را نوشته که اینک موجود نیست و از جمله بخش‌های مفقود ذیل ابن نجار بر تاریخ بغداد است، اما گزارش آن در کتاب‌های دیگر مانند طبقات الحنابلة ابن رجب (کتاب الذیل علی طبقات الحنابلة، ۷۹/۴) و تاریخ الاسلام ذهبی (ذهبی، ۷۵/۴۴) آمده است.

۱. گناباد، شهری در خراسان که از باختر به تون (فردوس) و از شمال به تربت حیدریه و از خاور به بخش رشتخوار و از جنوب به قاین محدود است.

از جمله مشایخ جنابذی، ابوبکر محمد بن عبد الباقي انصاری، ابوالبركات عبد الوهاب بن مبارك انماطی، ابو محمد عبد الجبار بن احمد بن توبه، ابو منصور محمد بن عبد الملك بن خيرون، ابو سعد احمد بن محمد بغدادی بوده‌اند. او شاگردان بسیاری داشته که از وی مطالبی را نقل کرده‌اند مانند ابن دبیثی، ابن نقطه، ابن نجار، برزالی و فرزندش علی بن عبد العزیز جنابذی (ذهبی، تاریخ الاسلام، ۷۵/۴۴).

مذهب

جنابذی به لحاظ مذهبی، حنبلی مذهب بود و یاقوت حموی شاگرد وی، او را متعصب در مذهب احمد بن حنبل معرفی می‌کند (یاقوت حموی، ۱۶۵/۲). ابن رجب (د ۷۹۵)، نیز در ذیل بر طبقات الحنابله که در صدد معرفی حنبلی مذهب است، شرح حال نسبتاً بلندی از وی نوشته است (ابن رجب، ۷۹/۴). شیخ آقابزرگ در *الذریعه* برای کتاب *معالم العتره النبویه* عنوانی قرار داده است و بر این که نویسنده آن حنبلی مذهب است تصریح می‌کند؛ با این حال می‌نویسد کتاب *معالم العتره* را باید از کتاب‌های شیعیان دانست، زیرا در آن، حقایق بیان و از تعصب اجتناب شده است (آقا بزرگ، ۲۰۱/۲۱). رجالیان اهل سنت او را ثقه و صالح معرفی کرده‌اند (ذهبی، *تذکره الحفاظ*، ۱۱۸/۴).

کتابها

شاگردان وی مانند ابن نجار و ابن دبیثی اظهار کرده‌اند که وی بسیار پی‌گیر نقل و جمع حدیث بوده، کتاب‌ها و اجزای بسیاری در اختیار داشته و در این راه هزینه بسیاری نیز صرف کرده است. همچنین درباره او می‌نویسند که در آن عصر وی در کثرت مسموعات سرآمد همگان بود و شناخت کامل و کافی نسبت به مشایخ حدیث داشت. او به عنوان حافظ عراق در عصر خویش شناخته می‌شود که در زمینه‌های گوناگون دست به تدوین کتاب زد. صفدی می‌نویسد که وی دارای تصانیف مفید بود و حلقه درسی در جامع القصر (در بغداد) داشت (صفدی، ۵۵۸/۱۸).

کتاب‌هایی که از وی به جا مانده عبارت است از: تنبیه اللیب و تلقیح فهم المریب فی تحقیق أوهام الخطیب، المقصد الارشد فی ذکر من روی عن الامام احمد، تلخیص وصف الأسماء فی اختصار الرسم و الترتیب (کخاله ۲۶۲/۵)، الإصابه فی ذکر الصحابه و أبناء الصحابه، فضائل شعبان، طرق جزء الحسن بن عرفه.

نویسندگان اهل سنت مانند ابن دبیثی و ابن نجار که با جنابذی آشنا بوده؛ شرح حال وی را نوشته و از کتاب‌های وی یاد کرده‌اند، متأسفانه از کتاب معالم العترة النبویه یاد نکرده‌اند. حاجی خلیفه در کشف الظنون از این کتاب جنابذی نام برده و نام آن را چنین نوشته است: معالم العترة النبویه و معارف اهل البيت الفاطمیه (حاجی خلیفه، ۱۷۲۶/۲). اسماعیل پاشا در هدیه العارفين اظهار داشته که یاقوت حموی این کتاب را از تألیفات جنابذی شمرده است (اسماعیل پاشا بغدادی، ۵۷۹/۱)، اما در معجم البلدان از این کتاب جنابذی یاد نشده، تنها بر این نکته که وی در زمینه حدیث مصنفات نیکویی داشته تصریح شده است (یاقوت حموی، ۱۶۵/۲). در معجم الادباء نیز شرح حالی برای او ثبت نشده است.

دو تن از نویسندگان پس از جنابذی که عبارتند از اربلی (د ۶۹۲ ق) و سمهودی (د ۹۱۱ ق)، ضمن استفاده از کتاب وی از عنوان نوشته او نیز یاد کرده‌اند. اربلی نام کامل کتاب را در کشف الغمه چنین یاد کرده است: معالم العترة النبویه العلییه و معارف أئمة أهل البيت الفاطمیه العلوییه (اربلی، ۴۲۷/۱). سمهودی نیز در جواهر العقدين چندین بار از این کتاب با دو تعبیر معالم العترة النبویه (سمهودی، ۱۱/۲-۱۲) یا معالم العترة الطاهره یاد می‌کند (همو، ۳۵۶/۳، ۴۱۵). آقا بزرگ در الذریعه، عنوان کتاب وی را چنین ثبت کرده است: معالم العترة النبویه العلییه و معارف الائمه من أهل البيت الفاطمیه العلوییه (آقا بزرگ، ۲۰۰/۲۱).

اهمیت و جایگاه کتاب

به نظر می‌رسد نویسندگان پس از جنابذی از این کتاب استقبال کافی نکرده‌اند.

نویسندگان اهل سنت مانند محمد بن طلحة شافعی (د ۶۵۲ ق) نویسنده *مطالب السؤل*؛ سبط بن جوزی (د ۶۵۴ ق)، نویسنده *تذکرة النحواص*؛ محب طبری (د. ۶۹۴ ق)، نویسنده *ذخائر العقبی*؛ زرنندی (د ۷۵۷ ق)، نویسنده *معارج الوصول و جزری* (د ۸۸۳ ق) نویسنده *اسنی المطالب* که در زمینه تاریخ و زندگانی ائمه کتاب نوشته‌اند، از این کتاب بهره‌ای نبرده‌اند. جنابذی در پایتخت جهان اسلام یعنی بغداد می‌زیست (نه شهری دور افتاده از مبادلات فرهنگی)، بنابراین شرایط رواج کتابش موجود بوده است. ممکن است این کتاب در شمار آخرین فعالیت‌های فرهنگی وی بوده که فرصت رواج گسترده آن در زمان حیات نویسنده فراهم نیامده است، به گونه‌ای که حتی نزدیکترین شاگردان وی از این کتاب یاد نکرده‌اند.

جنابذی از جمله کسانی بوده که شاگردان شیعی مذهب نیز داشته است. دو تن از این شاگردان عبارتند از: یحیی بن احمد حلی (۶۰۱-۶۸۹ ق) نویسنده *الجامع للشرایع* که در ایام طفولیت از جنابذی سماع کرده است (سیوطی، ۳۳۱/۲) و سید جلال الدین عبد الحمید بن فخر موسوی حایری (د ۶۸۴ ق) (ذهبی، *تاریخ الاسلام*، ۱۸۶/۵۱)، اما این دو دانشمند شیعی نیز واسطه نقل و پراکندن کتاب *معالم العترة النبویة* نبوده‌اند. علی‌رغم این که اربلی به واسطه سید جلال الدین موسوی مواردی را از جنابذی نقل می‌کند و می‌نویسد که اجازه روایت از جنابذی را سید جلال الدین به وی داده است (اربلی، ۳۵۳/۱، ۴۹۷)، ولی این موارد از کتاب *معالم العترة النبویة* نیست بلکه منقول از منابع دیگر است.

در میان نویسندگان شیعی پس از جنابذی، تنها اربلی که یک تا ده سال پس از وی به دنیا آمده و فاصله زمانی زیادی با وی نداشته، این کتاب را در اختیار داشته و مواردی از آن نقل کرده است. دیگر نویسندگان شیعی که روایات جنابذی را نقل نموده‌اند همه به واسطه *کشف الغم* اربلی است. در میان دانشمندان اهل سنت نیز سهمودی (د ۹۱۱ ق) این کتاب را در اختیار داشته و مواردی از آن نقل نموده است.

برخی نویسندگان بعدی اهل سنت نیز به واسطه سمهودی از جنابذی نقل کرده‌اند. موارد استفاده از معالم العترة جنابذی در منابع بعدی، در دو دسته منابع شیعی و منابع اهل سنت عرضه می‌شود:

منابع شیعی

۱. اربلی (د ۶۹۲ ق)، در کشف الغمه: اربلی کتاب جنابذی را در اختیار داشته و آن را به اجازه تاریخ نگار شهیر تاج الدین علی بن انجب بن ساعی شافعی (د ۶۷۴ ق) و او از مصنف کتاب یعنی جنابذی نقل کرده است (اربلی، ۱/۲۷۴؛ ذهبی تصریح می‌کند که ابن ساعی راوی از ابن اخضر بوده است: (ذهبی، تاریخ الاسلام، ۱۶۱/۵۰). اربلی در کشف الغمه روایات جنابذی را معمولاً یکجا و پشت سر هم در قسمت مربوط به هر امام آورده است که در برخی موارد حجم آن به چندین صفحه می‌رسد. نقل طولانی از جنابذی، اربلی را واداشته، برای آگاهی دادن به خواننده، در پایان هر نقل، تصریح کند که پایان مطالب نقل شده از جنابذی کجاست تا خواننده دچار اشتباه نشود (اربلی، ۲/۶۴۴). چنان که اربلی خود می‌گوید، گاه عین عبارت جنابذی را نقل نکرده، بلکه آن را مختصر کرده است (همو، ۱/۴۸۳). حجم مطالب نقل شده از جنابذی در کشف الغمه حدود شصت صفحه است. نقل اربلی از جنابذی به اندازه‌ای چشمگیر بوده که نویسندگان بعدی مانند شیخ عباس قمی (د ۱۳۵۹ ق)، هنگام یادکرد از جنابذی، تأکید می‌کنند که مطالب وی مورد استفاده بسیار اربلی قرار گرفته است (قمی، ۱/۲۰۹). کتاب معالم العترة به صورت مسند بوده است، اما اربلی تنها یک یا دو نام از ابتدای سند را نقل کرده و از آوردن سند کامل پرهیز کرده است. البته اربلی گاه مواردی که جنابذی مسند مطلب را به صورت نقل نموده، یاد کرده و تصریح نموده که آن نقل به صورت مرفوع است (اربلی، ۱/۴۷۹) و در مواردی که مسند بوده ضمن حذف پاره‌ای از سند با آوردن تعبیر «باسناد...» مسند بودن روایت را یادآور گشته است. نویسندگان دیگری که مطالب جنابذی را به واسطه اربلی نقل کرده‌اند عبارتند از:

- ابن صباغ مالکی (د ۸۵۵ ق)، در *الفصول المهمة*، ۸ مورد از جنابذی نقل کرده است. موارد نقل شده همان مواردی است که اربلی از کتاب *معالم العترة* نقل کرده است. البته ابن صباغ منبع مورد استفاده خود را یاد نکرده و به خواننده چنین القا می‌کند که خود مستقیم از کتاب *معالم* نقل می‌کند و حال آن که چنین نیست بلکه در این مورد و در موارد دیگر از کتاب اربلی رونویسی کرده است.^۱

- حر عاملی (د ۱۱۰۴ ق)، در *اثبات الهداة* این کتاب را از جمله منابع عامه که به صورت غیر مستقیم از آن نقل می‌کند برشمرده (حر عاملی، ۵۵/۱) و پنج مورد از آن را به واسطه کشف الغمه اربلی نقل کرده است.

- مواردی که سید هاشم بحرانی (د ۱۱۰۷ ق) در *حلیة الأبرار* از جنابذی نقل می‌کند، چنان که خود تصریح می‌نماید از کشف الغمه اربلی و یا *الفصول المهمة* ابن صباغ مالکی است (بحرانی، *حلیة الأبرار*، ۲۴۱/۴، ۶۰۲). همچنین است موارد نقل شده در *عوامل العلوم* شیخ عبد الله بحرانی (قرن دوازدهم) که از کشف الغمه نقل می‌شود. - مجلسی (د ۱۱۱۱ ق)، نیز در *بحار الأنوار* بیش از ۲۵ مورد از جنابذی نقل می‌کند که این موارد به واسطه کتاب کشف الغمه است.

- یک مورد که در کتاب *التتمة فی تواریخ الأئمة* نوشته تاج الدین بن علی الحسینی العاملی (قرن ۱۱) از جنابذی نقل شده است نیز هر چند نویسنده از منبع خود یاد نمی‌کند، اما از کشف الغمه اربلی است زیرا پس از مطلب نقل شده عینا همان نتیجه‌گیری را که اربلی بدان رسیده نقل می‌کند (حسینی عاملی، ۶۶).

- مواردی نیز که ماحوزی (د ۱۱۲۱ ق)، در کتاب *الأربعین* از جنابذی نقل می‌کند، به تصریح خود از کتاب *الفصول المهمة* ابن صباغ مالکی است (ماحوزی، ۲۴۳، ۳۰۷).

۱. رونویسی ابن صباغ مالکی در *الفصول المهمة* از کشف الغمه اربلی، با بررسی مقایسه‌ای این دو کتاب آشکار می‌شود. در این باره بنگرید به مقاله جویا جهانبخش در *آینه میراث*، شماره ۱۸، ۱۹ ص ۴۴، سال ۱۳۸۱، با عنوان «تألیفی رنگ آمیز و تصحیحی شوق انگیز». نگارنده این سطور نیز به تفصیل مقایسه میان این دو کتاب را انجام داده و موارد اخذ و اقتباس را مشخص کرده است.

- سه موردی که شبلمنجی (قرن سیزدهم) در نور الابصار نقل کرده است (شبلمنجی، ۱۷۷، ۲۵۵، ۳۰۳)، به رغم آن که منبع خود را ذکر نکرده، با توجه به مشابهت تعبیرها به نظر می‌رسد از کشف الغمه اربلی استفاده کرده باشد. دو مورد از موارد یاد شده در جواهر العقلمدین نیز به همان گونه یافت می‌شود، اما یکی از موارد تنها در کشف الغمه آمده ولی در جواهر العقلمدین موجود نیست (همانجا). با توجه به این مورد استفاده وی از کشف الغمه اربلی تقویت و تأیید می‌شود.

منابع جدیدتر مانند اعیان الشیعه محسن امین (د ۱۳۷۰ق)، و شرح احقاق الحق مرعشی نجفی (د ۱۳۶۹ش)، مواردی که از جنابذی نقل کرده‌اند، معمولاً از کتاب کشف الغمه اربلی است.

۲. عبدالکریم بن طاووس (د ۶۹۳ ق)، در فرحه العری. وی در این کتاب سه مورد از جنابذی نقل می‌کند که این موارد در باره تعیین محل قبر امام علی (ع) است. این موارد را عبد الکریم بن طاووس به واسطه شیخ عبد الرحمن بن احمد حرابی حنبلی از جنابذی نقل می‌کند ولی هیچ یادی از این که موارد برگرفته از کتاب معالم العترة النبویه باشد، نمی‌کند و قرینه‌ای نیز بر آن وجود ندارد. بنابراین نمی‌توان این موارد را برگرفته از معالم العترة النبویه جنابذی دانست بلکه از دیگر نوشته‌های جنابذی بوده که به شاگرد خویش منتقل کرده است.

منابع اهل سنت

برخی منابع اهل سنت از جنابذی مواردی به شرح زیر نقل کرده‌اند:

۱. سمهودی (د ۹۱۱ ق)، در جواهر العقلمدین، سه قرن پس از تدوین کتاب معالم العترة النبویه. این کتاب در اختیار سمهودی بوده و ۱۸ مورد از آن نقل کرده است. سمهودی در برخی موارد به صورت مقایسه‌ای از آن نقل می‌کند چنان که در بیشتر موارد به نام کتاب تصریح می‌کند. هر چند ساختار کتاب جواهر العقلمدین که بر اساس موضوعاتی همچون تفضیل اهل بیت، شرف و محبت به اهل بیت است با ساختار معالم

العترة که بر اساس ذکر نام معصومان است متفاوت می‌باشد. برخی منابع اهل سنت که گزارش‌هایی را از جنابذی نقل کرده‌اند به واسطه جواهر العقدين سمهودی بوده است. هفت موردی که قندوزی (د ۱۲۹۴ق)، در ینابیع الموده از جنابذی نقل می‌کند همه به واسطه جواهر العقدين سمهودی است. چنان که میرحامد حسین (د ۱۳۰۶ق) در عقیقات الانوار به واسطه همین کتاب نقل می‌کند (میرحامد حسین، ۴۳۳/۱۸).

منابع دیگر اهل سنت برخی روایات را از جنابذی نقل کرده‌اند که این موارد برگرفته از کتاب معالم العترة النبویه نیست بلکه از صحیح ترمذی است که روایت‌گر آن جنابذی بوده است. این موارد به شرح زیر است:

- گنجی شافعی (د ۶۵۸ ق) در کفایة الطالب. اولین نویسنده از میان اهل سنت که پنج مورد از جنابذی نقل کرده، گنجی شافعی در کفایة الطالب است که این موارد را با یک واسطه به نام باذرائی از جنابذی نقل می‌کند، اما هیچ اشاره‌ای به کتاب معالم العترة النبویه نمی‌کند و به احتمال همه موارد نقل شده، مربوط به قرائت نسخه‌ای از کتاب ترمذی بوده که جنابذی واسطه در نقل آن بوده است. چنان که در بخش پایانی این اسناد نام ترمذی موجود است و این نشانگر آن است که این موارد را از جامع ترمذی نقل کرده است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که موارد یاد شده در کفایة الطالب، از معالم العترة نیست، بلکه از کتاب ترمذی است که به روایت جنابذی در آمده است. قرینه بر این مطلب آن است که گنجی هیچ یادی از کتاب معالم العترة نمی‌کند.

- ابن ابی جراده (د ۶۶۰ ق) در بُغیة الطلب به گونه مکاتبه^۱ مطلبی را از جنابذی در باره فضل و برتری قسّسین نقل می‌کند (ابن ابی جراده، بغیة الطلب، ۱۳/۱) که سند این روایت به ترمذی می‌رسد و قاعدتاً از معالم العترة النبویه که موضوعش شرح حال ائمه است، گرفته نشده است.

۱. مکاتبه از روشهای تحمل حدیث است و آن بدین گونه است که شیخ حدیث را به خط خود برای شخص دیگری نوشته و ارسال نماید یا دیگری را مکلف نماید که از طرف وی چنین کند (صبحی صالح، ۹۷).

- حمویی (د ۷۳۰ ق) در *فرائد السمطين* با یک واسطه، از جنابذی سه روایت در فضایل امام علی نقل می‌کند. این موارد نیز همه از صحیح ترمذی است که جنابذی در مسیر نقل آن قرار گرفته است. در یکی از اسناد، حمویی نقل می‌کند که صحیح ترمذی را به گونه سماع در سال ۶۷۲ از عبد الله بن قاسم شنیده که وی نیز از جنابذی نقل می‌کرده است (حمویی، ۱/۱۱۷). موارد یاد شده هیچ کدام از کتاب *معالم العترة النبویه* نبوده و هیچ یادی از این کتاب نمی‌شود. همچنین مواردی که سید هاشم بحرانی (د ۱۱۰۷ ق) در *غایة المرام* از جنابذی نقل می‌کند (بحرانی، ۲/۶۴؛ ۵/۹۷)، به واسطه کتاب *فرائد السمطين* حمویی است.

- جزری (د ۸۸۳ ق)، نویسنده *أسنى المطالب*، حدیثی از امام علی (ع) نقل می‌کند که در میانه آن نام جنابذی وجود دارد (جزری، ۷۹)، اما قرینه‌ای که نشان دهد مورد نقل شده از *معالم العترة النبویه* است، وجود ندارد.

وجود نام جنابذی در شمار سلسه مشایخی که ابن حجر (د ۸۵۲ ق)، از طریق آن جامع ترمذی را قرائت و روایت کرده (ابن حجر، ۵/۴۴۹)، خود گواه این است که یکی از راویان اصلی این کتاب جنابذی بوده است. و روایات نقل شده از وی در کتاب‌های اهل سنت، بیشتر مربوط به روایت‌گری جامع ترمذی است نه کتاب *معالم العترة النبویه*.

تاریخ‌نگاری جنابذی

بر اساس موارد بر جای مانده از جنابذی می‌توان در باره کتاب جنابذی و تاریخ‌نگاری وی به مطالب زیر دست یافت:

- موضوع کتاب *معالم العترة النبویه* در باره ائمه شیعه (ع)، حضرت فاطمه (س) و خدیجه (س) است. در باره رسول خدا مطالب اندکی اختصاص یافته است. تعدادی روایت از جنابذی در باره پیامبر باقی مانده که معلوم نیست این موارد از *معالم العترة النبویه* نقل شده باشد زیرا تصریحی به کتاب وی نشده است. چنان که موارد نقل شده از جنابذی در موضوع زندگانی امام علی (ع) - بر اساس آنچه کشف الغمه نقل کرده -

اندک است و مجموعاً در کشف الغمه از جنابذی در این موضوع سه خبر نقل شده است که یک خبر آن نیز می‌تواند از بخش مربوط به فاطمه زهرا باشد. همچنین جنابذی در این کتاب شرح حال یازده امام را ثبت کرده و از پرداختن به شرح حال امام دوازدهم چنان که اشاره خواهد شد، پرهیز کرده است. درباره علت نپرداختن زیاد به زندگانی امام علی، می‌توان دو احتمال را مطرح کرد، اول این که کتاب معالم العترة النبویه بخش مربوط به امام علی را نداشته چنان که بخش مربوط به امام زمان نیز در آن نبوده است که این احتمال صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا اغلب کتاب‌هایی که به شرح حال ائمه و فاطمه زهرا(س) پرداخته‌اند، ابتدا شرح حال امام علی(ع) را نوشته‌اند. احتمال دوم این که بخش امام علی(ع) در آن موجود بوده اما چون در زمینه زندگانی آن امام کتاب‌های فراوان و مفصل - مانند مناقب خوارزمی(د ۵۶۸ ق)، که قدمت بیشتری داشته‌اند - در اختیار اربلی بوده، از آنها برای تدوین زندگانی امام علی(ع) استفاده کرده و سراغ منابع متأخر مانند نوشته جنابذی نرفته و به ندرت اخباری از آن را در زمینه زندگانی امام علی درج کرده است.

ساختار کتاب بر اساس نام ائمه است و برای هر یک از ائمه شرح حالی تهیه شده است. شرح حال‌ها در معالم العترة جنابذی دارای اجزایی چنین است: اطلاعات و گزارش‌های زمانی مانند زمان ولادت و وفات، احادیث مربوط به فضایل و مناقب، بیان رخدادها و گزارش‌های تاریخی، فرزندان و نسل امام، سخنان و راویان از امام.

شرح حالی که جنابذی به امام نهم، دهم و یازدهم اختصاص داده مانند منابع دیگر اندک است. بر اساس گزینش اربلی - که به نظر می‌رسد تمام آن چیزی است که جنابذی در معالم و در شرح حال این سه امام آورده است - گزارش‌های مربوط به شرح حال امام جواد در پنج صفحه تنظیم شده است که چهار صفحه آن نیز سخنان امام جواد است و مربوط به نقل حوادث تاریخی و یا شرح حال نیست (اربلی، ۸۵۹/۲). چنان که کل اطلاعات درج شده در باره امام علی النقی(ع)، نصف صفحه است (همو، ۸۸۵/۲)،

و شرح حال امام حسن عسکری (ع) حدود یک صفحه است (همو، ۹۱۰/۲)، که احتمالاً در منبع اصلی (معالم العترة) نیز گزارش‌های مربوطه به این امامان به همین میزان بوده است، زیرا اربلی معمولاً مطالب مربوط به هر امام را یکسره و پیوسته از معالم العترة نقل می‌کند.

نکته مهم دیگر در باره معالم العترة این است که کتاب فاقد شرح حال امام مهدی (عج) بوده است. اربلی پس از نقل گزارش جنابذی در باره امام حسن عسکری (ع) که در حدود یک صفحه است می‌نویسد: تم کتاب معالم العترة و الحمد لله (اربلی، ۹۱۰/۲). ناتمام گذاشتن شرح حال ائمه و نپرداختن به شرح حال حضرت مهدی از سوی جنابذی نشانگر تردیدهای وی در باره حضرت مهدی بدان گونه که شیعیان به آن حضرت اعتقاد دارند، بوده است. چنان که نویسندگان منطقه شامات در قرن هفتم همچون ابن کثیر (۱۵۳/۱، ۲۴۸/۶) و ذهبی (۱۵/۲۰) چنین تردیدهایی را ابراز کرده‌اند. این رویه جنابذی مورد اعتراض اربلی قرار گرفته است.

-تاریخ‌نگاری جنابذی تاریخ‌نگاری حدیثی روایی است و بیشتر از منابع حدیثی برای تدوین کتاب خویش بهره برده است. بر اساس موارد برجای مانده، از جمله منابع جنابذی در تدوین کتاب خود، جامع ترمذی و حلیة الاولیاء بوده است.

- تاریخ‌نگاری جنابذی به لحاظ محتوا کمتر آمیخته به غلو و داستان شده و مناقب نقل شده برای ائمه، مناقبی نیست که از ایشان چهره‌ای فوق بشری بسازد. و آنچه با این دیدگاه نقل شده اندک است. یکی از موارد چنین است که جبرئیل به صورت دحیه کلبی در جنگ بدر چندین بار به کمک امام علی می‌شتابد و آن حضرت را که در اثر ضربات دشمن به زمین خورده، بلند می‌کند (اربلی، ۲۰۷/۱). جنابذی در تاریخ امام حسین (ع) نیز مواردی از رخ دادن حوادث غیر طبیعی پس از شهادت آن حضرت را نقل می‌کند، مانند پیدا شدن خون تازه زیرسنگ‌های بیت المقدس و برخورد ستاره‌ها

با یکدیگر و محو شدن قطعه طلایی از متاع به غارت رفته امام حسین(ع) که زرگری در صدد تبدیل آن بود و شنیده شدن نوحه جنیان بر حسین(ع)(همو، ۵۹۷/۱).

در موارد نقل شده از جنابذی، زندگانی ائمه ارتباط چندانی با صحابه‌ای که مورد تکریم اهل سنت اند، نیافته است. وی برخی مثالب صحابه مانند معاویه را در گزارش‌های اندک به طور ضمنی نقل کرده است. نمونه آن گزارشی است که بر اساس آن معاویه تلاش می‌کند تا از نسبت دادن امام حسن(ع) و امام حسین(ع) به پیامبر جلوگیری نموده و آنان را به علی(ع) منسوب کند، و حال آن که معاویه، فرزندان دخترش را به خود منسوب می‌داشت(همو، ۵۱۵/۱). البته همچون دیگر نویسندگان اهل سنت، برای نشان دادن پیوند میان ائمه و خلفای نخست، در شرح حال امام صادق(ع) سخن مشهور آن حضرت بر این که ابوبکر او را دو بار زاده است، نقل می‌کند(همو، ۶۹۷/۲). چنان که گزارشی از اظهار محبت ابوبکر به امام حسن(ع) ثبت می‌کند که بیانگر روابط نیک میان ابوبکر و امام علی(ع) است(همو، ۴۹۲/۱).

جنابذی در معرفی ائمه به سخنان آنان توجه بسیاری کرده است. وی این جنبه از زندگانی ائمه را برجسته نموده و توجه مضاعفی به سخنان ایشان کرده است. به این ترتیب او از منظر سخنان ائمه تلاش کرده تا آنان را به صورت معقول معرفی نموده و دانش و اخلاق ایشان را نشان دهد. او از خلال اعجاز و کرامات به زندگی ائمه پرداخته است.

با این که جنابذی تلاش کرده تا در نگارش کتاب خویش به معتقدات شیعیان و اهل سنت تعرضی نکند، گزارشی نقل نموده که می‌توانسته مورد توجه عده‌ای از شیعیان که پی‌گیر منازعات مذهبی هستند، قرار گیرد. جنابذی به نقل از ابن حَمَّاد گزارشی نقل می‌کند که سن خدیجه را هنگام ازدواج با رسول خدا - بر خلاف معمول - ۲۸ سال دانسته است(همو، ۴۸۱/۱). در مورد دیگر نیز همین خبر را به نقل از ابن عباس ثبت کرده است(همو، ۴۸۲/۱). این روایت می‌تواند، دختر بودن خدیجه هنگام

ازدواج را تقویت نموده و بدین ترتیب، فضیلت انحصاری عائشه را که بدان افتخار می‌کرد، زیر سؤال برد.

در منابع اهل سنت مانند *جوهر العقدین*، در باره امام باقر و ائمه پس از ایشان از جنابذی مطلبی نقل نشده است. تنها *کشف الغمه* این بخش‌ها را انعکاس داده است که این نشان‌گر کم توجهی به ائمه پس از امام صادق(ع) در منابع اهل سنت است. منابع جنابذی در برخی موارد روشن نیست. او دعایی نسبتاً بلند را از امام سجاد(ع) نقل می‌کند که در منابع دیگر از جمله *صحیفه سجادیه* یافت نمی‌شود (همو، ۶۴۰/۲). چنان که برخی مطالب وی نادرست است که اربلی این موارد را یاد کرده است. از جمله آگاهی‌های وی در باره فرزندان امام حسین(ع)، کاستی دارد (همو، ۵۸۲/۱). چنان که اربلی حضور امام سجاد(ع) در مسجد کوفه و خواندن دعا و نماز در آن را که جنابذی نقل کرده، رد کرده است (همو، ۶۴۲/۲).

نتایج

از این بررسی نتایج زیر به دست می‌آید:

۱. بعضی از نویسندگان شیعی پرهیزی در استفاده از کتاب‌های نوشته شده از سوی اهل سنت نداشته‌اند و از کتاب‌های آنان استقبال کرده‌اند. چنان که اربلی حجم قابل توجهی از کتاب *معالم العترة* را در کتاب خود، *کشف الغمه*، جای داده است.
۲. محتوای کتاب‌های نوشته شده اهل سنت در موضوع زندگانی دوازده امام، در بیشتر موارد همخوان با عقاید شیعیان است و به ندرت گزارش‌هایی یافت می‌شود که ناسازگار با عقاید شیعیان باشد، به طور معمول این موارد به کتاب‌های شیعی راه نیافته و حذف شده است.

۳. توجه به کرامات ائمه و نقل اخبار غیر عادی در باره ایشان، اختصاص به منابع شیعی ندارد، بلکه منابع اهل سنت نیز این موارد را نقل کرده‌اند، چه بسا که این موارد از منابع سنی به منابع شیعی راه یافته باشد.

۴. جنابذی همچون برخی دیگر از نویسندگان فضایل نویس اهل سنت، به اختلاف‌های میان ائمه و خلفای وقت پرداخته است. از این رو هیچ اشاره‌ای به اختلاف‌ها و مباحثات پیش آمده، پس از درگذشت رسول خدا میان خاندان امامت و اصحاب سقیفه نمی‌کند و از اقدامات فاطمه زهرا(س) و مناسبات وی با خلفا گزارشی نقل نمی‌نماید، زیرا اگر چنین مطالبی در کتاب جنابذی وجود داشت، اربلی آنها را منعکس می‌کرد.

کتابشناسی

آقا بزرگ طهرانی، *الذریعة الی تصانیف الشیعه*، قم، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی تا.

ابن ابی یعلی، محمد، *طبقات الحنابلة*، بیروت، دار المعرفة، بی تا.

ابن الأثیر، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر - دار بیروت، ۱۳۸۵/۱۹۶۵.

ابن حجر عسقلانی، *تغلیق التعلیق*، به کوشش سعید عبد الرحمن موسی القزقی، بیروت، المکتب الاسلامی، ۱۴۰۵ق.

ابن دبیتی، محمد بن سعد، *ذیل تاریخ مدینة السلام*، به کوشش بشار عواد معروف، بیروت، دار الغرب الاسلامی، ۱۴۲۷ق.

ابن رجب، عبدالرحمن بن احمد، *طبقات الحنابلة*، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.

ابن سید الناس، *عیون الأثر*، بیروت، موسسه عز الدین، ۱۴۰۶ق.

ابن العدیم، *بغیة الطلب فی تاریخ حلب*، به کوشش سهیل زکار، بیروت، دارالفکر، بی تا.

ابن کثیر، ابوالفداء الحافظ، *البدایة و النهایة*، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۸ق.

ابن مفلح، برهان الدين إبراهيم بن محمد (د ۸۸۴ ق)، *المقصد الأرشد في ذكر أصحاب الإمام أحمد*، به كوشش عبد الرحمن بن سليمان العثيمين، رياض، مكتبة الرشد، ۱۴۱۰ق.

اربلي، *كشف الغمة في معرفة الأئمة*، قم، رضى، ۱۴۲۱ق.

اسماعيل پاشا البغدادى، *هدية العارفين*، بيروت، دار إحياء التراث، ۱۹۵۱م.

بحرانى، سيد هاشم، *حلية الأبرار*، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، ۱۴۱۱ ق.

_____ *غاية المرام و حجة الخصام في تعيين الإمام من طريق الخاص و*

العام، به كوشش سيد على عاشور، بيروت، مؤسسة التأريخ العربى، ۱۴۲۲ ق.

الجزرى، شمس الدين محمد بن محمد بن محمد بن محمد، *أسنى المطالب (مناقب الاسد*

الغالب ممزق الكتائب و مظهر العجائب)، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۶ق.

حاجى خليفه، مصطفى بن عبد الله، *كشف الظنون*، بيروت، دار احياء التراث العربى،

بى تا.

حر العاملى، محمد بن حسن حر، *اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات*، بيروت،

موسسة الاعلمى، ۱۴۲۵ق.

حسينى عاملى، سيد تاج الدين، *التتمة في تواريخ الأئمة عليهم السلام*، قم، بعثت،

۱۴۱۲ ق.

حموى شافعى، ابراهيم بن سعد الدين، *فرائد السمطين*، بيروت، مؤسسة المحمودى،

۱۴۰۰ ق.

ذهبى، *تاريخ الاسلام*، به كوشش عمر عبد السلام تدمرى، بيروت، دار الكتاب

العربى، ۱۴۱۸ق.

_____ *تذكرة الحفاظ*، به كوشش زكريا عميرات، بيروت، دار الكتب العلميه،

۱۴۱۹ق.

_____ *سير اعلام النبلاء*، به كوشش شعيب الارناووط، بيروت، مؤسسة الرسالة،

۱۴۱۴ق.

سمهودى، على بن عبدالله، *جواهر العقدين فى فضل الشرفين*، به كوشش موسى بناى العليلى، بغداد، مطبعة العانى، ١٤٠٥ق.

السيوطى، جلال الدين عبدالرحمن، *بغية الوعاة فى طبقات اللغويين والنحاة*، به كوشش محمد أبو الفضل إبراهيم، صيدا، المكتبة العصرية، بى تا.
شبلنجى، مؤمن بن حسن، *نور الأبصار فى مناقب آل بيت النبى المختار* (ص)، قم، رضى، بى تا.

صبحى صالح، *علوم الحديث و مصطلحه*، قم، مكتبة الحيدريه، ١٤١٧ق.
قمى، شيخ عباس، *الكنى و الالقاب*، به كوشش محمد هادى الامينى، تهران، مكتبة الصدر، بى تا.

كحاله، عمر رضا، *معجم المؤلفين*، بيروت، دار إحياء التراث العربى، بى تا.
ماحوزى، *كتاب الاربعين*، به كوشش سيد مهدي رجائى، قم، امير، ١٤١٧ق.
مزى، *تهذيب الكمال*، به كوشش بشار عواد معروف، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١٣ق.

مناوى، *فيض القدير*، به كوشش أحمد عبد السلام، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٥ق.

ميرحامد حسين، *عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار*، اصفهان، كتابخانه عمومى امام امير المومنين على عليه السلام، ١٣٦٦ ش.

ياقوت حموى، شهاب الدين ابو عبد الله، *معجم البلدان*، بيروت، دار صادر، ١٩٩٥م.

مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ، سال چهل و دوم، شماره پیاپی ۸۴

بهار و تابستان ۱۳۸۹، ص ۱۷۰-۱۴۱

جایگاه خوشنویسی و خوشنویسان در جامعه عصر تیموری*

وحید عابدین پور جوشقانی

کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه اصفهان

Email: abedinpoory@yahoo.com

دکتر فریدون اللهیاری

دانشیار دانشگاه اصفهان

Email: f.allayari@ltr.ui.ac.ir

معصومه سمائی دستجردی

کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه اصفهان

Email: masoomeh.samaei@yahoo.com

چکیده

در طول تاریخ ایران پس از اسلام، سده ۹ ق را که مقارن با دوران حاکمیت تیموریان بر این سرزمین است می‌توان عصر رشد و شکوفایی انواع شاخه‌های هنری نظیر نقاشی، معماری، تذهیب، کتاب آرایی و موسیقی دانست. در زمینه خوشنویسی نیز رواج و تکامل خطوط مانند نستعلیق و تعلیق علاوه بر رونق بازار این هنر باعث شد تا خوشنویسی با فرهنگ ایرانی همگونی پایداری برقرار سازد. کارکردهای متعدد و مفید خوشنویسان و جایگاه قابل احترام آنان در جامعه عصر تیموری، قشرهای فرودست را نیز به سمت فراگیری این هنر در درون نهادهایی که به امر آموزش خوشنویسی می‌پرداختند، سوق داد. از جمله کارکردهای سیاسی این قشرها می‌توان به فتحنامه نویسی، نوشتن مناشیر شاهانه و تأثیر هنر آنان در روابط بین المللی تیموریان اشاره نمود که در جایگاه دبیر و منشی به ایفای این وظایف می‌پرداختند. آموزش خوشنویسی، تربیت فنی و اخلاقی هنرآموزان، ترویج فرهنگ هنردوستی، تولید محصولات فرهنگی، و القای ارزشهای دینی به ویژه در قالب مذهب تشیع از جمله کارکردهای فرهنگی آنان بودند. علاوه بر این‌ها خوشنویسان به مثابه یک صنف اجتماعی و در درون کارگاه‌های هنری، پاسخگوی سفارش‌های مردمی اعم از نگارش سنگ قبر، نوشتن قبایله‌ها و سجلات و انشای نامه‌ها بودند. آموزش این هنر در درون نهادهایی همچون کتابخانه‌ها، مدارس، هنرستان‌ها، دبیرستان‌ها، دارالانشاه‌ها و مکتب‌ها صورت می‌گرفت.

تحقیق حاضر سعی در تبیین کارکردها و جایگاه خوشنویسی و خوشنویسان و نهادهای مراکز مهم پرورش این هنر نظیر تبریز و شیراز و هرات با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی و با تکیه بر اسناد خطی و منابع کتابخانه‌ای دارد.

کلید واژه‌ها: تیموریان، هنر، خوشنویسی، خوشنویسان.

Ø . تاریخ وصول: ۱۳۸۹/۰۳/۱۰؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۸۹/۰۶/۲۹.

مقدمه

در سیر تکامل و تحول هنر، دوره تیموریان (۷۷۱-۹۱۲ ق)، دوران شکوفایی و رواج انواع شاخه‌های هنری است. تیموریان سلسله‌ای بودند که بعد از ۳۵ سال دوران آشوب ناشی از سقوط حکومت ایلخانی و نبود حکومت واحد در اواخر سده ۸ ق روی کار آمدند. آنان در طی حدود یک قرن و نیم حکومت بر نواحی خراسان بزرگ و ماوراءالنهر به تدریج از فرهنگ ترکی - مغولی خود فاصله گرفتند و جذب فرهنگ ایرانی - اسلامی شدند.

تیموریان به هنر و هنرمند اهمیت می‌دادند و از ظرفیت‌های آنان در جهت هدف‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خود بهره‌برداری می‌کردند. حمایت قشرهای برخوردار جوامع تیموری از هنرمندان، موجب افزایش انگیزه در هنرمندان برای خلق آثار هنری، و در نتیجه تحول انواع شاخه‌های هنر چون نقاشی، خوشنویسی، معماری، تذهیب، موسیقی و کتاب‌آرایی گردید.

از جمله شاخه‌های هنری که در تحقیق حاضر به تبیین جزئیات آن پرداخته شده است، خطاطی و خوشنویسی است. خط یکی از ابزارهای مهم شناخت فرهنگ و تمدن اقوام گوناگون، و ثبت و انتقال اندیشه‌های انسانی است. بررسی تکوین کتابت و خط، سیر تحول تمدن انسانی را مشخص می‌کند. از این رو خوشنویسان، در طول تاریخ بر یکی از ارکان تمدن بشری، یعنی متون مکتوب تکیه زده نقش مهمی در انتقال علوم و معارف داشته‌اند.

در ادامه تکامل تدریجی هنر خوشنویسی، در سده ۸ و ۹ ق با رواج و تکامل خطوط ایرانی نظیر نستعلیق، تعلیق و شکسته تعلیق که توسط عناصر ایرانی انجام گرفت، خطوط کوفی و معقلی، ثلث و نسخ، محقق و ریحان، رفاع و توقیع تا حدودی به حاشیه رانده شدند. در این زمان از خوشنویسی بیشتر در زمینه کارهای اجرایی و اداری استفاده می‌شد تا به عنوان خلق آثار هنری.

رواج این هنر به قدری بود که شاهزادگان تیموری چون بایسنغر و ابراهیم سلطان (فرزندان شاهرخ) در این زمینه به رقابت با یکدیگر پرداختند و درصدد جذب خوشنویسان برآمدند. با حمایت اینان، مراکز عمده‌ای با سبک‌ها و شیوه‌های خاص تحت عنوان مکتب هرات، مکتب شیراز و مکتب تبریز در زمینه خوشنویسی به وجود آمد که در درون نهادهایی از قبیل کتابخانه‌ها، مکتب‌خانه‌ها، مدرسه‌ها و دبیرستان‌ها به تحقیق در زمینه خوشنویسی و آموزش آن پرداختند. از طرفی رساله‌هایی علمی با موضوع خوشنویسی در این مراکز نوشته شد که تا به امروز ارزش علمی خود را حفظ کرده است. کارکردهای سیاسی (اداری)، اجتماعی و فرهنگی خوشنویسان یکی از عوامل اصلی تحول این هنر و تعیین کننده جایگاه و موقعیت آنان به عنوان چهره‌های ادبی، فرهنگی، و یکی از گروه‌های مفید اجتماعی بود.

کارکردهای خوشنویسان در جامعه تیموری کارکردهای سیاسی (اداری)

ابداع خطوط متعدد و تغییر و تحول در خطوط گذشته، اهمیت این هنر را در جامعه تیموری نشان می‌دهد. در این دوره هنر خوشنویسی از اشرف صنایع به شمار می‌رفت. صنعتی روحانی که با ابزار جسمانی، وسیله‌ای برای حفظ و تداوم فرهنگ و علوم و تجارب انسانی محسوب می‌شد. نداشتن خط خوب، نوعی نقص برای صاحبان عقل و رأی بود. (سراج، ۵۸) در یادگیری این هنر، همه طیف‌ها و قشرهای جامعه از شاهزادگان تا صنف‌هایی نظیر کفش‌دوزان شرکت داشتند. چنان که عبدالله طبّاخ هروی که از میان قشرهای فرودست جامعه برآمده بود از شغل پدری دست کشید و با خواهش و کوشش به جمع شاگردان جعفر بایسنغری که اغلب از شاهزادگان تیموری بودند پیوست و به علت ویژگی‌های فردی، داماد جعفر نیز شد (بیانی، ۱ و ۲/ ۳۶۰).

در این دوره اهمیت خوشنویسی به فراوانی در قالب شعر فارسی منعکس گشته است که یکی از ویژگی‌های خوشنویسی این دوره شمرده می‌شود.

اگر نه قید کتابت بود کجا ماند شکفته معنی رنگین و فکر جان پرور

(مروارید، ۹۸)

رواج و تکامل خطوط مانند تعلیق و نستعلیق و شکسته تعلیق و تحول در فرم‌های آنها، انگیزه به کارگیری این هنر را در انواع فعالیت‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و حقوقی افزایش داد. ورود به بازار کار (اعم از کارهای دیوانی و غیر دیوانی) مشروط به گرفتن مجوز خوشنویسی از مراکز و نهادهای آموزش این هنر بود که تحت نظام استاد - شاگردی به تعلیم علاقه‌مندان می‌پرداختند. این گواهی‌نامه به نام‌های اجازت‌نامه و اهلیت‌نامه هم خوانده می‌شد و به شخصی که اصول خط را فرا گرفته بود و تندنویس نیز بود، اعطا می‌گردید (سراج، ۶۰-۶۹؛ آژند، ۲۴-۳۶). برخی افراد نیز نظیر مولانا کاتبی محمد ترشیزی که در سمت دبیری بود، به منظور حفظ موقعیت‌شغلی خود به یادگیری خوشنویسی می‌پرداختند (افندی، ۱۵۷). این نکته نشان می‌دهد که حسن خط در این دوره از امتیازها و ابزارهای ترقی کارمندان دولتی به شمار می‌رفته است.

هنر خوشنویسی در این دوره دارای ویژگی دو گانه است: (۱) عده‌ای به این هنر به عنوان یکی از ضرورت‌های زندگی اجتماعی و اشتغال‌های دولتی اعم از دیوان‌انشا، دیوان ترسل، وزارت، و قضا نگاه می‌کردند؛ (۲) کسانی هم بودند که به دنبال منافع مادی از این هنر نبودند و به خاطر ارضای حس درونی و به سبب علاقه به این هنر و تولید آثار هنری، خوشنویسی می‌کردند. ویژگی اول را اغلب طیف فرودست جامعه و ویژگی دوم را اغلب قشرهای بهره‌مند نظیر شاهزادگان تیموری دارا بودند. محبوبیت خوشنویسان و هنر آنان در جامعه تیموری، به علت کارکردهای متعددی بوده که بازدهی آن نصیب جامعه و نظام حکومتی تیموری می‌شد. بخش عظیمی از وظایف

اداری - حکومتی و خدمات فرهنگی در جامعه تیموری بر عهده خطاطان بود. این به غیر از کارکردهای اجتماعی، حقوقی، اقتصادی و فرهنگی بود که آنان پذیرا می شدند. از عوامل رونق این هنر، حمایت قشرهای مرفه از قبیل امرا و شاهزادگان از یک سو و از سوی دیگر رابطه نزدیک آن با قشرهای گوناگون اجتماعی از قبیل متصوفه، روحانیون، عرفا، اصناف، وزرا و قضات بود. حمایت فرمانروایان تیموری از قشر هنرمند و به خصوص خوشنویسان این دوره باعث شد تا بالاترین درصد کارکردهای آنان را کارکردهای سیاسی تشکیل دهد. ظفرنامه نویسی (فتح نامه) یکی از عمده ترین کارکردهای سیاسی خوشنویسان بود. فتح نامه های جنگ ها به دستور شاه و شاهزاده ها و توسط خوشنویسان نوشته، به نقاط مهم داخل و خارج از کشور فرستاده می شد (حافظ ابرو، ۲/ ۹۴۲). به عنوان مثال در مورد پیروزی سلطان حسین بایقرا بر یادگار محمد آمده است که: «حضرت اعلی موهبت این فتح نامدار را عنایت پروردگار شناخته و منشیان بلاغت شعار فتح نامه ها به قلم معجز آثار رقم نموده و به اطراف ممالک فرستادند» (اسفزاری، ۲/ ۳۷۵).

در حقیقت خوشنویسان به عنوان رسانه های تبلیغاتی دولت تیموری عمل می کردند و اخبار مهم در مدت کوتاهی توسط آنان به نواحی مختلف فرستاده می شد. البته این اخبار قبلاً توسط شاه مورد تأیید قرار می گرفت.

از محتویات ظفرنامه می توان پی برد که خطاطان در جنگ ها هم شرکت می کردند و به ضبط وقایع جنگ، تعداد کشته ها و از این قبیل می پرداختند.

بپرداخت منشی صاحب هنر	بسی نامه در باب فتح و ظفر
رقم زد بسی داستان شریف	به خطی لطیف و ادای ظریف

(یزدی، ۱/ ۳۱۴ - ۳۱۶)

تیمور در پایان جنگ به جنگجویان برتر، سیورغال و حکم ترخانی را که به خط زیبا نوشته شده بود، اعطا می نمود (همو، ۳۲۲). نوشتن خطوط زیبا در قالب کتاب های

تاریخ ایران و اشعار شعرای فارسی زبان به درخواست شاهزادگان، برای هدیه به آنان و یا به منظور اهدا به کتابخانه و خزانه آنان، از دیگر کارکردهای سیاسی خوشنویسان بود. در پایان این آثار معمولاً عبارت‌هایی مانند برسم خزانه، کتابخانه و یا مدرسه سلطان الاعظم ابراهیم سلطان نوشته می‌شد (حبیبی، ۴۹۳). اما در مواقعی افرادی نظیر معروف بغدادی سفارش‌های خوشنویسی شاهزادگانی مانند بایسنغر میرزا را رد می‌کردند. این رفتار را نمی‌توان، برخلاف رأی میر خواند، ناشی از تفاخر دانست (میرخواند، ۶/ ۶۹۳). بلکه رقابت مکتب شیراز به رهبری ابراهیم سلطان و مکتب هرات به رهبری بایسنغر میرزا از یک طرف و بالا بودن حجم کارهای اجرایی او که فرصت خلق آثار هنری را می‌گرفت، از سوی دیگر توجیه‌کننده این رفتار به نظر می‌رسد.

هنر خوشنویسی و خوشنویسان در تعاملات بین‌المللی هم تأثیرگذار بودند. خوشنویسان هم متن‌نامه‌های سیاسی را می‌نوشتند و هم آنها را با خطوط زیبا که اغلب طلایی رنگ بود، آرایش می‌کردند. هنرمندی آنها تأثیر مهمی در روابط دو کشور داشت و از سوی دیگر، نمودار سطح فرهنگ و هنر ایرانی بود. حتی برخی سفرای سیاسی تیمور در کشورهای همسایه از میان خوشنویسان برگزیده می‌شدند (ایرانی، ۱۳۷). تمایل کشورهای همسایه به آثار خطی تیموری و آمد و شد سفرای آنان به هرات و خرید آثار خطی و آثار نقاشی، باعث نوعی مبادله فرهنگی و بازدهی اقتصادی برای تیموریان بود. همچنین بسیاری از آثار خطی، به عنوان کالای گران بها و ارزشمند از سوی شاهزادگان تیموری به عنوان هدیه به حاکمان کشورهای دیگر داده می‌شد. به عنوان مثال شاهرخ در سال ۸۴۴ ق. دستور داد تا کتاب‌های تأویلات شیخ منصور ماتریدی، تفسیر کبیر علامه رازی، شرح روضه در مذهب شافعی، شرح تلخیص جامع از خواجه مسعود بخاری و شرح کشاف مولانا علاء‌الدین پهلوان را که سفارش سلطان چخماق، حاکم مصر، بود خوشنویسی کنند و به ایلچی وی تحویل دهند (روملو، ۱/ ۲۴۰).

به خوشنویسانی که به نوشتن مناشیر و فرمان‌های شاهانه می‌پرداختند، کاتبان مناشیر گفته می‌شد. سلطان حسین بایقرا، مولانا شمس الدین علی استرآبادی را به این سمت برگزید. این منصب از مناصب رفیع الشان بود و نوشتن مکاتب سلطانی نیز از معظمت امور دیوانی به شمار می‌رفت (اسفزاری، ۶۶/۲، ۲۷۱).

منشور فتح‌دهلی نمونه‌ای از این مورد بود که توسط خواجه احمد سمنانی برای شاهزاده پیر محمد شیرازی فرستاده شد (نوایی، ۶۸). امیر بدرالدین تبریزی هم که بر خطوط متعدد وقوف داشت، حدود یکصد فرمان و چند صد مکتوب از جانب امیر تیمور به مناطق و سلاطین متعدد نوشت (ایرانی، ۱۳۷). در برخی منابع به این گروه افراد عنوان «منشی» اطلاق شده است (اسفزاری، ج ۲/ ۲۹۵). تیمور همچنین عبدالقادر خراسانی را به عنوان منشی و کاتب خود برگزید (ایرانی، ۲۰۳-۲۰۴).

از وظایف و ویژگی‌های منشی طبق رساله جوهریه اثر سیمی نیشابوری، یکی از خوشنویسان پرکار عصر تیموری، مرتبه شناس بودن، مرکب روان و قلم تیز و ابزار کامل داشتن، خوانا نوشتن خطوط، آگاهی به قواعد نویسندگی و رعایت آنها، تواضع در ذکر القاب، تمیز کار بودن، گذاشتن بیاض بالای صفحه به مقدار زیاد، فاصله دار نوشتن خطوط، پیچیدن محکم مکتوب و مهر نکردن کاغذ مگر در مواقع ضروری ذکر شده است. به طور مثال در مورد مرتبه شناس بودن، منشی می‌بایست در صورتی که در مراتب و مناصب از مکتوب الیه بزرگتر باشد، بیاض بالای مکتوب را زیاد گذارد، پهنای کاغذ را زیادت از عادت گیرد، سطرها را با فاصله بنویسد و مکتوب را محکم نیچد و مهر هم نکند. اما اگر از مکتوب الیه در مقام و مرتبه پایین‌تر است، موارد مذکور را به صورت عکس، عمل نماید (هروی، ۵۱-۵۳؛ قلیچ خانی، ۲۸۸). منز^۱ هم منشیان را بازیگران اصلی دیوان مرکزی تیموریان می‌داند (منز، ۱۶۰). وظایف گوناگون منشی

1-Menz

خود گویای اهمیت بالای این شغل از یک سو و اهمیت مسئولیت‌های سیاسی واگذار شده به خوشنویسان از سوی دیگر است.

خوشنویسان در سمت دبیری هم منشأ بسیاری از خدمات سیاسی بودند. نمونه آن یوسف اهل دبیر شاهرخ بود.

دبیران فاضل به کلک هنر
دبیر سخن گستر چیره دست
کشیدند بر نامه خط ظفر
نشست و ظفرنامه‌ها نقش بست
(یزدی، ۱/ ۴۳۹، ۴۵۷)

کارکرد سیاسی و اداری دیگر این هنرمندان، برات نویسی^۱ ضبط و ثبت مواجب، مایحتاج و وظایف لشکریان تیموری بود (حافظ ابرو، ۱/ ۴۹۲؛ روملو، ۱/ ۴۸). همین طور خوشنویسان به کار آمارگیری، ثبت، نوشتن املاک خاصه^۲ هم گمارده می‌شدند (فصیح خوافی، ۲۶۰).

اما برپایه منابع موجود عمده‌ترین دیوان‌هایی که خوشنویسان در آن جا مشغول به کار بودند، دیوان اعلی، دیوان مرکزی، دیوان ترسل، دیوان قضا و دیوان وزارت بود. عبدالله بیانی (مروراید) و فصیح خوافی در دیوان اعلی به کار کتابت مشغول بودند (فصیح خوافی، ۲۲۸). دیوان ترسل که در برخی منابع دیوان انشا نامیده شده است، مکانی بود که در آن انواع کارهای نامه‌نگاری و نسخه‌برداری از نامه‌ها و کتاب‌ها به منظور بایگانی انجام می‌شد و اکثر خوشنویسان در آن جا مشغول به کار بودند. عبدالواسع نظامی صاحب منشأ الانشاء و عبدالحی منشی در طول حکومت چند شاهزاده تیموری ریاست این دیوان‌ها را بر عهده داشتند (خواند میر، *حیب السیر*، ۴ / ۱۰۸؛ اسفزاری، ۳ / ۲).

۱. سندی تجاری که به موجب آن کسی به دیگری دستور می‌دهد که مبلغ معینی را در زمان مشخص در وجه یا به حواله کرد شخص ثالث پرداخت کند.

۲. املاکی که متعلق به دولت و حکومت تیموریان بود.

در دیوان وزارت هم وظیفه مهر زدن بر اسناد و نامه‌ها در مواقعی به خوشنویسان محول می‌شد. خواجه عبدالله صدر از جمله این افراد بود (نوایی، ۱۰۶).

کارکردهای فرهنگی

هنر علاوه بر این که یکی از زیرگروه‌های فرهنگ به شمار می‌رود، یکی از ابزارهای مهم در ماندگاری، انتقال و ارتقای فرهنگ هر ملتی نیز محسوب می‌شود. در طول تاریخ ایران همان طور که علوم و نوابع علمی پیشینه‌ای ارزشمند برای فرهنگ ایرانی ترسیم نموده‌اند، هنر و نوابع هنری نیز از این امر مستثنا نبوده‌اند. دوره تیموریان یکی از دوره‌های رشد هنر و خوشنویسان از جمله نوابع هنری و فعالان فرهنگی این دوره بودند.

اگر چه کارکردهای سیاسی خوشنویسان زیاد بود، اما این فعالیت‌های فرهنگی آنان بود که برای نسل‌های آتی ماندگار شد. آموزش هنر خوشنویسی، تربیت هنرآموزان و ترویج فرهنگ هنر دوستی از عمده‌ترین کارکردهای فرهنگی خوشنویسان بود. طبق سند موجود، دبیرستانی در هرات وجود داشت که ریاست آن بر عهده مجنون رفیقی هروی و قبل از آن بر عهده پدرش بوده، تدریس خط در کنار آموزش علوم یکی از فعالیت‌های مهم آن به‌شمار می‌رفت. سیمی نیشابوری هم در دوره بایسنغر، در مشهد و نیشابور مکتبی خصوصی برای آموزش خوشنویسی داشت و بزرگان شهر فرزندان خود را جهت تعلیم خوشنویسی نزد وی می‌بردند (دولتشاه سمرقندی، ۴۱۲). معین‌الدین محمد اسفزاری هم در هرات از بزرگترین معلمان خط تعلیق بود و شاگردان زیادی را به خدمت گرفت (خواندمیر، *حبیب السیر*، ۴ / ۳۴۸).

خوشنویسانی نظیر شمس‌الدین بایسنغری و پیر محمد شیرازی معلم بایسنغر میرزا و ابراهیم سلطان، از شاهزادگان هنر دوست تیموری، بودند. به دیگر سخن شاهزادگان تیموری هم در این نظام استاد - شاگردی از جمله هنرآموزان هنرستان‌های تیموری محسوب می‌شدند. این کار به علت اهمیت حسن خط در جامعه تیموری بود که طبیعتاً

برای شاهزادگان نیز نوعی امتیاز محسوب می‌شد. ثمره این عمل تربیت شاهزادگان تحت فرهنگ و مدنیت ایرانی و در نتیجه علاقه‌مندی آنان به هنر ایرانی بود. سوای این‌که این امر خوی خشونت‌طلبی آنان را تبدیل به فرهنگ دوستی و توجه به عمران و آبادانی می‌نمود. به طور مثال ابوتراب میرزا، پسر سلطان حسین بایقرا، از شاگردان حافظ علی هروی بود (بیانی، ۱ و ۲/۵۱۷).

علاوه بر ذکر نکات کاری و فنی در کلاس‌ها، فنون اخلاقی و معنوی دخیل در این هنر هم به شاگردان آموخته می‌شد که نمونه آن در اشعار سلطانعلی مشهدی متبلور است.

ترک آرام و خواب باید کرد	وین ز عهد شباب باید کرد
همه وقت اجتناب واجب دان	از دروغ و ز غیبت و بهتان

(قمی، ۷۶)

استفاده از زبان شعر برای آموزش خوشنویسی از روشهای متمایز تعلیم در این دوره بود و توسط استادان بزرگ مانند سلطانعلی، مجنون و میرعلی که خود از شاعران بودند استفاده می‌شد. این روش که امروزه هم مورد تأیید مرییان است، باعث جذب شاگردان و هنرجویان بیشتر می‌شد.

تولید محصولات فرهنگی و دارای ارزش هنری همراه با ویژگی ایرانی بودن از دیگر فعالیت‌های فرهنگی استادان خط بود. کارگاه‌ها و کتابخانه‌هایی که شاهزادگان با سرمایه افراد متمدول چون وزرا و تجار تأسیس می‌کردند، مرکز تولید این محصولات بود. طبق سند موجود در کتابخانه بایسنغر که در ۸۲۳ ق تأسیس شد، انواع کتاب‌ها در موضوعات تاریخ ایران مانند تاریخ طبری و تاریخ بلعمی، در موضوعات شعر فارسی مانند بوستان سعدی، دیوان حافظ، شاهنامه فردوسی و آثار جامی، در موضوعات علمی و مذهبی مانند ذخیره خوارزمشاهی، نهج‌البلاغه و قرآن با ارزش بالای هنری توسط هنرمندان صحاف، نقاش، خوشنویس، تذهیب‌کار و تشعیر کار تولید می‌شد. جعفر

بایسنغری به عنوان رییس کتابخانه، مسئول گزارش دهی از میزان و نوع فعالیت‌های این کارگاه بود (پارسای قدس، ۳۶-۴۲). کتابهای تولید شده در این کارگاه به دو شاخه تقسیم می‌شدند: یکی برای استفاده عموم که جنبه رسمی داشت و دیگری برای شاهزادگان تیموری که ارزش هنری بیشتری داشت (گری، ۳۹۶). افراد متمولی چون امیر علیشیرنواپی، ندیم سلطان حسین بایقرا، نیز در کتابخانه‌های شخصی خود خوشنویسانی در اختیار داشتند که به تولید نسخه‌های ارزشمند کتاب‌هایی در موضوع‌های گوناگون می‌پرداختند (اسفزاری، ۲/ ۲۹).

در این دوره رساله‌های علمی هم در باب خوشنویسی و انواع خطوط توسط استادان این هنر نوشته شد که تا امروز ارزش خود را حفظ کرده و نقش مهمی در حفظ و انتقال این هنر ملی به نسل امروز داشته است. *صراط السطور سلطانه‌لی، مداد الخطوط میر علی هروی، رسم الخط و آداب الخط* مجنون رفیقی هروی از این دسته‌اند. القای ارزش‌های دینی در لباس و قالب هنر خوشنویسی در این دوره از کارکردهای برجسته خوشنویسان بود. کتابت قرآن‌های متعدد با سبک تیموری و تزیینات هنری زیبا که در این دوره در کنار خطوط عربی، با خطوط ایرانی هم نوشته می‌شد، نوشتن کتیبه‌های حاوی احادیث ائمه در اماکن عمومی و نوشتن اشعار فارسی با بار اخلاقی، نمونه‌هایی از تبلیغات معنوی این گروه بود. جلال الدین محمود رفیقی، پدر مجنون، در کنار خوشنویسی، معلم قرآن دبیرستان و خانقاه هرات بود (نظامی باخزری، *منشأ الانشاء*، ۱۲۵-۱۲۶).

یکی از ویژگی‌های کارکرد مذهبی خوشنویسان این دوره ترویج مذهب تشیع به‌ویژه در اواخر حکومت تیموری است. حتی استادان بزرگ این دوره پیشرفت خط خود را مدیون عنایت حضرت علی (ع) می‌دانستند. چنان که میرعلی تبریزی یادگیری و تکامل خط نستعلیق را مدیون ارادت به حضرت علی (ع) می‌دانست. سلطانه‌لی مشهدی

نیز پیشرفت خوشنویسی را به‌طور کلی و رشد هنر خود را به خصوص در پناه عنایت آن حضرت می‌داند.

بنده سلطانه‌لی غلام علیست شهرت خط او ز نام علیست

(قلیچ‌خانی، ۱۹)

بخشی از آثار میرعلی را هم احادیث حضرت علی(ع) و کلمات آن حضرت و قصایدی در مدح او تشکیل می‌داد (حبیبی، ۵۳۸) برقراری ارتباط نزدیک خوشنویسی با مذهب تشیع در این دوره (به خصوص در مورد خطوط ایرانی) از نکاتی است که هر چه بیشتر این هنر را هنر ایرانی معرفی می‌کند.

کارکرد اجتماعی

خط و خطاطی از سده‌های میانه تاریخ ایران دارای نظام و اصول خاصی شده، آداب و رسومی جهت زیباسازی آن وضع گردید. به تدریج از سده هشتم به بعد از گروه خوشنویسان به عنوان یک صنف اجتماعی یاد می‌شد و اینان بیشترین سهم را در هنر و صنعت کتاب‌آرایی و امور مربوط به کتابخانه‌ها برعهده داشتند. آنان با آراستن کتاب‌ها، اسباب توجه مردم را به دانش و فرهنگ فراهم می‌ساختند (هروی، ۱۸-۲۱). شاگردان تحت ریاست یک استاد به تهیه سفارش‌های مردمی می‌پرداختند. رییس کارگاه یا کتابخانه ناظر کار شاگردان و مسئول آثار تولیدی می‌شد. دلیل این امر حجم بالای کارهایی بود که از طرف شاهزاده‌ها، امرا و مردم به فردی مانند سلطانه‌لی داده می‌شد. به همین سبب استادان خط قسمتی از سفارش‌ها را به شاگردان محوّل می‌نمودند. به این ترتیب هم هنر شاگردان مورد محک قرار می‌گرفت و هم سفارش‌ها پاسخ داده می‌شد. البته مجوز ایجاد کارگاه یا انتصاب آنان به عنوان ریاست کارگاه‌ها و کتابخانه‌های سلطنتی به هنرمندانی که خطشان معروف بود، داده می‌شد. صحت این مطلب از آن جاست که آثار خطی بسیاری منتسب به خوشنویسان برجسته این دوره

شده، آنان را در موقعیت‌های شغلی بالا می‌بینیم؛ در صورتی که کمتر کارگاه یا کتابخانه‌ای در این دوره وجود دارد که متولی آن خوشنویسان گمنام باشند.

مردم به منظور انشای نامه‌ها (واصفی، ۱ / ۷۷-۸۲)، نوشتن کتابه‌هایی در داخل منازلشان (بیانی، ۱ و ۲ / ۸۰-۸۵) نگارش سنگ قبور، تهیه مرقعات (آلبوم) هنری (قمی، ۶۳) و نسخه برداری از یک اثر فرهنگی نظیر کتاب، شعر و ادعیه به این صنف مراجعه می‌کردند. البته هنرمندان شاخه‌های دیگر هنری مثل کاشی‌کاری، صنایع دستی، نقاشی، منبت‌کاری و تذهیب نیز، برای تولید و تکمیل اثر خود به هنر خوشنویسان نیازمند بودند (نظامی باخزری، منشأ الانشاء، ۱ / ۲۶۴).

نمونه این موارد سلطان حسین بایقراست که از سلطان علی می‌خواهد قبل از مرگش خطوطی را روی سنگ قبر وی بنویسد (اصفهانی، ۱۵۹). مولانا ادهم یزدی (ادهم کور) نیز به نوشتن کتابه‌های منازل مردم اصفهان مشغول بود. به همین سبب مردم اصفهان او را از خراسان به اصفهان منتقل کردند (بیانی، ۱ و ۲ / ۸۱). در سردر حمام خلیل نیزه‌چی مشهد با خط سلطانه‌لی توصیه‌های بهداشتی دینی برای مردم وجود داشت (واصفی ۲ / ۲۲۷). در مکان‌های دیگر نیز به فراخور آن مکان از این هنر استفاده می‌شد و به نوبه خود به ارتقای فرهنگ اجتماعی و شهروندی کمک می‌کرد. در جامعه این دوره از خوشنویسان با لقب بتکچیان (منشی) هم یاد می‌شد (اسفزاری، ۲ / ۲۵۹).

در کنار هر قاضی در محاکم قضایی، دیوان قضا و یا دارالقضا هم یک یا چند خوشنویس برای ثبت قضایای حقوقی مشغول به کار بودند. آنان به عنوان منشی دارالقضا به نوشتن صکوک (حواله‌ها، برات‌ها و چک‌ها)، سجدات و قباله‌ها و مهمات شرعی می‌پرداختند. خوشنویسان محاکم قضایی به غیر از مهارت در خط باید به فقه و زبان عربی هم آشنایی می‌داشتند (مستوفی بافقی، ۳ / ۲۹۶). به عنوان مثال مولانا جلال یوسف عتیقی از کاتبان و خوشنویسان دارالقضای هرات بود (فصیح خوافی، ۲۹).

در مراسم ازدواج هم، مفاد قباله‌های عروسی با عناوین زیبای قرآنی توسط خوشنویسان نوشته شده قاضی و مفتی آن را قرائت نموده و پس از تأیید آن را مهر می‌زدند و ثبت می‌کردند. نمونه آن قباله عروسی الغیبیک بود که در عنوان آن آیه «وأتوا النساء صدقاتهن» با خط زیبا نوشته شده، متن آن نیز با هنرمندی خوشنویسان مکتوب گردیده بود (تاج‌السلمانی، ۱۷).

اجرت کاتبان در قبال فعالیت‌های متنوع اجتماعی، برحسب شهرت و کیفیت خط هنرمند متفاوت بود (افندی، ۲۴). اما خوشنویسانی که در دبیرستان‌ها و مدارس تدریس می‌کردند، حقوق خود را به صورت حق التدریس و از محل موقوفات همان محل دریافت می‌نمودند (نظامی‌باخزری، منشأ الانشاء، ۱/ ۱۲۵).

هنر خوشنویسی و خوشنویسان در این دوره در بهبود روابط اجتماعی نیز مؤثر بودند. آنان با نوشتن هنرمندانه اشعار و مطالب دینی، معنوی و اخلاقی در ابنیه عمومی، کتاب‌ها، و نامه‌ها به نوعی در کنترل روابط اجتماعی از طریق حفظ ارزش‌های اخلاقی نقش داشتند. آنان همچنین با نسخه‌برداری از کتاب‌های مربوط به تاریخ ایران، شعر فارسی و مذهب تشیع افکار عمومی را به سمت توجه به هویت ایرانی متوجه می‌ساختند. در جامعه عصر تیموری، رسیدگی به امور و مشکلات هنرمندان شاخه‌های گوناگون، و تعیین اجرت کارهایشان بر عهده مقامی به نام کلانتر هنرمندان بود. این مقام مستقیماً از طرف شاه تعیین می‌شد و حق ریاست بر کلیه هنرمندان را داشت. ابراهیم سلطان، نصیرالدین مذهب را در سال ۸۰۵ ق به این سمت انتخاب نمود (همو، منشأ الانشاء، ۱/ ۲۵۰-۲۵۳). این مقام خود بیانگر جمعیت وسیع هنرمندان در جامعه تیموری از یک سو و ضرورت کارکردهای متعدد و مفید آنان از سوی دیگر است. به دلیل کارکردهای متعدد اجتماعی، جنبه‌های کتابت (اجرایی) هنر خوشنویسی نیز بر جنبه‌های آن در این دوره برتری دارد.

جایگاه خوشنویسان در نظام سیاسی و اجتماعی عصر تیموری

کاتبان در قرون گذشته در جایگاه‌های بالای سیاسی - اجتماعی مانند وزارت و صدارت قرار داشتند. در قرن ۹ ق هم یکی از ویژگی‌های دولت تیموری ارزش‌گذاری برای هنر و محترم داشتن هنرمند بود. علی‌رغم آشوب و بی‌نظمی و حملات متعدد نظامی، امنیت جانی و مالی و شغلی هنرمند تأمین می‌شد. کارکردهای متعدد آنان یکی از دلایل این عمل بود. منشی‌گری و دبیری از عمده‌ترین مناصب خوشنویسان بود. چنان‌که در احوال تیمور آمده:

دبیر هنر پیشه را پیش خواند بفرمود کز خامه گوهر فشانند

(یزدی، ۱/ ۲۱۴)

در مواقعی نیز خوشنویس توسط شاه به جایگاهی نظیر مقام کلانتری هنرمندان می‌رسید. اگر کار هنرمندی در شاخه‌ای از انواع هنرها مورد تأیید کلانتر قرار می‌گرفت، شاه نیز آن کار را تأیید و هنرمند را محترم می‌شمرد و در یکی از مشاغل و سمت‌های سیاسی و اداری به کار می‌گرفت. یکی از پرنفوذترین مقامات دولتی این دوره، مقام ریاست کتابخانه‌های سلطنتی بود. این مقام منشأ خدمات متعددی بوده و به اساتید بزرگ خوشنویسی (نظیر جعفر بایسنغری) تعلق می‌گرفت (پارسای قدس، ۴۲-۵۰).

استادان خط در ارکان دولتی در جایگاه‌هایی نظیر صاحب دیوان انشا (ترسل)، منصب رسالت^۱، صاحب توجیه^۲، وزیر دیوان و وزارت شاهزادگان تیموری هم حضور داشتند. شمس‌الدین محمد، وزیر ابوسعید، از این جمله بود و در صنعت انشا و حسن خط دستی قوی داشت. خواجه علاء‌الدین علی میکال نیز سال‌ها منصب صاحب توجیه دیوان بایقرا را داشت و بعدها به منصب وزارت رسید و به خوبی این منصب را اداره کرد. میرزا قاسم بن خواجه میرکی هم از جوانان خوشنویس خراسان به شمار می‌رفت

۱. این مقام مسئول تهیه فرمان‌ها و نوشتن نامه‌های اداری و درباری و همچنین ناظر بر آنان بوده است.
 ۲. توجیه به معنای ترتیب حساب و حواله‌های برات دیوانی است. به این ترتیب صاحب توجیه را می‌توان مسئول رسیدگی، نظارت و صدور حواله‌های دیوانی دانست که بیشتر برای سیورغالات و اخراجات ایلچیان بوده است.

و وزیر دیوان شاهزاده بدیع الزمان بود(نوایی، ۱۷۰؛ خواند میر، *دستورالوزراء*، ۳۷۸، ۴۴۲؛ و *مآثرالملوک*، ۲۲۸؛ سمرقندی، ۱۳۸۲: ۵۱۵).

بزرگان هنر خط را که دارای ارتباط نزدیک با شاهان بودند، با لقب‌های جواهر قلم، زرین قلم، عنبرین قلم، قدوه‌الکتاب، قبله‌الکتاب و شکرین قلم می‌خواندند (شیمل، ۸۰-۸۵). آنان با فروپاشی حکومت تیموری، موقعیت و منزلت اجتماعی و سیاسی خود را در دولت‌های بعدی نظیر ازبکان، تیموریان هند، آق‌قویونلوها، صفویان و حتی عثمانی نیز حفظ کردند.

برخی از اساتید خط در جایگاه‌های بزرگ مذهبی نظیر صدر نیز قرار گرفتند. به عنوان نمونه عبدالله بیانی در جوانی ملازم سلطان حسین بایقرا بود. بعد به مقام صدارت رسید و در مواقعی هم به جای امیرعلیشیر منشورها را مهر می‌زد (نظامی، *منشأ الانشاء*، ۳۱۷-۳۱۸).

در نظام اجتماعی تیموری هم، تحصیل هنر خط یکی از ارزش‌ها بود (مروارید، ۹۸). طبق حدیث «اکرموا اولادکم بالکتابه» فراگیری خط برای فرزندان امری واجب شمرده می‌شد (هروی، ۸۹، ۱۸۷). مکتب‌خانه‌ها طبق نظام استاد - شاگردی به نشر این هنر می‌پرداختند (واصفی، ۱/ ۳۱۲). استاد بر حسب رضایت از کار و رفتار شاگرد، وابستگی خانوادگی، استعداد و ذوق او، مجوز فعالیت هنری به وی می‌داد. خوشنویسان به عنوان یکی از مدیران فرهنگی جامعه در انتقال میراث فرهنگی گذشته، دفاع از فرهنگ ملی، و غنی‌سازی هویت ایرانی از طریق پیوند آن با خطوط جدید و خالص ایرانی نقش مهمی ایفا کردند. صاحبان هنر، پیشه‌وران و جوانان در جامعه تیموری به عنوان اهل مراد شناخته می‌شدند(خواندمیر، *مآثرالملوک*، ۲۶۵). خوشنویسان با رعایت آداب هنری و ارتباط نزدیک با شعرا و متصوفه به عنوان افراد صاحب‌دل و صاحب حال هم معروف بودند(هروی، ۷۴).

این گروه را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم نمود. دسته‌ای در جایگاه قاضی، محاسب و کتاب دیوان (در کنار مشاغل سیاسی و اجتماعی) و دسته‌ای در جایگاه هنرمند صرف به خوشنویسی می‌پرداختند (افندی، ۱۷-۱۸). گاه هم می‌شد که افراد بی‌خبر از هنر، مصرعی از خط استادی را جدا می‌کردند و مرقات (آلبوم‌های) تقلبی می‌ساختند و بازار هنر را به فساد می‌کشیدند (سراج، ۷۵).

خوشنویسی در این زمان (مانند قبل) هنری مقدس شمرده می‌شد. چنان که اغلب استادان این هنر با پیشوند مولانا و خواجه - که هر دو بار معنوی دارند - خوانده می‌شدند. حتی برخی از آنان نظیر حافظ محمد - که در شش قلم مهارت داشت - در جایگاه خطیب، شیخ خانقاه و ائمه جماعت مساجد بودند (خواندمیر، *مآثر الملوک*، ۲۳۸). آنان در این جایگاه از امکاناتی برخوردار بودند که می‌توانستند برافکار، عقاید و زندگی سیاسی مردم تأثیرگذار باشند. عوامل متعددی در ارتقاء جایگاه خوشنویسان در جامعه تیموری مؤثر بود: برخورداری از حمایت شاه که بسیاری از اساتید معروف خط از این مزیت برخوردار بودند؛ ارتباطات خویشاوندی (اسفزاری، ۲/ ۴۱۸)، و موقعیت خانوادگی؛ به طور مثال خواجه محمد مروارید، وزیر ابوسعید تیموری، بود و این یکی از عوامل رشد و شهرت فرزندش، عبدالله مروارید، گردید. میرعلی هروی نیز میزان بالای پیشرفت خطی خود را مدیون داشتن پدری چون باقر ذوالکمالین بود؛ زیرا باقر در حسن خط و قوانین و ضوابط خطی دستی قوی داشت. اعتبار علمی مرکزی که خوشنویسان در آن تعلیم خط می‌دیدند نیز در بهبود موقعیت اجتماعی آنان بی‌تأثیر نبود. چنان که در اوایل حکومت تیموریان مراکز تبریز و شیراز از موقعیت مناسبی برخوردار بودند، ولی به تدریج این شهر هرات بود که در پرورش خوشنویسان زبده، بر دیگر مراکز برتری یافت (هروی، ۱۳۷؛ فضائی، ۲۶۵).

سلاطین و شاهزادگان تیموری و هنر خوشنویسی

سرمايه‌گذاري و حمايت فرمانروايان تیموري از هنر خوشنویسی، یکی از عوامل اصلی رشد و بالندگی این هنر در سده ۹ ق و تداوم این رشد در دوره‌های آتی گردید. آنان با کاهش دادن دغدغه‌های اقتصادی خوشنویسان با حمايت مالی و تأمین امنیت شغلی و حمايت سیاسی از طریق قرار دادن آنان در جایگاه‌های مطرح سیاسی و اداری، زمینه ایجاد و بروز خلاقیت این هنرمندان در زمینه هنر خوشنویسی و باروری فرهنگ ایرانی را فراهم کردند. تقریباً اکثر شاهزادگان تیموری در قلمرو فرهنگ ایرانی - اسلامی آموزش دیده، بسیاری از آنان از حامیان فعال هنر کتاب‌آرایی ایرانی بودند. در این سلسله شاهد گسترش مطلوب دربارهای شاهی به عنوان مراکز هنری هستیم که برای جذب خوشنویسان با یکدیگر رقابت می‌کردند. هنرمندانی که برای آنان مسرت، اعتبار و ارزشهای معنوی را به همراه می‌آوردند (قمی، ۹۸-۱۲۰).

یکی از ویژگی‌های عصر تیمور، به وجود آمدن تحول در دو خط نستعلیق و تعلیق و رواج آنها در میان عموم بود. در زمان او بود که این دو خط خالص ایرانی توسط میرعلی تبریزی و تاج السلتمانی مطرح شدند و رواج یافتند (فضائلی، ۴۴۵-۴۴۸).

از خوشنویسان معاصر تیمور، عمر اقطع بود که قرآنی به قلم غبار نوشت، به گونه‌ای که در زیر نگین انگشتی جا می‌گرفت. ولی به علت این که تیمور آن را نوعی کوچک شماری قرآن می‌پنداشت، عمر قرآن دیگری در نهایت بزرگی نوشت، به گونه‌ای که هر سطر آن یک ذرع بود و با گردونه آن را به نزد تیمور حمل نمودند. شیخ محمد بن حاجی بندگیر تبریزی نیز از دیگر خوشنویسان این زمان بود که مسئولیت نوشتن نامه‌های سیاسی را بر عهده داشت. از کارهای او نوشتن طوماری به طول هفتاد گز و عرض سه گز بود که با آب طلا از طرف تیمور برای سلطان مصر نوشته شده بود. عبدالقادر مراغی (موسیقی‌دان و قاری قرآن) از دیگر خوشنویسان زمان وی بودند (میرخواند، ۴۸۰/۶؛ اسماعیلی، ۳۰۴). این مطالب گویای این هستند که تیمور علاقه‌مند

به درشت‌نویسی خطوط بود. شیوه‌ای که در عصر ایلخانان هم وجود داشت. شاید به همین دلیل است که ابراهیم و بایسنغر پسران شاهرخ هم در خطوط ریحان و ثلث که به نسبت درشت‌تری نوشته می‌شدند، تبحر یافتند.

در کتابخانه شاهرخ در هرات نیز خوشنویسانی چون معروف بغدادی، عبدالملک خوشنویس، محمود سلطانی، یحیی سبیک نیشابوری حضور داشتند (سمرقندی، ۴۱۷). در ادامه سنت درشت‌نویسی خطوط در این دوره نیز محمد الطغرای قرآنی بزرگ با خط محقق نوشت (سفادی، ۲۹). سیمی نیشابوری هم از کاتبان دوره شاهرخ بود که در مورد زیادنویسی وی اغراق شده است (ر.ک: غفاری کاشانی، ص ۳۴۳).

شاهرخ فرزندان خود را به فراگیری خوشنویسی فرا می‌خواند. به همین دلیل دو تن از پسرانش به مدارج بالای این هنر دست یافتند. بایسنغر میرزا (۷۹۹-۸۳۷ ق) یکی از آنها بود. وی در سال ۸۱۸ ق به حکومت توس و مشهد رسید. در سال ۸۲۰ ق به ولایتعهدی شاهرخ نایل آمد و در ۸۳۷ ق بر اثر افراط در نوشیدن شراب درگذشت. در کتابخانه و کارگاه او چهل نفر خوشنویس به رهبری جعفر بایسنغری به تولید نسخه‌های متعدد کتاب‌های علمی، تاریخی و شعر فارسی می‌پرداختند. احتمالاً مراد از عدد چهل، کثرت خوشنویسان تحت حمایت بایسنغر باشد. بایسنغر از اساتید هنر از جمله جعفر، به عنوان مجریان طرح‌های عمرانی و فرهنگی هم استفاده می‌نمود. اقدامات این شاهزاده را می‌توان الگویی برای هنرستان‌ها و دانشگاه‌های هنر اسلامی در دوره‌های آتی دانست. در کتابخانه‌ها و آموزش و کار عملی در کنار هم قرار داشت و همین سبب ایجاد خلاقیت در هنر آموزان می‌گردید. در زمان وی کاتب و شاعر (خط و شعر) ارتباط دو سویه‌ای برقرار ساختند (سمرقندی، ۳۵۰). شاهنامه بایسنغری به خط جعفر نمونه‌ای از این ارتباط بود. بایسنغر در خط ثلث و ریحان مهارت داشت. به ویژه در زمینه خط ثلث او را یکی از ارکان اربعه این خط می‌شناختند (روملو، ۱۱، ۲۰۷؛ نوایی، ۲۷۴). استاد او شمس‌الدین هم در انواع خطوط دستی داشت. این شاهزاده

سرمایه‌گذاری‌هایی نظیر ساخت اماکن تفریحی هرات را نیز برای جذب و جمع‌آوری هنرمندان تدارک می‌دید. اثر خوشنویسی معروف او بر اطراف ایوان مقصوره مسجد گوهرشاد در مشهد - که معمار آن استاد قوام الدین شیرازی است - از یادگارهای هنری این شاهزاده است. این اثر به خط ثلث و در سنه ۸۲۳ ق نوشته شده و در پایان آن جمله «کتابه بایسنغر بن شاهرخ بن تیمور گورکان» آمده است. (حافظ ابرو، ۴/۲۱۲، فصیح خوافی، ۱۵۹). سیف‌الدین نقاش در وفات بایسنغر این طور می‌سراید:

خط خاک کرد بر سر و کاغذ به باد رفت جدول به خون نشست و سیه شد رخ قلم
(اسفزاری، ۲/۹۰)

ابراهیم سلطان (۷۹۷-۸۳۴ ق) هم از دیگر فرزندان خوشنویس شاهرخ بود. شاهرخ از داشتن چنین فرزندی به خود می‌بالید (قمی، ۳۱). او در ۸۱۷ ق به حکومت فارس رسید و در شعر و حسن خط به مرتبه بلندی دست یافت. اقسام خط به ویژه ثلث، نسخ، و رقاع را نیکو می‌نوشت و در شیوه کتبه نویسی مهارت ویژه داشت. چنان که کتابه مدرسه دارالصفا، عمارت بقعه ظهیری، بقعه سعدی و صحن میرعلاءالدین در شیراز از آثار خطی اوست (حافظ ابرو، ۲/۹۵۸؛ قزوینی، ۳۱۳). مولانا شمس‌الدین روزبهان و حاجی بندگیر تبریزی از ملازمان و مشاوران خوشنویس او بودند. ابراهیم به شیوه یاقوت می‌نوشت و تشخیص تمایز خطش با یاقوت مشکل بود (سمرقندی، ۱۳۸۲: ۳۵۲). شرف‌الدین علی یزدی هم از هم صحبتان وی بود و در وصفش اغراق گونه می‌گوید:

کند خوش چنان خط عنبر سرشت که یاقوت پیش نیارد نوشت
(یزدی، ۱/۵۰۸)

بایسنغر رهبری مکتب هرات، و ابراهیم رهبری مکتب شیراز را بر عهده داشت و در جذب خوشنویسان و دیگر اساتید هنری با هم در رقابت بودند. تفاوت آنها در این بود که بایسنقر به دنبال تحول در شیوه‌های خوشنویسی بود، اما ابراهیم بیشتر به دنبال

جمع‌آوری آثار بزرگان خط گذشته و معاصر خود بود. چنان که دستور داد کتیبه عبدالله صیرفی را از مدرسه دمشقیه تبریز کنند و در مسجد جامع شیراز نصب کردند (بیانی، ۱۳۵-۲۸، قمی، ۸۶/۲).

بعد از مرگ بایسنغر، برادرش الغبیک و علاءالدوله فرزندش، فعالیت‌های او را ادامه دادند و خوشنویسان را از نقاط مختلف در سمرقند گردآوردند (همو، ۱۹۹/۲). اسکندر بن عمر شیخ هم در اصفهان کتابخانه‌ای داشت و اساتیدی چون معروف بغدادی در خدمت وی بودند (حافظ ابرو، ۹۵۱/۲).

سلطان حسین بایقرا (حک. ۸۷۳-۹۱۱ق) همت عالی بر تربیت خطاطان و خوشنویسان مصروف داشت و پیوسته در راه فراغت و رفاه آنان کوشا بود. سلطان علی مشهدی، که استادان خط دوره‌های بعدی با واسطه همگی شاگرد او بودند، برجسته‌ترین خوشنویس این دوره بود. وی روزی سی بیت برای بایقرا و بیست بیت برای میر علیشیر نوایی کتابت می‌کرد (دوغلالت، ۳۱۵-۳۱۸). در دوره سلطان حسین بایقرا با ظهور خوشنویسانی چون میرعلی هروی، مجنون هروی و نیز سلطانعلی مشهدی از یک طرف و نوشته شدن رساله‌های علمی در باب این هنر از طرف دیگر، بیشتر به تدوین قواعد، نظام‌مندی و کیفیت آثار خطی توجه می‌شد. به بیان دیگر با طی شدن مراحل اولیه خطوط ایرانی و پخته‌تر شدن آنان در این زمان، به تدریج از جنبه‌های کتابت آنان کاسته بر کیفیت هنری آنان افزوده شد. طبیعتاً یکی دیگر از دلایل این امر افزایش جمعیت خوشنویسان نسبت به اوایل حکومت تیموری و به دنبال آن افزایش فرهنگ نقد آثار هنری بود. این کار باعث می‌شد که خوشنویسان برجسته از دیگر خطاطان متمایز شوند. علاوه بر نقش سلطان حسین، نقش امیر علیشیر هم در این زمینه مهم بود. مولانا کاتبی نیز از نوادگان ابراهیم سلطان بود که نزد سیمی نیشابوری تحصیل خط می‌نمود (روملو، ۲۰۷/۱). بایسنغر میرزا بن محمود بن ابوسعید از نستعلیق نویسانی بود که سلطانعلی از خط وی تمجید می‌نمود (نوایی، ۱۷۴).

دو تن از فرزندان سلطان حسین بایقرا، ابوتراب میرزا (شاگرد حافظ علی هروی) و بدیع الزمان نیز به سفارش پدر به فراگیری این هنر پرداختند. از شاهزاده خانمی به نام مهربانو بیگم دختر عمر شیخ میرزا بهادر و خواهر بابر نیز یاد شده که مرید جامی بوده و تفسیر سوره یوسف را با نستعلیق جلی نگاشته است (حبیبی، ۷۶۵).

مراکز و نهادهای آموزش و رشد خوشنویسی

منظور از مراکز بیشتر شهرهای فعال در این زمینه و منظور از نهادها، اماکن و مؤسسات ترویج و آموزش این هنر است. تبریز را به عنوان ملتقای هنر بغداد و هرات و شیراز می‌توان در نظر گرفت. با روی کار آمدن مغولان، میراث خوشنویسی بغداد که در زمان عظاملک جوینی و یاقوت مستعصمی اوج گرفته بود، به تبریز راه یافت. در طی حکومت ایلخانان و به خصوص در قرن‌های ۸ و ۹ ق سنت خوشنویسی بغداد به تدریج خصیصه عربی خود را از دست داد و خصلت ایرانی گرفت (یزدی، ۴۴۸/۲، اسفزاری، ۸۵/۲). ابداع خط نستعلیق تأییدی بر این مدعا است. جلایریان و تیموریان وارثان میراث مکتب تبریز - بغداد بودند.

سلطان احمد و سلطان اویس جلایر هر دو هنرمند، مشوق هنرمندان و تداوم بخش هنر ایلخانی بودند. سلطان احمد علاوه بر مهارت در تصویر، تذهیب، خاتم‌بندی و موسیقی، درشش قلم هم دستی داشت (سمرقندی، ۳۰۶). بسیاری از هنرمندان دربار تیمور و جانشینانش از مکتب آل جلایر و شهر تبریز به سمرقند منتقل شدند و سبک خود را نیز همراه آوردند (گری، ۳۸۳). حتی میرعلی تبریزی با الهام از تجارب این مکتب توانست تحولی در هنر خوشنویسی ایجاد کند (فضائلی، ۴۵-۵۵). در طی حکومت یعقوب آق قویونلوها نیز در شهر تبریز کارگاههای خوشنویسی به ریاست افرادی نظیر شیخ محمود هروی دایر بود (بیانی، ۳ و ۴/۸۹۲).

شهر شیراز نیز با حفظ میراث هنری آل مظفر و آل اینجو (اواخر قرن ۸ و اوایل قرن ۹ ق) و تأثیرپذیری از مکتب تبریز، در زمان اسکندر بن عمر شیخ و ابراهیم سلطان بن شاهرخ تیموری، یکی از مراکز مهم هنر خوشنویسی در کنار شاخه‌های هنری دیگر به شمار می‌رفت. در دهه‌های اولیه قرن ۹ ق مکتب شیراز بر مکتب خوشنویسی هرات برتری داشت. چرا که اولاً تجارب مکتب تبریز ابتدا به شیراز و بعد از طریق آن به هرات رفت و ثانیاً تجار و بازرگانان این شهر از این هنر حمایت می‌نمودند (گری، ۳۸۰-۳۹۱). همان طور که قبلاً ذکر شد خط نستعلیق در این مکتب همزمان با مکتب تبریز شکل گرفت. به این ترتیب هنرمندان این مکتب هم سهم عمده‌ای در ابداع خطوط ایرانی داشتند. علاوه بر این در این مکتب شیوه جدیدی به نام انیسی (غربی) پایه‌گذاری شد.

یاران مکنید خوشنویسی کان ختم شده است بر انیسی

(هروی، ۱۴۸)

اما یکی از مهم‌ترین مراکز هنری این دوره، شهر هرات بود. در این مکتب تحریر بر تصویر مقدم بود. به همین دلیل خوشنویسی رونق گرفت. لقب هروی که بر برخی از خوشنویسان بزرگ اطلاق می‌شد، دلیلی بر کیفیت و توانایی هنری آنان بود. فارغ التحصیل شدن از مکتب هرات، به دلیل امکانات و اساتید بزرگ هنری، نوعی افتخار برای هنرمندان بود. در مورد خوشنویسی، اهمیت این شهر از زمان ورود هنرمندانی چون جعفر بایسنغری از تبریز توسط بایسنغر شروع شد (گری، ۳۹۲). شاهرخ، بایقرا و وزیرش امیرعلیشیرنویسی از حامیان اصلی این مکتب بودند (نویسی، ۳۹۶). دوره بایقرا مصادف با شکل‌گیری سبک‌های جدید خوشنویسی و شهرت هنری هرات بود.

دارد استحقاق آن‌کش جاودان از دل کند اصفهانش بندگی، بغدادو مصرش چاکری

(رازی، ۲/ ۶۴۴-۶۴۵)

برتری هنری شهرهای تبریز و شیراز، از دوره بایسنغر به بعد سیر معکوس گرفته و این هرات بود که بر هنر آنان تأثیرگذار بود (هروی، ۱۳۷) ازبکان با انتقال استادان بزرگ هرات - مانند میرعلی هروی - به بخارا، مکتب هنری بخارا را پایه‌ریزی نمودند. میراث هنری این شهر به هند و عثمانی نیز راه یافت و عثمانی ملتقای سنن هنری اروپا از غرب و تیموریان از شرق گردید (حبیبی، ۲۲-۳۷). شهرهای دیگر نظیر سمرقند، اصفهان و اردبیل نیز اگر چه محل اهل هنر بودند (ابن عربشاه، ۴۷)، اما به نسبت شهرهای بزرگ مذکور، دارای مکتب و سبک خوشنویسی خاصی نبودند و بیشتر از سبک‌های دیگر مراکز تقلید می‌کردند. البته سمرقند در دوره تیمور از لحاظ تولید آثار هنری، از پارچه بافی گرفته تا معماری، بر شهرهای دیگر برتری داشت (همانجا).

اما از میان نهادها، کتابخانه‌های دوره تیموری نقش مهمی در رشد هنر، تولید آثار هنری و پرورش هنرمندان داشتند. این نهاد متأثر از همتایان خود در دوره‌های قبل بود. به طوری که میر علی تبریزی در کتابخانه آل جلایر که آن هم متعلق به ربع رشیدی در دوره ایلخانی بود، فعالیت خوشنویسی خود را شروع نمود (هروی، ۲۶۹). در کتابخانه‌ها دو کار مهم صورت می‌گرفت:

۱- کتابت کتاب‌های جدید (کتاب آرای) ۲- کتابداری (امانت). از قرائن پیداست که دو نوع کتابخانه در این دوره وجود داشته که یکی کتابخانه‌های خصوصی (مخصوص شاهزادگان و بزرگان) و دیگری عمومی بوده است (میرخواند، ۶/۶۹۳، ۷۱۵). برای تولید کتاب‌ها، هر کتابخانه مجهز به کارگاهی بود که ریاست آن اغلب بر عهده خوشنویسان بود. مانند کتابخانه خاصه شاهرخ به ریاست معروف بغدادی (همانجا) و کتابخانه بایسنغر به ریاست جعفر بایسنگری.

مدارس این دوره که تعدادشان بسیار زیاد بود، نیز محل تعلیم هنر بودند. با توجه به منابع مختلف، می‌توان گفت که برخی مدارس مانند مدرسه گوهرشاد، در کنار علوم دیگر به تعلیم خط هم می‌پرداختند. اما برخی دیگر مخصوص تعلیم هنر بوده به عنوان

مدرسه هنر شناخته می‌شدند. هنرستان باغ سفید و مدرسه جعفر تبریزی از این دسته بودند (اسفزاری، ۲/ ۲۵، ۳۸۹). سلطانعلی مشهدی از هنرآموزان این مدارس بود، چنان که در وصف حال خود می‌گوید:

رو نهادم به کنج مدرسه‌ای بی خیال کجی و وسوسه‌ای
(قمی، ۶۷)

همسران شاهزاده‌ها هم در امر مدرسه‌سازی در این دوره فعال بودند. مدرسه امیر فرمان شیخ در هرات، مدرسه امیرچخماق شامی در یزد، مدرسه یوسف خواجه (مدرسه دودر) و مدرسه میرزا الغبیک در سمرقند نمونه‌هایی از این مدارس بودند (میرجعفری، ۱۳۷).

مکتب هم مکانی بود که اغلب یک خوشنویس، حوزه تدریس خصوصی خود را در آن جا برگزار می‌کرد. سیمی نیشابوری در مشهد مکتبی داشت که بزرگان شهر فرزندان خود را برای فراگیری خط به نزد وی می‌بردند (اسفزاری، ۲/ ۳۸۰-۳۹۰). دارالانشاء هرات نیز محل حضور اساتید خط و فعالیت‌های خوشنویسی بود (بیانی، ۳ و ۴/ ۷۵۰). در حوزه علمیه تربت جام و دبیرستان هرات به مدیریت مجنون هم فعالیت‌های علمی و هنری در کنار هم انجام می‌گرفت (اسفزاری، ۲/ ۳۸۹). حمایت شاهزادگان، بازرگانان، و رؤسای اصناف از عوامل مهم برپایی و رونق این مراکز و نهادها به شمار می‌رفت.

نتیجه

بی تردید همان طور که سده‌های اولیه اسلامی در تاریخ ایران، عصر شکوفایی علمی و ادبی شناخته شده، عصر تیموریان و سده‌های میانه تاریخ ایران را می‌توان دوران رشد و شکوفایی هنری دانست. پیشتازان این حرکت هنرمندانی نظیر کمال الدین بهزاد نقاش، عبدالقادر مراغی موسیقی‌دان، قوام الدین شیرازی معمار، قوام الدین مجلد تبریزی

صحاف و میرعلی بن حسن تبریزی، جعفر بایسنغری و سلطانعلی مشهدی در زمینه خوشنویسی بودند.

از ویژگی‌های هنر این عصر قدم گذاردن در مسیر رفاه اجتماعی بود. به تعبیر ادیبانه‌تر هنر در این زمان توسط دولت مدیریت می‌شد، توسط هنرمندان اجرا می‌شد و توسط مردم مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت.

یکی از این شاخه‌های متعدد هنری این زمان، خط و خوشنویسی است. این هنر در ادامه روند رو به رشد خود، در عصر تیموریان با رواج و تکامل خطوطی مانند نستعلیق و تعلیق، یکی از دوره‌های شکوفایی خود را سپری نمود.

وجود مکاتب خوشنویسی تبریز، شیراز و هرات که هر کدام اسلوب و سبک خاصی را در این هنر ترویج می‌نمودند یکی از دلایل تحول خوشنویسی این دوره است. مکتب هرات اگر چه از میراث دو مکتب دیگر بهره‌مند شد، اما سبک متعادل را در این هنر پیاده نمود که تا چند قرن بعد هم از آن استفاده می‌شد.

عوامل دیگری نیز در این تحولات نقش داشتند. حمایت‌های مالی و غیر مالی از سوی حکام تیموری که بیشتر به خاطر تربیت آنان تحت مربیان هنرمند، علاقه‌مندی به هنر و کارکردها و کاربردهای این هنر و استادان آن بود، از عمده دلایل این امر به شمار می‌رفتند. بهره‌گیری از میراث هنری عصر ایلخانان و آل جلایر نیز در تحولات هنری سده ۹ ق مؤثر واقع شد. به طوری که اساتیدی چون میرعلی تبریزی از شاگردان مکتب آل جلایر بودند.

کارکردهای متعدد خوشنویسان در جامعه تیموری علاوه بر این که یکی از عوامل مهم تحول این هنر و توجه حکمرانان به آن بود، تا حد زیادی در تعیین جایگاه آنان در نظام سیاسی و اجتماعی هم مؤثر واقع شد.

خوشنویسان در جایگاه‌های متعدد منشأ خدمات متنوعی بودند. آنان در جایگاه منشی، صاحب دیوان انشا (ترسل)، دبیری، رییس کتابخانه‌های سلطنتی و حتی وزارت منشأ خدمات سیاسی برای دولت تیموری بودند.

آنان همچنین به عنوان یکی از اصناف اجتماعی، جوابگوی نیازهای عمومی از نامه‌نگاری گرفته تا تهیه انشا در موضوعات مختلف بودند. در کنار برخی مشاغل اجتماعی نیز از وجود این گروه به منظور خدمات نوشتاری استفاده می‌شد.

اما مهمترین کارکرد این گروه کارکرد فرهنگی بود. چرا که به نسبت موارد دیگر اثرهای ماندگارتری داشت. تعلیم و آموزش خوشنویسی در مراکز هنری نظیر کتابخانه‌ها، دبیرستان‌ها و کارگاه‌های کار عملی از اصلی‌ترین کارکردهای فرهنگی آنان بود. به این ترتیب خوشنویسان به عنوان کارگزاران فرهنگی، از یک سو نقش مهمی در ارتقای فرهنگ جامعه، انتقال میراث فرهنگی گذشته، دفاع از فرهنگ ملی و غنی‌سازی هویت ایرانی با استفاده از خطوط نوین ایرانی داشتند و از سوی دیگر با رعایت آداب معنوی توسط خوشنویسان، تناسب این هنر با ارزش‌های اسلامی و ارتباط نزدیک با گروه‌هایی چون صوفیان و روحانیون، به عنوان افراد صاحب دل، صاحب حال و اهل مراد شناخته می‌شدند.

کتابشناسی

- آژند، یعقوب، «خوشنویسی در قلمرو مکتب هرات»، کتاب ماه هنر، شماره ۶۹-۷۰، خرداد و تیر، ۱۳۸۳.
- ابن عربشاه، زندگی شگفت‌آور تیمور (عجائب المقدور فی اخبار تیمور)، ترجمه محمدعلی نجاتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- اسفزاری، معین‌الدین محمد زمجی، روضات الجنات فی اوصاف مدینه الهرات، به کوشش سید محمدکاظم امام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۹.

- اصفهانى، میرزا حبیب، *تذکره خط و خطاطان*، ترجمه رحیم چاوش اکبری، تهران، کتابخانه مستوفی، ۱۳۶۹.
- اسماعیلی، حبیب الله، «رنگین کمان هویت ایرانی»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، فروردین و اردیبهشت، ۱۳۸۷.
- افندی، مصطفی عالی، *مناقب هنروران*، ترجمه توفیق، ه. سبحانی، تهران، سروش، ۱۳۶۹.
- ایرانی، عبدالمحمد، *پیدایش خط و خطاطان*، تهران، یساوی، ۱۳۴۵.
- بیانی، مهدی، *احوال و آثار خوشنویسان*، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۳.
- پارسای قدس، احمد، «سندی مربوط به فعالیت‌های هنری عهد تیموری»، *مجله هنر و مردم*، شماره ۱۷۵، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۶.
- تاج‌السلمانی، شمس‌الحسن، به کوشش اسماعیل اکا، آنکارا، ۱۹۹۹م.
- حافظ ابرو، *زبدۀ التواریخ*، به کوشش سید کمال حاج سیدجوادی، تهران، نشرنی، ۱۳۷۲.
- حیبی، عبدالحی، *هنر عهد تیموری و متفرعات آن*، کابل، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی، *حبیب‌السیر*، تهران، کتاب فروشی خیام، ۱۳۳۳.
- _____ *دستورالوزرا*، به کوشش سعید نفیسی، تهران، اقبال، ۱۳۵۵.
- _____ *مآثر الملوک* (به ضمیمه *خاتمه خلاصه الاخبار و قانون همایونی*)، به کوشش میرهاشم محدث، [تهران] موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۲.
- دوغلان، میرزا محمدحیدر، *تاریخ رشیدی*، به کوشش عباسقلی غفاری فرد، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۳.

- رازی، امین احمد، *تذکره هفت اقلیم*، به کوشش سید محمدرضا طاهری، تهران، سروش، ۱۳۷۸.
- روملو، حسن بیک، *احسن التواریخ*، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
- سراج شیرازی، یعقوب بن حسن، *تحفة المحبین*، به کوشش کرامت رعنا حسینی، تهران، نشر نقطه، ۱۳۷۶.
- سفادی، یاسین حمید، *خوشنویسی اسلامی*، ترجمه مهناز شایسته فر، تهران، مؤسسه مطالعات هنر اسلامی، ۱۳۸۱.
- سمرقندی، دولت‌شاه، *تذکره الشعراء*، به کوشش ادوارد براون، تهران، اساطیر، ۱۳۸۲.
- شایسته فر، مهناز، *هنر شیعی*، تهران، مؤسسه مطالعات هنر اسلامی، ۱۳۸۴.
- شیمیل، آن‌ماری، *خوشنویسی و فرهنگ اسلامی*، ترجمه اسدزاده، [مشهد]، آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲.
- غفاری کاشانی، قاضی احمد بن محمد، *تاریخ نگارستان*، به کوشش آقا مرتضی مدرس گیلانی، بی‌جا، حافظ، ۱۴۰۴ ق.
- فصیح خوافی، احمد بن جلال الدین محمد، *مجموعه فصیحی*، به کوشش و حاشیه محمود فرخ، مشهد، کتاب فروشی باستان، ۱۳۳۹.
- فضائلی، حبیب الله، *اطلس خط*، اصفهان، مشعل اصفهان، ۱۳۶۲.
- _____ *اطلس خط*، تهران، سروش، ۱۳۶۰.
- قزوینی، یحیی بن عبداللطیف، *لب التواریخ*، بی‌جا، بنیاد گویا، ۱۳۶۳.
- قلیچ‌خانی، حمیدرضا، *رسالاتی در خوشنویسی و هنرهای وابسته به آن*، تهران، روزنه، ۱۳۷۳.
- قمی، قاضی میراحمد منشی، *گلستان هنر*، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، بی‌جا، کتابخانه منوچهری، ۱۳۵۹.

- گری، بازیل، «هنرهای تصویری در دوره تیموری»، *تاریخ ایران کمبریج (دوره تیموری)*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، جامی، ۱۳۷۹.
- مروارید، عبدالله، *شرفنامه*، شماره ۳۷۹۸، تهران، کتابخانه ملی ملک.
- مستوفی بافقی، محمد مفید، *جامع مفیدی*، به کوشش ایرج افشار، تهران، کتاب فروشی اسدی، ۱۳۴۰.
- منز، فوربر، *برآمدن و فرمانروایی تیمور*، ترجمه منصور صفت گل [تهران]، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷.
- میرخواند، *روضه الصفا*، تهران، انتشارات خیام.
- میرجعفری، حسین، *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان*، تهران، سمت، دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۴.
- نظامی باخزری، نظام‌الدین عبدالواسع، *منشأ الانشاء*، به کوشش رکن‌الدین همایونفرخ، [تهران]، دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۷.
- _____، *مقامات جامی*، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۱.
- نوایی، عبدالحسین، *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران از تیمور تا شاه اسماعیل*، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
- نوایی، امیر علیشیر، *تذکره مجالس النفایس*، به کوشش علی اصغر حکمت، [تهران]، کتاب فروشی منوچهری، ۱۳۶۳.
- واصفی، زین‌الدین محمود، *بدایع الوقایع*، به کوشش الکساندر بلدروف، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- هروی، نجیب مایل، *کتاب آرایه در تمدن اسلامی*، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.
- یزدی، شرف‌الدین علی، *ظفرنامه*، به کوشش محمد عباسی، تهران، امیرکبیر.

مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ، سال چهل و دوم، شماره پیاپی ۸۴،
بهار و تابستان ۱۳۸۹، ص ۱۸۰-۱۷۱

نقش زیاد بن عبید در تکمیل تشکیلات اداری امویان*

هانیه بیک

کارشناس ارشد تاریخ و تمدن ملل اسلامی

Email: hanybeik@yahoo.com

دکتر عباسعلی تفضلی

دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

دکتر مهدی جلیلی

استاد دانشگاه فردوسی مشهد

Email: jalili.m12@gmail.com

چکیده

زیاد بن عبید به عنوان یکی از چهار داهی عرب نقش بسیار مؤثری در تحکیم پایه‌های خلافت اموی داشت. او که فرزند عبید، غلام رومی حارث بن کلدۀ ثقفی و سمیه، کنیز بدنام او بود، پس از استلحاقش به ابوسفیان در سال ۴۴ق در خدمت معاویه قرار گرفت و یک سال بعد به امارت بصره منصوب شد. روش مدیریت زیاد و ویژگی‌های شخصیتی او موجب شد تا در سال ۵۱ق امارت کوفه نیز از سوی معاویه به او واگذار شود. زیاد که سه دهه در دستگاه والیان بصره و سپس در مسند ولایت فارس تجربه‌های بسیاری اندوخته بود، این بار به عنوان نخستین حاکم همه عراق به اقداماتی دست زد که در تکمیل تشکیلات اداری امویان قابل توجه است. اصلاح دیوان عطاء بصره و کوفه، تنظیم امور مالی و مالیاتی، تشکیل و تکمیل دیوان‌های استیفا و خاتم، سازمان‌دهی دیدارهای خلیفه با مردم، کوچاندن عرب‌ها به خراسان و تنظیمات اداری در این ولایت از جمله آن‌هاست.

کلیدواژه‌ها: زیاد، بصره، کوفه، دیوان، عراق، امویان، معاویه.

* . تاریخ وصول: ۱۳۸۹/۰۴/۲۸؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۸۹/۱۰/۰۲.

مقدمه

عده‌ای از مورخان، خلافت اموی را دوره‌پی‌ریزی مهم‌ترین نهادهای اداری جهان اسلام دانسته‌اند (سوازه، ۱۴۲) که با اقتباس از روم و به ویژه ایران صورت گرفت (رک. ماوردی، ۲۳۷). تا آن زمان تشکیلات اداری اسلام شکل ساده‌ای از دیوان بود که بنا به ضرورت در زمان خلیفه دوم پایه‌ریزی شده بود (قدامة بن جعفر، ۴۷؛ نویدی، ۱۹۷/۸). در دوره‌امویان با توجه به گسترش فتوحات تعداد دیوان‌ها افزایش یافت و به شکل قابل توجهی تکمیل شد. در این زمینه نقش زیاد بن عبید به عنوان نخستین والی همزمان بصره و کوفه در دوره خلافت معاویه قابل توجه است. کودک باسوادی^۱ که در آغاز تمصیر بصره همراه با شوهر خواهر خود از طائف به بصره کوچ کرده بود، در دوره عمر و در دستگاه امارت عتبه بن غزوان جایگاهی برای عرضه استعدادها و نمایش توانمندی‌های اداری خود یافت و چنان شایستگی نشان داد و در کارش خبره و کارآمد شد که به گفته بلاذری هیچ گاه از مقام خود پایین نیامد و هر کس والی بصره می‌شد، وی به کار دبیری او مشغول بود (بلاذری، *أنساب الاشراف*، ۲۱۳/۴). واضح است که دامنه این اشتغال نه به نگارش محدود می‌شد و نه به مشاغل حکومتی، بلکه وی هم برای مردم می‌نوشت و هم امور دیگر وابسته به نگارش، یعنی حساب و کتاب و تهیه اسناد اموال و املاک را انجام می‌داد (همو، ۱۶۶/۱۹). یکی از ویژگی‌های زیاد، حسن انجام وظیفه و اطاعت محض از مافوق بود؛ و این امر علاوه بر استعداد ذاتی او در فن خطابه و تدبیر امور سیاسی و حکومتی - که او را در کنار معاویه و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه به داهیان عرب مشهور ساخت - باعث شد تا در دوران خلافت سه خلیفه و امارت پنج امیر در بصره مورد توجه قرار گیرد و بی هیچ نگرانی

۱. پیدایش نخستین سازمان اداری در زمان عمر که مسلمانان را وادار به فراگیری اطلاعات و دانش‌های مربوط به محاسبه جزیه و خراج نمود، انگیزه‌ای برای آموزش کودکان، به ویژه باهوش‌ترها یا از خانواده‌های ثروت‌مند شد. این امر در مورد زیاد که مادرش ایرانی و پدرش رومی بود و در خانه پزشک دانشمندی چون حارث و در میان قبیله مشهور تقیف رشد کرده بود، بسیار طبیعی می‌نماید.

مراحل رشد خود را طی کند و در زمان خلیفه چهارم که عزل و نصب‌ها و مراقبت‌ها دقیق‌تر بود، هم جانشین امیر بصره شود و هم خود به امارت فارس برسد. اما زیاد با نیرنگ مشترک معاویه و مغیره بن شعبه استلحاق خود را به ابوسفیان پذیرفت و با تغییر فاحش در اعتقاد و روش، خود را در خدمت معاویه و در واقع در معرض خلیفه شدن قرار داد،^۱ اما مرگ زود هنگامش در سال ۵۳ ق سبب ناکامی او شد. زیاد هنگامی که در خدمت معاویه قرار گرفت، بیش از سی سال تجربه خود را در اختیار او گذاشت و کوشید تا نام خود را بیش از اسلافش در این زمینه در تاریخ ثبت کند. این مقاله به بررسی اقدامات و اصلاحات او در تکمیل تشکیلات اداری امویان می‌پردازد.

اصلاح دیوان عطای بصره و کوفه

دو شهر بزرگ بصره و کوفه در ابتدای تأسیس و در زمان خلیفه دوم مقصد مهاجرت‌های اعراب برای استقرار و ایجاد پایگاه‌های نظامی به منظور ادامه فتوحات در مناطق شرقی سرزمین‌های اسلامی گشتند. تسلط بر سرزمین‌های فتح شده و ادامه فتوحات باعث سرازیر شدن ثروت‌ها به خزانه حکومت شد. ثروت‌هایی که باید بخشی به مرکز و بخشی نیز در راه تأمین مالی و تدارکاتی رزمندگان و برای فتح و نگهداری شهرها و آبادی‌های فتح شده، هزینه می‌شد و بخشی نیز به عنوان عطا^۲ میان ساکنان مهاجر تقسیم می‌شد. این تقسیم نیازمند سامانه‌ای برای ثبت و ضبط و نگهداری بود، که بدین منظور ابتدا در زمان عمر دیوان بصره تأسیس شد. بی‌تردید، زیاد که در آن زمان

۱. نگارنده در مقاله «استلحاق زیاد به ابوسفیان: انگیزه‌ها و پیامدها» در دو فصلنامه تخصصی *تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*، سال پنجم، شماره نهم، بهار و تابستان ۱۳۸۸ به تفصیل به این موضوع پرداخته است.
 ۲. عطا یا مستمیری مبلغ معینی بود که دولت اسلامی برای رفع نیازهای معیشتی، سالانه به مسلمانان می‌داد(رک. ماوردی، ۲۳۷-۲۳۸).

از معدود افراد با سواد در دستگاه حکومت بصره بود، در این زمینه نقشی مؤثر داشت.^۱ این دیوان مبتنی بر عرافه، یعنی واحد کوچکی از افراد یک قبیله بود و رهبری آن بر عهده شخصی با عنوان عریف بود که وظیفه آرایه آمار و دریافت و پرداخت سهم عطایای قبیله را انجام می داد (علی، *مهاجرت قبایل عربی در صدر اسلام*، ۳۸).^۲ وی علاوه بر این، مسئول حفظ نظم نیز بود. (طبری، ۴۸۱/۲-۴۸۲)؛ زیاد برای هر عریف هزار جنگجو تعیین نمود (علی، *التنظیمات الاجتماعية والاقتصادية فی البصرة فی القرن الأول الهجری*، ۴۹). پس از بصره این تجربه در کوفه به کار رفت. هنگامی که جمعیت مهاجران در هر دو شهر به تدریج افزایش یافت، معیارهای سهمیه‌بندی و تقسیم، پاسخ‌گوی وضع جدید نبود و حذف نام درگذشتگان و افزودن نام تازه واردان، به ویژه با توجه به این که عطایا بر پایه زمان مهاجرت دریافت کننده آن به عراق پرداخت می‌شد، بازنگری و بازنویسی دیوان را ایجاب می‌کرد. در زمان علی (ع) برخی مشکلات و نارسایی‌های دیوان عطا آشکار شد، اما رویه آن حضرت در تقسیم عادلانه نبود فرصت برای تغییر، باعث شد که بازنگری در آن به تعویق بیفتد. هنگامی که زیاد از سوی معاویه به حکومت بصره منصوب شد، در دیوان عطا تغییراتی انجام داد؛ از آن جمله نام خوارج را حذف کرد و بر اساس واقعیت‌های موجود و البته با نوع نگاه و سلیقه خود، دیوان بصره را اصلاح و بازنویسی کرد. (همو، *التنظیمات*، ۴۹) وقتی که او بعد از مرگ مغیره بن شعبه به امارت کوفه رسید، دیوان کوفه را نیز همانند بصره تغییر داد، با این تفاوت که قبایل دارای تبار مشترک را به گروه‌های قبیله‌ای بزرگتر تقسیم کرد، به طوری که در بصره پنج گروه و در کوفه چهار گروه تشکیل شد؛ این گروه‌ها در

۱. یعقوبی زیاد را نخستین کسی می‌داند که دیوان‌ها را فراهم ساخت و نسخه برداشتن از نامه‌ها را معمول کرد (یعقوبی، ۲۰۹/۲).

۲. در حالی که نوشته‌های نویسندگان متأخر غالباً خالی از تحلیل‌ها و نظرات روزآمد و بیشتر نقل قول یا شرح و توضیح مختصر منابع متقدم است، صالح احمد علی از معدود افرادی است که کارش حاکی از دقت و باریک بینی و عمق قابل توجهی بوده و بررسی‌های او اتقان و استحکام و انتظام خاصی دارد. از دو کتاب *مهاجرت قبایل عربی در صدر اسلام و التنظيمات* او در این نوشتار استفاده شده است.

بصره خمس و در کوفه ربع خوانده می‌شدند و به آنها اخماس و ارباع می‌گفتند (الراوی، ۸۵ - ۸۶؛ علی، *التنظیمات*، ۵۲ - ۵۴).^۱

اصلاح به این صورت از جهتی به زیاد کمک می‌کرد که بر فهرست و دفاتر عطایای قبایل، اشراف بیشتری داشته باشد و تهدیدات خود را مبنی بر قطع یا کاهش سهمیه آنان در صورت عدم همکاری با حکومت یا کمک و پناه دادن به مخالفان، با سهولت اجرا کند.

در امارت زیاد مردم تا قبل از دهم محرم عطای سالانه و قبل از رؤیت هلال ماه بعد مقرری جنسی ماهانه خود را دریافت می‌کردند (بلاذری، *أنساب الأشراف*، ۲۲۷/۵). او همچنین مکانی به عنوان «مدینه الرزق» بنا کرد که شامل تعدادی خانه با امکانات اولیه زندگی و مواد غذایی کافی برای استفاده درماندگان و بینوایان بود تا در پی دزدی نباشند (نویری، ۸۴/۷).

تنظیم امور مالی و مالیاتی

یکی از اقدامات زیاد همانند قبل به کارگیری موالی در گرفتن خراج بود (طبری، ۱۵۸/۶؛ یعقوبی، ۲۰۹/۲؛ بلاذری، *أنساب الأشراف*، ۲۴۱/۴). این کار دست کم از دو جهت به نفع دولت بود، یکی آن که آنان غالباً با مقیاس‌ها و معیارهای سنجش آب و زمین و محصولات کشاورزی و درآمدهای بومیان آشنا و به اصطلاح خبره بودند، دیگر آن که حقوق و دستمزد کمتری به آنان تعلق می‌گرفت و از جهت مالی تحت کنترل بودند. از جمله کارهایی که موالی عهده دار بودند و دستی در آن داشتند، وظایفی بود که نیاز به حساب و کتاب داشت، یعنی وظایف نهادهای اداری و اقتصادی دولت یا به تعبیر آن روز، دیوان‌ها. یعقوبی نیز با نقل سخن زیاد که می‌گفت: «کاتبان خراج باید از

۱. زیاد از شصت میلیون درهم بصره، سی و شش میلیون به رزمندگان و شانزده میلیون به اشخاص می‌داد و دو میلیون برای مخارج حکومت صرف می‌کرد و نیز دو میلیون برای مقابله با بلایا و حوادث احتمالی در بیت المال باقی می‌گذاشت و دو سوم چهار میلیون باقی مانده را برای معاویه می‌فرستاد (همو، *التنظیمات*، ۱۵۰).

بزرگان عجم باشند که بر کار خراج آگاهی دارند»، گفته است که کارمندان با تجربه مسئول دیوان خراج بودند (یعقوبی، ۲۰۹/۲).

از دیگر اصلاحات زیاد در این زمینه، الزام مردم به پرداخت کسور بود (ماوردی، ۷۷). کسور عبارت بود از تتمه‌ها و اموال باقی مانده ناشی از تفاضل پول‌های رایج. مردم در آغاز حکومت بنی‌امیه، با نقودی داد و ستد می‌کردند که وزن‌های مختلف داشت؛ بخشی از آنها نقود ساسانی بود و بعضی قیصری. از این رو خراج گزاران ترجیح می‌دادند خراجی را که بر ذمه آنان بود با پول کم ارزش پرداخت کنند. در نتیجه مردم رو به فساد آوردند؛ خراج گزاران با درهم طبری که چهار دانگ بود، خراج خود را می‌پرداختند و درهم تمام عیار را که وزن آن وزن مثقال بود، نگه می‌داشتند (الریس، ۲۳۸). زیاد که والی عراق شد، درهم تمام عیار مطالبه کرد و مردم را به پرداخت کسور ملزم ساخت (ماوردی، ۷۷). زیاد همچنین برای نخستین بار نقودی به وزن صحیح یعنی سبعة ضرب کرد (مقریزی، ۳۱).^۱

یکی دیگر از اقدامات اصلاحی زیاد در اندازه‌گیری سواد عراق، تعیین طول ذراعی بود که به نام خودش «زیادی» معروف شد.^۲ قلقشندی در صبح الاعشی به نقل از زجاجی آورده است:

«و آغاز وضع ذراع برای اندازه‌گیری اراضی، زمانی بود که معاویه، زیاد بن ابیه را والی عراق کرد و او تصمیم گرفت عراق را مساحی کند. او سه مرد را فراخواند که یکی بلند قد، دیگری کوتاه و سومی متوسط القامه بود. زیاد طول ذراع آنها را جمع کرد و یک سوم آن را مقیاسی برای اندازه‌گیری اراضی قرار داد؛ و همین به نام ذراع زیادی

۱. بلاذری حارث بن عبد الله بن ابی ربيعة مخزومی را در دوره ابن زبیر، نخستین کس در ضرب درهم سبعة می‌داند (فتوح البلدان، ۴۷۳). منابع درباره زمان تعیین مقدار درهم شرعی که در دوره عمر انجام گرفت یا زمان ضرب سکه اسلامی توسط عبدالملک مشخص شد، اختلاف دارند. ابن خلدون و ماوردی قول نخست را ترجیح داده‌اند (ابن خلدون، مقدمه، ۵۰۰/۱ - ۵۱۵؛ ماوردی، ۷۶-۷۷)، اما عمر نقود جدیدی با این وزن ضرب نکرد. وزن درهم نیز ناقص بود؛ یعنی فقط وزن سته بود که هر ده درهم با شش مثقال برابر می‌شد (مقریزی، ۳۰).

۲. ماوردی ذراع را هفت گونه دانسته است به نام های ذراع یوسفی، سوداء، هاشمی صغری یا بلالی، هاشمی کبری یا زیادی، عمری و میرانی (ماوردی، ۱۷۳-۱۷۴).

معروف است، زیرا تعیین آن به فرمان زیاد بود. این مقیاس تا زمان بنی عباس باقی بود. آنها ذراعی درازتر از آن تعیین کردند که به نام هاشمیه خوانده شد، زیرا ایشان از بنی هاشم‌اند» (قلقشندی، *صبح الأعشى*، ۴۴۷/۳).

در مورد موالی، علاوه بر تصدی خراج و امور حسابداری و اداری،^۱ به کارگیری آنان در تجارت و کشاورزی نیز رایج شد و کارهای یدی و تجارت غالباً به موالی و بندگان اختصاص داشت (جوده، ۲۱۰).

موالی از راه خریدن یا اقطاع، صاحب زمین نیز می‌شدند. زیاد به مولای خود، مسمار، در بصره زمینی به اقطاع داده بود (بلاذری، *فتوح البلدان*، ۳۷۱) یا به توصیه عایشه، به یکی از موالی عبدالرحمن بن ابی بکره زمینی به مساحت صد جریب به اقطاع داد (همو، ۳۶۸). حتی برخی موالی صاحب دهکده و مزرعه می‌شدند. اسامی نهرها و آبادی‌های برگرفته از نام اشخاص که در بسیاری موارد شامل موالی نیز می‌شد، حاکی از کثرت اقطاعات آنان است؛ چنان که در میان نام‌های نافعان، عبد الرحمانان، فیلان، ازرقان، حمرانان، مسماریه و مانند آنها، فیلان و مسماریه به ترتیب مربوط به فیل و مسمار از موالی زیاد و یا نهر شداد منسوب به ابو شداد مولای زیاد بود (همو، ۳۷۰-۳۷۱).

روایتی از مدائنی است که می‌گوید زیاد در ناحیه شط جَموم زمینی را که به زیادان منسوب بود، در اختیار داشت. وی روزی به عبدالله بن عثمان گفت: «من مردم را زمینی می‌دهم که در آبادانی آن بکوشند». او هر قطعه زمین را به مدت دو سال به کسی می‌سپرد؛ اگر آن را آباد می‌کرد، در اختیار وی باقی می‌گذاشت، وگرنه آن را بازپس می‌گرفت (همو، ۳۷۰).

۱. کاتب زیاد در عراق در امور خراج، زادن فروخ بود؛ او یکی از مترجمان مشهور ایرانی بود که پس از زیاد همچنان ریاست دیوان عراق را در زمان عبیدالله بن زیاد و حجاج بن یوسف ثقفی بر عهده داشت و سرانجام در شورش عبدالرحمن بن اشعث در سال ۸۲ ق (طبری، ۳۴۲/۶) کشته شد (جهشیاری، ۲۶؛ جاحظ، ۲۶۶/۱).

تشکیل و تکمیل دیوان‌های استیفا و خاتم

دیوان استیفا و دیوان خاتم تفاوت کاربردی داشتند. دیوان استیفا تشکیلاتی برای حساب و کتاب درآمدهای دولت و تقسیم آن میان مردم بود که در زمان عمر وجود داشت و در زمان معاویه تغییراتی کرد و پس از او تشکیلات کاملی یافت (دنت، ۶۴-۶۶)؛ اما دیوان خاتم در زمان خلافت معاویه و هنگامی که زیاد والی بصره بود، ایجاد شد. مسلماً تشکیل هیچ کدام از این دو را نمی‌توان به زیاد نسبت داد، اما با توجه به نوع تجربه زیاد در امور مالی و دیوانی و نیز تغییراتی که در دوران معاویه، هم در عایدات و هم در هزینه‌ها و پرداخت‌های دستگاه حاکم صورت گرفت، نقش زیاد را در تکمیل دیوان استیفا و تأسیس دیوان خاتم برای معاویه نمی‌توان نادیده گرفت. دلیل دنت در این باره می‌نویسد که معاویه را باید به عنوان نخستین سازمان دهنده و موجد بوروکراسی عرب نام برد. وی به کمک زیاد در شرق و سرجون بن منصور رومی در غرب،^۱ وزارت دارایی را به معنی امروزی آن ایجاد کرد (همو، ۶۴).

ایجاد دیوان خاتم را هم به معاویه نسبت داده‌اند و هم به زیاد (قدامه بن جعفر، ۵۵-۵۶). فرمان خلیفه پیش از صدور در این دیوان نسخه برداری می‌شد و پس از آن توسط رئیس دیوان با خاتم خلیفه مهر و در آنجا نگهداری می‌شد؛ سپس اصل فرمان را به مقصدی که باید می‌فرستادند (صولی، ۱۳۴). درباره تشکیل آن آمده است که معاویه برای عمرو بن زبیر صد هزار درهم به زیاد حواله کرد، عمرو نامه را گرفت و رهسپار شد و چون نامه‌ها در آن زمان مهر و موم نمی‌شد، آن را خواند و صد را دوپست کرد؛ چون زیاد صورت حساب خویش را برای معاویه فرستاد، معاویه آن را انکار کرد و گفت من بیش از صد هزار درهم حواله نکردم و صد هزار درهم زیادی را از عمرو پس گرفت و او را زندانی ساخت و دیوان خاتم را وضع کرد (طبری، ۲۶۴/۳؛ جهشیاری،

۱. او کاتب معاویه در امر خراج و کارگزار او در امر حکومت دمشق بود (طبری، ۱۸۳/۶؛ ابن اثیر، ۳/۴؛ جهشیاری، ۲۴).

۲۴؛ قلقشندی، *مآثر الانافة فی معالم الخلافه*، ۳۴۲).^۱ اما مدائنی از مسلمة بن محارب روایت می کند که: «زیاد بن ابی سفیان نخستین کسی بود که در میان عرب به تقلید از شاهان پارسی، دیوان زمام و خاتم بنا نهاد» (بلادری، *فتوح البلدان*، ۴۵۰). بنابراین می توانیم بگوییم که نیاز و درخواست معاویه و همکاری زیاد با او دو علت اساسی در ابداع و تکمیل این دو تشکیلات حکومتی بوده است.

سازمان‌دهی دیدارهای خلیفه با مردم

در روزگار خلفای راشدین مانعی برای دیدار با خلیفه وجود نداشت (ابن خلدون، ۴۵۵/۱)، اما در دوره امویان، معاویه با تأثیر از پادشاهان ایران، حجابیت را به شکل منصبی اجتماعی درآورد.^۲ به این ترتیب ملاقات با خلیفه مقررات خاصی یافت که به موجب آن، مقام و نسب اشخاص رعایت می شد. نخستین بار زیاد، معاویه را به این موضوع متوجه ساخت، به نحوی که برای ملاقات خلفا به ترتیب، نسب، سن و علم و ادب ملاک تقدم و تأخر افراد شد. خود زیاد نیز حاجبی داشت و چهار کس را بدون رعایت وقت و مقام بار می داد. وی به حاجب خود گفت: «تو را به امر حاجبی درگاه خود برگزیدم، اما از ورود چهار کس نزد من هرگز ممانعت نکن؛ اول مؤذن نماز که به سوی خدا دعوت می کند؛ دوم دهقان که هر گاه خواست باید مرا ببیند؛ سوم پیکی که شب از جایی می رسد و نیز قاصد مناطق مرزی که اگر ساعتی از کار باز بماند، به قدر یک سال ضرر می رساند و تو وظیفه داری ایشان را به دیدار من بیاوری، حتی اگر در

۱. ابن طباطبا می گوید: دیوان مهرداری از بزرگترین دیوان‌ها به شمار می رفت و سنت دیوان مذکور تا اواسط دوره عباسی دوام داشت. دیوان خاتم بدان معنی بود که اداره‌ای وجود داشته است و عده‌ای متصدی آن بوده‌اند. هرگاه خلیفه در موردی امضایی می کرد، نامه یا فرمان امضا شده به دیوان خاتم برده و نسخه‌ای از آن در دیوان ثبت و اصل آن مهر و موم می شد، همان گونه که امروز نامه‌های قضات مهر و موم می شود، و سرانجام با مهر رئیس آن دیوان مهر می شد (ابن طباطبا، ۹۷).

۲. معاویه در شبانه روز پنج مرتبه بار عام می داد (مسعودی، ۳۹/۳).

حال استراحت باشم و دیگر خوانسالار و متصدی غذا، تا مبادا غذا فاسد شود» (ابن عبدربه، ۷۱/۱).

کوچاندن عرب‌ها به خراسان و تنظیمات اداری در این ولایت

کوچ دادن مهاجران به بصره و کوفه و سپس به شهرهای ایران، موضوع گسترده‌ای است که پرداختن به آن مجال بیشتری می‌خواهد، اما به طور کلی و براساس آنچه از متون تاریخی مربوط به آن زمان بر می‌آید، مهاجرت رزمندگان و خانواده‌های آنان از حجاز به عراق، نخستین قدم برای گسترش دامنه فتوحات شرق بود. گام دوم، کوچاندن و اسکان عرب‌ها به مناطق شرقی ایران مانند خراسان بود، که این امر در زمان زیاد به وقوع پیوست.

هنگامی که زیاد به حکومت بصره رسید، با توجه به وجود ناآرامی‌ها در بصره، اقدام به گسیل ناراضیان به خراسان نمود تا هم مشکل بصره را حل کند و هم حکم بن عمرو غفاری را که در سال ۴۵ ق به حکومت خراسان و فرماندهی سپاه بصره برای پیشروی در آن ناحیه برگزیده بود، تقویت نماید (طبری؛ ۲۰۴/۳) کاری که قبل از او عبدالله بن عامر و حارث بن عبدالله ازدی نخواستند یا نتوانسته بودند انجام دهند. این نخستین اعزام و اسکان اعراب به خراسان بود که با مدیریت زیاد انجام شد. مشکل ناراضیاتی در بصره تا حدودی حل شد و ثبات و پیشروی در خراسان نیز ادامه یافت، اما کار زیاد در این زمینه هنوز تمام نشده بود؛ وی آنگاه که پس از مرگ مغیره بن شعبه در سال پنجاهم هجری حکومت کوفه را نیز به دست آورد، مهاجرت قبایل عرب به خراسان را سرعت و گسترش داد. او برای اداره امور خراسان نیز نظامی دائمی وضع کرد یعنی خراسان را به چهار قسمت تقسیم و برای هر قسمت والی تعیین نمود. او ابن احمر را بر مرو، خلیلد بن عبدالله حنفی را بر ابرشهر، قیس بن هیثم را بر مرو رود و طالقان و فاریاب و نافع بن خالد طاحی را بر هرات و بادغیس و پوشنگ و قادس

منسوب کرد، و بدین وسیله زمینه استقرار و اسکان دایمی اعراب را در خراسان فراهم کرد و نخستین بار شهر مرو محل سکونت اعراب شد (همو، ۲۰۰۳/۳؛ بلاذری، *فتوح البلدان*، ۴۱۰ و ۴۱۶). زیاد نخستین کسی بود که امور خراسان را استوار کرد و آن را پایگاهی مهم برای جنگ با شهرهای ماوراءالنهر و مکانی ثابت برای عرب قرار داد که پس از آن از مهم‌ترین اقلیم‌های دولت اسلامی شد (الریس، ۱۸۴).

زیاد بیست و پنج هزار نفر از مردم بصره را به سرپرستی ربیع بن زیاد حارثی و بیست و پنج هزار نفر از مردم کوفه را به سرپرستی عبدالله بن عقیل به سوی خراسان روانه کرد و با عزل غالب بن فضیله از حکومت خراسان، آن را به ربیع بن زیاد داد. این مهاجرت‌ها گرچه بعدها نیز ادامه یافت، اما نقش زیاد در نخستین اقدام گسترده و سازمان یافته که در دو مرحله و در سال‌های ۴۷ و ۵۱ ق صورت گرفت (طبری، ۲۳۵/۳-۲۳۶)، قابل توجه است.

کتابشناسی

- ابن اثیر، عز الدین ابی الحسن علی بن عبد الواحد شیبانی، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۸ق، ۱۹۷۸م.
- ابن خلدون، *ابوزید عبدالرحمن بن محمد، مقدمه*، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹.
- ابن سعد، ابو عبدالله محمد بن سعد، *طبقات*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، انتشارات فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۹.
- ابن طباطبا، محمد بن علی، *تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت‌های اسلامی*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- ابن عبد ربه الاندلسی، ابی عمر احمد بن محمد، *العقد الفرید*، بیروت، دارالکتب العربیه، بی تا.

- بلاذری، ابی الحسن احمد بن یحیی بن جابر، *أنساب الأشراف*، بیروت، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۷۴م.
- _____، *فتوح البلدان*، قاهره، شركة الكتب العربیه، ۱۳۱۷ق.
- جاحظ، عمرو بن بحر، *البيان و التبیین*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۶۸م.
- جهشیاری، محمد بن عبدوس، *الوزراء و الكتاب*، قاهره، مطبعة مصطفى البابي الحلبي و اولاده، ۱۳۵۷ق، ۱۹۳۸م.
- جوده، جمال، *اوضاع سیاسی اجتماعی موالی در صدر اسلام*، ترجمه مصطفی جباری و مسلم زمانی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۲.
- دنت، دنیل، *مالیات سرانه و تأثیر آن در گرایش به اسلام*، ترجمه محمد علی موحد، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۴.
- الراوی، ثابت اسماعیل، *العراق فی العصر الاموی من ناحیه السیاسیه و الاداریة و الاجتماعیه*، بغداد، مکتبه النهضه، ۱۹۶۵م.
- الریس، ضیاءالدین، *خراج و نظام های مالی دولت های اسلامی*، ترجمه فتحعلی اکبری، انتشارات دانشگاه اصفهان، ۱۳۷۳.
- سوازه، ژان، *مدخل تاریخ شرق اسلامی*، ترجمه نوش آفرین انصاری، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶.
- صولی، ابوبکر محمد بن یحیی، *ادب الكتاب*، به کوشش محمد بهجة الاثری، قاهره، بی نا، ۱۳۴۱ق.
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الطبری*، بیروت، دار الكتب العلمیه، ۱۴۰۷ق.
- علی، صالح احمد، *التنظیمات الاجتماعیه و الإقتصادیه فی البصرة فی القرن الأول الهجری*، بیروت، دارالطلیعه، ۱۹۶۹م.
- _____، *مهاجرت قبایل عربی در صدر اسلام*، ترجمه هادی انصاری، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴.

- قدامة بن جعفر، ابوالفرج، *كتاب الخراج و صنعة الكتابه*، به كوشش حسين خديو جم، تهران، بنياد فرهنگ ايران، ۱۳۵۳.
- قلقشندی، ابی العباس احمد بن علی، *صبح الأعشى فى صناعة الإنشاء*، قاهره، دارالکتب الخديويه، ۱۳۳۲ق / ۱۹۱۴م.
- _____، *مآثر الانافة فى معالم الخلافة*، الكويت، بی نا، ۱۹۶۴م.
- ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد بن حبيب، *احكام السلطانية و الولايات الدينيه*، قاهره، مطبعة مصطفى البابى الحلبي، ۱۳۸۰ق.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسين، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، قاهره، مطبعة مصطفى البابى الحلبي و اولاده، ۱۳۸۶ق.
- مقریزی، احمد بن علی، *النقود الإسلاميه المسمی بشأور العقود فى ذكر النقود*، بی جا، المكتبة الحيدريه و مطبعها، ۱۳۸۷ق.
- نویری، شهاب الدين احمد بن عبدالوهاب، *نهاية الإرب فى فنون الأدب*، مصر، المؤسسة المصرية العامة، بی تا.
- يعقوبی، احمد بن ابی يعقوب، *تاريخ يعقوبی*، ترجمه محمد ابراهيم آيتى، تهران، انتشارات علمى و فرهنگى، ۱۳۷۴.

ABSTRACTS

The Beginning of Local Historiography of Iran

Dr. ‘Abd al-Raḥīm Qanawāt, Assistant Professor

Ferdowsi University of Mashhad

Dr. Muḥammad ‘Alī Chalungar, Assistant Professor

Isfahan University

Dr. Murtaḍā Nūrā’ī, Associate Professor

Isfahan University

*I*t is said that the local historiography of Iran – as a part of local historiography in Islamic Civilization – began after the widespread political, social, scientific, and cultural changes in various regions of Iran and with Khurāsān as its pioneer. But all the writers who have commented in this respect have disregarded the monographs that the traditionists of Iraq school of historiography have written about the conquest of Iranian cities since the second half of the 2nd/8th century along with several other works written in Khurāsān (which have also been ignored by these writers), and have in fact been the first local histories of

the cities and districts of Iran. This article studies the role of the Iraq's traditionists in starting the local historiography of Iran.

Keywords: Iran, local historiography, Iraq's traditionists, books of conquests.

Samanids and Ḥusaynī Chieftains (*Nuqabā*) of Nayshābūr

Dr. Muḥammad 'Alī Kāzimbaygī, Associate Professor
Tehran University

*I*n the Abbasid era, chieftainship (*niqābat*) was a politico-religious institution with social functions. Since the early periods of the Samanids era, the Alavids' chieftainship in Nayshābūr, capital of Khurāsān, had been turned over to the Ḥusaynī Alavids of Banū Zubāra, but Amīr Nūḥ b. Maṣṣūr Sāmānī (ruled 366-378) handed over this post to a Ḥasanī Alavid, whose descendants became the hereditary chieftains of the city. Clarifying the socio-economic situation of Nayshābūr, the present research dedicated to the study of the reasons for initial selection of Baū Zubāra by the early Samanid rulers and Amīr Nūḥ's revision of his ancestors' policy in this respect. The findings of this research indicate that the disagreement between the socio-religious commitments of the chieftain and his political commitment to the Samanid rulers,

which were not necessarily consistent with his theoretical duties, resulted in turning the chieftains' performance of duty to a function of the Samanids' politics. Thus, when Abū Muḥammad Yaḥyā b. Muḥammad al-Zubārī, the *Ithnā 'Asharī* (Twelver) chieftain of Nayshābūr, considered the execution of his socio-religious commitments and his chieftain duties as prior to following Amīr Nūḥ, then the Samanid ruler appointed Abū Ja'far Dāwūd b. al-Ḥusayn al-Ḥasanī in his place. Abū Ja'far and his descendents were followers of the Sunnī school.

Keywords: Nayshābūr, chieftainship, Alavids, Samanids, Islamic sects.

The Impact of the Situation of Daylam and the Alvids of Ṭabaristān on the Rise of the Buyids with an Emphasis on Economic Backgrounds

Dr. 'Alī Yāḥyā'ī, Ph.D. in Iran History

Dr. 'Alī Akbar Kajbāf, Assistant Professor

Isfahan University

Dr. Fraydūn Allāhyārī, Associate Professor

Isfahan University

The Buyids were originally from among the Daylamids of Daylam proper (*khāṣ*), but since the economic situation of this region was not much favorable, they joined various rules (*ḥukūmas*) such as the Alavids of Ṭabaristān and Zāriyān (during the years 250/222 – 321/222) in their military uniform because of their military skills as a consequence of the circumstances in their geographical homeland and, like their ancestors, formed an important part of the military and political structure of those rules. This process had a significant role in the Daylamids' familiarization with the newer atmospheres and finally prompted the foundations for the Buyids' rule to be laid. Years of serving in the courts of the above-mentioned rules resulted in somewhat more intelligent behavior of some of the Buyid rulers towards human factors involved in the economic arena and a better utilization of the natural and administrative potentials in their rather widespread realm, continuing to develop for about fifty years. Gaining access to new lands and income sources and the management of the efficient bureaucratic system in the central and Eastern regions of Iran and Iraq led the Buyids' economic structure to be established on three agricultural, industrial, and commercial components and turn to a strong backing for the endurance of their rule.

Keywords: Buyids, Daylam, Daylamids, Alavids of Ṭabaristān.

***Ṭirāz* in Islamic Civilization (Since its Establishment until
Mamlūks Era)**

Dr. ‘Abd Allāh Himmatī Giliyān, Assistant Professor
Ferdowsi University of Mashhad

The Islamic civilization in its prosperous and dynamic period has had various social and economic institutions, an outstanding example of which has been the textile industry. A considerable part of this industry has been active under the name of *ṭirāz* and the related organization, influencing on most aspects of the Muslims’ life. Besides their major economic impacts on Islamic community, *ṭirāz* products, among other things, have enjoyed an eminent socio-political status to the extent that the gifts and garments of honor presented by the rulers and dignitaries to others have mainly included *ṭirāz* robes and cloth. Also, writings in beautiful and artistic form have been imprinted on this type of cloth, serving as a media-propagative function. Other issues, such as aesthetic aspects of *ṭirāz*, have also been open to discussion. After stating the concept and origin of *ṭirāz*, the present article would go on to address only its socio-political, economic, and media-propagative status in Islamic society.

Keywords: *tirāz*, *dār al-tirāz*, Muslims, clothing.

**A Study on Junābadhī (d. 611/1214)'s Lost Book *Ma'ālim al-
'Itrat al-Nabawiyya***

Dr. Manşūr Dādāshnizhād, Faculty Member
Hawza and University Research Center

*H*istoriography by Sunnīs on the subject of the purified Imams (A.S.)'s life started along with the Shī'as' and has continued ever since. The evolutionary development of this trend, which has had its ups and downs proportionate to the cultural vicissitudes of the Muslim world, requires undergoing serious studies. Despite addressing such issues as the why, the how, and the context of the production of these writings, this article intends to examine on a case by case basis the lost and less known *Ma'ālim al-'Itrat al-Nabawiyya*, authored by Junābadhī, the 6th /11th century Sunnī scholar. Most of Junābadhī's reports have found their way into the book *Kashf al-Lughā fī Ma'rifat al-A'imma* of Irbalī (d. 692/1292), the credible Shī'a scholar. Junābadhī's historiography and his status in subsequent sources are dealt with in this article so as to attain a more clarified climate concerning the interaction between the Sunnī and Shī'a sources.

Keywords: Junābadhī, *Ma'ālim al-'Itra*, historiography.

The Status of Calligraphy and Calligraphers in Timurid Era Society

Dr. Vaḥīd ‘Ābidīnpūr Jōshaqānī, M.A. in Iran History, Islamic Era
Isfahan University

Dr. Fraydūn Allāhyārī, Associate Professor
Isfahan University

Ma‘šūma Samā’ī Dastjirdī, M.A. in Iran History, Islamic Era
Isfahan University

*D*uring the history of Iran after Islam, the 9th /13th century, coinciding with the Timurids reign in this land, can be considered as the thriving age of various branches of art such as painting, architecture, illumination, book ornament, and music. Similarly, the prevalence and development of scripts such as *nasta‘līq* and *ta‘līq* in calligraphy, besides flourishing this art, caused it to establish an enduring homogeneity with the Iranian culture.

Various useful functions of calligraphers and their respectful status in society during Timurid era drove the lower class strata towards learning this art within the institutions engaged in teaching calligraphy. Writing *fathnāmas* (dispatches announcing victory) and *manāshīr-i shāhāna* (Royal mandates) and the impact of their art on the Timurids’ international relations can be pointed out as

among the political functions of these strata, who rendered such services as secretaries and notaries. Teaching calligraphy, technical and ethical training of novices, promotion of art-loving culture, production of cultural products, and inculcation of religious values, particularly in the context of Shi'ism are among their cultural functions. Furthermore, calligraphers as members of a social guild within art workshops fulfilled people's orders including writing epitaphs, contracts, *sijillāt* (registers, official records), and composing letters.

This art used to be taught in such institutions as libraries, schools, art schools, high schools, chanceries (*dār al-inshās*), and writing schools (*maktabs*).

The present research tries to explicate the functions and status of calligraphy and calligraphers, as well as the important institutions and centers for this art such as Tabriz, Shiraz, and Heart, using the descriptive and analytical methods and relying on manuscript documents and library sources.

Keywords: Timurids, art, calligraphy, calligraphers.

The Role of Ziyād b. ‘Ubayd in Completion of the Umayyads’ Administrative Organizations

Hāniya Bayk, M.A. in History and Civilization of Islamic Nations

Dr. ‘Abbās‘alī Tafaḍḍulī, Associate Professor

Islamic Azad University of Mashhad

Dr. Mahdī Jalīlī, Professor

Ferdowsi University of Mashhad

Ziyād b. ‘Ubayd, as one of the four Arab ingenious figures, had a very impressive role in consolidation of the foundations of Umayyads’ rule. As the son of ‘Ubayd, the Anatolian slave of Ḥārith b. Kalda Thaḡafī, and Sumayya, his infamous slave girl, he was put in Mu‘āwiya service after his adoption by Abū Sufyān in 44/664 and a year later was appointed as the governor of Baṣra. Ziyād’s managerial method and his personality traits prompted Mu‘āwiya to entrust him with the reign of Kūfa in 55/671, too. Having gained experience for three decades in the ruling system of the Baṣra governors and then as the governor of Fārs province, and this time as the first governor of Iraq, he took measures that were remarkable in the completion of the Umayyads’ administrative organization. Among those measures are correcting Baṣra’s and Kūfa’s public treasury (*‘atā*) council, regulating taxation and financial affairs, completion of taxation (*istifā*) and

seal-keeping (*khātan*) councils, organizing the caliph's meetings with people, causing Arabs to migrate to Khurāsān, and administrative regulations in this province.

Keywords: Ziyād, Baṣra, Kūfa, council (*dīvān*), Iraq, Ummayyads, Mu'āwiya.

Table of Contents

The Beginning of Local Historiography of Iran	9
Dr. ‘Abd al-Raḥīm Qanawāt - Dr. Muḥammad ‘Alī Chalungar - Dr. Murtaḍā Nūrā’ī	
Samanids and Ḥusaynī Chieftains (<i>Nuqabā</i>) of Nayshābūr	39
Dr. Muḥammad ‘Alī Kāzimbaygī	
The Impact of the Situation of Daylam and the Alvids of Ṭabaristān on the Rise of the Buyids with an Emphasis on Economic Backgrounds	67
Dr. ‘Alī Yāḥyā’ī - Dr. ‘Alī Akbar Kajbāf - Dr. Fraydūn Allāhyārī	
<i>Ṭirāz</i> in Islamic Civilization (Since its Establishment until Mamlūks Era)	103
Dr. ‘Abd Allāh Himmatī Giliyān	
A Study on Junābadhī (d. 611/1214)’s Lost Book <i>Ma‘ālim al-Ṭirat al-Nabawīyya</i>	123
Dr. Manṣūr Dādāshnizhād	
The Status of Calligraphy and Calligraphers in Timurid Era Society	141
Dr. Vaḥīd ‘Ābidīnpūr Joshaqānī - Dr. Fraydūn Allāhyārī - Ma‘šūma Samā’ī Dastjirdī	
The Role of Ziyād b. ‘Ubayd in Completion of the Umayyads’ Administrative Organizations	171
Hāniya Bayk - Dr. ‘Abbās‘alī Tafaḍḍulī- Dr. Mahdī Jalīlī	
Abstracts of the Papers in English Language	193

In the Name of Allah



Islamic Studies

A Quarterly Reesearch Journal of
The Faculty of Theology and Islamic Studies

Issue 84, Spring & Summer 2010

ISSN 1010-4992

License Holder

Ferdowsi University of Mashhad

Editor in chief: Dr. Āṣghar Muntazir al-ḳā'im

Administrating Manager:

Dr. Abd al-Rahī ḳanavāt

Editorial Board

Dr. 'Hādī,' ĀlimZādih, Prof of Islamic Āzād

University, Sciences and Research Branch

Dr. Mahdī Jalīlī, Prof

of the Department of History of civilization of
Islam, Ferdowsi University of Mashhad

Dr. Husain ḳara chānlū, Prof

of the Department of History of civilization of
Islam, University of Tehran

Dr. Abbās alī Tafaulī, Associate Prof of Islamic

Āzād University Mashhad Branch

Dr. Āṣghar Muntazir al-ḳā'im, Associate Prof
of the Department of History, University of Isfahan

Dr. Ābdullāh Himmaṭī Gulyān, Assistant Prof

of History o civilization of Islam, Ferdowsi

University of Mashhad

Translation of Abstracts

A. Rezwani

Printing & Binding: Ferdowsi University
Press

Circulation: 500

Price: Rs 8000

Address:

Faculty of Theology

University Campus

Azadi Sq.

Mashhad – Iran

Post Code: 9177948955

Tel: (+98511) 8834909

Fax: (+98511) 8834909



Fribwaal University of Multan

Islamic Studies

History & Culture

The Research Journal of
The Faculty of Theology and Islamic Studies

Spring & Summer
2010

84

ISSN: 2258-706X